[illegible]

تصنیف علامۂ زمان یگانۂ دوران مولانا محمد عبد الحی غفر له المنان لکھنوی

تبیان
شرح
میزان

حسب ارشاد [illegible] جناب حاجی شیخ محمد عبد [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الله محمود و محمد حامد فهو الحامد المحمود صلى الله عليه و على آله الارب الودود المعبود و بعد حمد و صلوة معترف بنادانی از حلیه کمال عاری محمد عبد الحی اللکنوی انصاری ابن مولانا محمد عبد الحلیم ادامه الله الکریم بخدمت اصحاب دانش و ارباب بینش التماس میدارد که هرگاه از حفظ کلام مجید بفضل رب حمید باوائل سنه یکهزار و دوصد و هفتاد و پنج هجری فارغ گردیدم بدرس کتب درسیه موافق طریقهٔ سنیهٔ نظامیه خدمت جناب ابی الله دام ظله شاغل شدم بضمن تحصیل علم صرف که میزان علوم ست فوائد که درحقیقت فرائد اند از زبان درفشان حضرت قبله دام ظله شنیده خواستم که این فوائد را بسلک تحریر منسلک گردانم چندی برین برآمد که مقصود از قوة بفعل برنیامد حالا که از کتب صرفیه بعونه تعالی فارغ شده مشغول بدرس کتب نحویه هستم ارادهٔ الٰهی قرین گردید که مکنون خاطر به بروز رسید شرحی بر میزان الصرف حاوی برخی از همان فوائد و دیگر زوائد که از کتب قوم استنباط کرده ام تحریر کرده نامش **تبیان فی شرح المیزان** نهادم و از اعیان بنی نوع انسان اگر نفعی یابند امید دعاست و اگر بر خطای فقیر که لازم بشریت ست مطلع شوند رجای آنست که مظهر صفت ستاری شوند والله الموفق و المعین و به نستعین **مقدمه** پیش از شروع علم صرف اینقدر دانستن ضرورست که علم صرف علمیست بقواعد که شناخته شود بآنها احوال ابنیهٔ کلمه ای اموریکه بنا های کلمه را عارض میشوند سوای اعراب و بنا همچو تخفیف همزه و اعلال و ابدال و حذف وغیره و مراد از ابنیه

کلم الفاظ موضوعه اند باعتبار حروف و حرکات و سکنات موضوع این علم یعنی چیزی که از عوارض ذاتیه او درین علم بحث کرده میشود ابنیه کلم است بحیثیت عروض احوال مذکوره نه مطلقا و آنچه بعضی از محققین نوشته اند موضوع این علم ابنیه نیست بلکه احوال ابنیه که عارض شود ابنیه را بحسب اغراض انتهی عجیب است زیرا چه برین تقدیر لازم می آید که از احوال احوال ابنیه بحث کرده شود و اذ لیس فلیس و غرض ازین علم صیانت ذهن مبتدیست از خطای لفظی در کلمات عرب از جهت اعراب و بنا بلکه از راه اصل و بنای کلمه و تفصیل این مقامات مناسب این مقام نیست و هرگاه که دانستی این امور را پس بدانکه آغاز کرد مصنف رحمه الله کتاب خود را بقول خود بسم الله الرحمن الرحیم ای شروع میکنم یا شروع کردم من تصنیف کتاب را باستعانت نام الله چنین الله که رحمن است ای رحمت کننده بر مومن و کافر در دنیا برزق و صحت و غیره و رحیم است ای رحمت کننده بر مسلمانان در آخرت **سوال** بسم الله الرحمن الرحیم چیست **جواب** آیتی است از قرآن مجید که نازل شده است برای فصل بیان سور **سوال** مصنف آغاز کتاب خود به بسم الله الرحمن الرحیم چرا کرد **جواب** برای متابعت حدیث نبوی صلی الله علیه و علی آله و سلم كُلُّ اَمْرٍ ذِی بَالٍ لَا یُبْدَأُ فِیهِ بِاسْمِ اللهِ فَهُوَ اَبْتَرُ یعنی هر امر صاحب شان که ابتدا کرده نشود دران بنام خدا پس آن امر ابتر ای دم بریده و ناتمام است **سوال** بسم الله هم امر ذی بال است پس لازم آید که بسم الله را هم به بسم الله شروع سازم ثم و ثم و این تسلسل محال است **جواب** از حدیث نبوی بسم الله مستثنی است بدلالت عقل **سوال** اصل بسم چیست **جواب** اصلش باسم بود همزه وصل را بجهت کثرت استعمال از کتابت هم حذف کردند بسم شد و حرف با را برای دلالت بر الف محذوفه مطول و درازی نویسند **سوال** در آیه بسم الله مجریها و مرسیها همزه وصل را چرا حذف کردند **جواب** راکبان کشتی این کلمه را میگویند پس کثرت استعمال متحقق شد **سوال** در آیه انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم چرا همزه وصل را حذف کردند **جواب** این مشابه است بسم الله است که کثیر الاستعمال است **سوال** در اقرا باسم ربک چرا الف را در کتابت حذف نکردند **جواب** بسبب قلت استعمال آن **سوال** حرف با از مبنیات است و اصل در بنا سکون است و در حروف که بنای

آنہا بر حرف واحدست سکون متعذرست زیراچہ ابتدا بالساکن ممتنع ست پس لابد حرکت داده شود
ومنجملہ حرکات فتحہ اخف ست و سکون ست در خفت پس مناسب بود کہ با مفتوح میشود مکسور چرا گردید
جواب اصل سکون است و سکون عدم حرکتست و کسره ہم عدیم الوجودست در فعل و اسم
غیر منصرف پس بدین مناسبت بار اکسره دادند سوال اصل لفظ اللہ چیست جواب
اصلش الٰہ ست بروزن فعال بمعنی معبود ہمزه را مع حرکت حذف کردند بخلاف قیاس و عوض ہمزه
الف ولام در آوردند ولام را در لام ادغام کردند اللہ شد و بعد ادغام علم ذات او تعالیٰ گردید
واگر کلمہ یا برای ندا داخل کرده شود یا اللہ بالقطع گفتہ شود زیراچہ الف و لام درین ہنگام محض عوض
ہمزه ست و تعریف ندائی غنی کرد از تعریف الف ولام و در حال غیر ندا چون معنی تعریف بالکلیہ منقطع
نشده لہذا بوصل خوانده شود چون باللہ و بعضی بران اندکہ اصلش لاه است کہ مصدرست بمعنی
احتجاب و ارتفاع و اطلاقش بر باری تعالیٰ باعتبار اخذ او بمعنی اسم فاعل ست ای مرتفع و محتجب
از ادراک ابصار پستر الف و لام آورده لام را در لام ادغام کردند اللہ شد و نزد بعضی اصلش لاہاست
واین لفظ سریانی ست چون معرب کردند الف اخیر را حذف نمودند لاه شد پستر الف و لام آورده
لام را در لام ادغام کردند اللہ شد و نزد بعضے بلا لحاظ اصل لفظ اللہ موضوع ست برای ذات واحده
شخصیہ کہ مستجمع جمیع صفاتست سوال مصنف بجای بسم اللہ باللہ چرا نگفت جواب اول
برای موافقت مصحف مجید جواب دوم لفظ باللہ متعارف در قسم ست و اینجا مقصود تیمن ست
نہ یمین پس برای فرق میان یمین و تیمن بسم اللہ گفت و باللہ نگفت سوال رحمن و رحیم کدام لفظ ست
جواب رحمن صفت مشبہ است بروزن فعلان و رحیم اسم فاعل ست بمعنی برای مبالغہ نزد سیبویہ
و زجاج و بعضی ہر دو را صفت مشبہ و بعضی ہر دو را برای مبالغہ نوشتہ اند سوال رحمن و رحیم از کدام چیز
مشتق اند جواب از رحم سوال رحم متعدیست و صفت مشبہ از لازم مشتق میشود جواب
فعل متعدی را گاہی لازم میکنند و نقل میکنند بسوی فعل بالضم العین پس صفت مشبہ از و مشتق میکنند
سوال لفظ اللہ را بر رحمن و رحیم چرا مقدم کردند جواب زیراچہ لفظ اللہ علم ذاتست و رحمن و

رحیم اهم صفات و علم ذات مقدم است بر اهم صفات **سوال** رحمن را بر رحیم چرا مقدم کردند **جواب**
اول زیرا چه رحمن عام است و رحیم خاص چنانچه سابق از معنی بسم الله دریافت گردید و عام مقدم
است بر خاص **سوال** بعد ذکر عام خاص را چرا ذکر کرده **جواب** تا دلالت کند بر فضیلت معنای آن
جواب دوم رحمن بمنزله علم است که اطلاقش بر غیر او تعالی روا نیست بخلاف رحیم که اطلاقش بر غیر او
تعالی هم واقع شده است چنانچه در قرآن مجید در صفت آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم واقع است
بالمؤمنین رؤف رحیم و علم مقدم است بر غیر آن الحمد لله رب العالمین حمد و ثنا ثابت است مر الله را
که پرورش کننده انواع عالم است **سوال** بعد تسمیه حمد را چرا ذکر کرده **جواب** برای متابعت کلام مجید
سوال حمدت الله یا احمد الله چرا نگفت **جواب** برای قصد دوام و ثبات که جمله اسمیه دال است
بر آن و فعلیه دال است بر تجدد و حدوث **سوال** الله المحمود چرا نگفت **جواب** برعایت مقام
چه مقام حمد تقاضای تقدیم حمد میکند اگرچه بنظر ذات الله اهم است از جمیع امور **سوال** تعریف
حمد چیست **جواب** ثنا کردن بزبان بر فعل اختیاری محمود نعمت باشد یا غیر آن و این است حمد لغوی
و اما حمد اصطلاحی پس همان شکر لغوی است یعنی فعلی که مبنی باشد بر تعظیم منعم بسبب انعام او از زبان
باشد یا جنان یا جوارح و شکر اصطلاحی عبارت است از متوجه ساختن جمیع اعضا بسوی چیزیکه برای
انجاح او مخلوق شده اند **سوال** الف لام چند قسم دارد **جواب** دو قسم زائد و غیر زائد و آنچه غیر زائد
است دو قسم است اول اسمی بمعنی الذی که بر اسم فاعل و اسم مفعول می آید و نزد اخفش دخولش بر مضارع
در نثر نیز جائز است دوم حرفی و آنچه حرفی است و را چهار قسم است یکی الف لام عهد خارجی که اشاره باشد
بفردی از افراد مدخول او که معین باشد در خارج و معلوم باشد میان متکلم و مخاطب دوم الف لام عهد
ذهنی که اشاره باشد بفردی از افراد مدخول او که معین باشد در ذهن نه در خارج سوم الف لام استغراق
که اشاره باشد بجمیع افراد مدخول او چهارم الف لام جنس که اشاره باشد بنفس ماهیت مدخول بی لحاظ
فرد این است آنچه مشهور است و تحقیق را مقام دیگر است **سوال** در کلام متن ازین چهار قسم لام کدام
قسم است **جواب** لام استغراق ای جمیع افراد حمد و لام جنس نیز مستقیم است ای جنس حمد و لام عهد

خارجی هم می تواند که اشاره خواهد شد بفرد معین از افراد حمد که آن محبوب و مرضی او تعالی ست **سوال**
معنی ثابت از کجا گرفته شد **جواب** لفظ ثابتۀ متعلق لله بعد لفظ الحمد مقدر ست **سوال** الحمد
للرحمن یا للرحیم چرا نگفت **جواب** تا اختصاص استحقاق او تعالی برای حمد ببعضی از صفات او متوهم
نشود **سوال** رب کدام لفظ ست **جواب** صفت مشبه است یا مصدر ست پس اطلاقش درین
هنگام بر او تعالی بطرز مبالغه ست **سوال** عالم چه معنی دارد **جواب** عالم بفتح لام در اصل لغت بمعنی چیزیست
که دانسته شود بسبب او چیز دیگر بعد از ان غلبه داده شد اطلاق او بر آنچه ماسوای ذات الهی و صفات
اوست که از وی دانسته میشود ذات او تعالی **سوال** جمع عالم بیا و نون جائز نیست زیرا چه در چنین
جمع شرط ست که مفردش از ذوی العقول باشد و در عالم غیر ذوی العقول هم داخل اند **جواب**
جمع او بیا و نون باعتبار غلبه دادن افراد عالم که ذوی العقول اند همچو جن و انسان بر غیر ذوی العقول
سوال هرگاه عالم عبارتست از ماسوای ذات الهی و صفات او پس جمع چرا آورند **جواب** جمع آن
باعتبار آنست که جنس خاص را هم عالم می نامند چنانچه عالم جن و انس و جز آن پس در حال جمعیت شمول
اجناس گردید و هرگاه از قول مصنف الحمد لله و هم پیدا شد که او تعالی فیضان خیرات در آخرت هم
بر کافۀ عالمیان خواهد کرد همچنانکه او رب عالمین ست رفع کرد آنرا مصنف بقول خود و العاقبة للمتقین لفظ
حسنی محذوفست ای نیکی آخرت و قیامت ثابت ست برای متقین یعنی پرهیزگاران نه برای سائر
عالمیان **سوال** متقین کدام لفظ ست **جواب** صیغه جمع مذکر بحث اسم فاعل که در اصل موتقیین
از باب افتعال ست واو و تا هم آمدند واو را تا کرده در تا ادغام کردند و کسره بر یا دشوار داشته ساکن
کردند باجتماع ساکنین یای اول حذف شد متقین گردید و چون او تعالی شانه در غایت تقدس و با در
غایت تذلل پس بفقدان مناسبت فیضان از فیض مطلق و دشوار ست لاجرم حاجت افتاد
بواسطه که هم تقدس دارد و هم طبع بشریت که رابطۀ فیض باشد و آن ذات پاک محمد یست پس بعد تحمید
او تعالی صلوة فرستادن بر چنین ذات مقدسه از اهم امور ست لهذا مصنف علیه الرحمة فرموده و الصلوة
علی رسوله محمد و آله و صحابه اجمعین لفظ نازلۀ بعد لفظ الصلوة مقدر ست ای رحمت کامله نازل باد بر رسول

او تعالی که نام پاک ایشان محمد ست و بر آل ایشان و اصحاب ایشان همگنان بدانکه صلوة در اصل لغت
بمعنی دعاست و هرگاه منسوب شود بسوی او تعالی مراد ازان رحمت و تفضل و احسان میباشد و
هرگاه منسوب باشد بملائکه مراد ازان استغفار و هرگاه منسوب باشد بمومنان مراد ازان دعا گرفته میشود
و الف لفظ صلوة بدل ست از واو پس حق رسم خط آن بود که بالف مکتوب شود نه بواو چه دعا لکن
برای تفخیم بواو می نویسند که وقت تفخیم الف مائل بسوی واو میشود و رسول بروزن فعول بمعنی مفعول ای
مرسل و او کسیکه مامور باشد به تبلیغ احکام آلهی و کتابی و دینی هم او را عطا گردیده باشد و نبی آنکه مامور باشد
به تبلیغ احکام آلهی اعم ست ازانکه کتابی برو نازل شده باشد یا تابع کتاب رسول سابق باشد و تحقیق
نبی و رسول در بعضی از مصنفات حضرت والد ماجد دام ظله باید جست و چون نبی ما صلوات الله علیه
صاحب کتاب بودند لهذا مصنف رحمه الله لفظ رسول را اختیار کرد و آل نزد بعضی اصلش اهل ست بدلیل
تصغیرش که اهیل ست و نزد بعضی اصلش اول ست بدلیل تصغیرش که اویل ست و استعمال اهل اعم ست
و اما آل پس مخصوص ست بصاحب قدر و رتبه دینی باشد یا دنیوی پس آل فرعون گفتن رواست و آل
کناس گفتن درست نیست و مراد از آل یا اهل قرابت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا عترت و اولاد او یا هر مومن
متقی یا بنو هاشم و اصحاب جمع صاحب یا صحب مخفف صاحب بمعنی یار و صحابی کسیکه صحبت داشته باشد
بآن سرور صلی الله علیه وسلم با ایمان اگرچه یک ساعت باشد و بر ایمان مرده باشد و نزد بعضی صحبت شش ماه
معتبر ست و نزد بعضی روایت حدیث هم شرط ست و تفصیل این امور مقام وسیع میخواهد بدان امر ست
از دانستن و خطابی است عام مر هر مخاطب را و غرض ازین خطاب هوشیار کردن اوست تا بیدار شده
بداند آنچه باو گفته میشود اسعدک الله تعالی فی الدارین ای یاری کند ترا الله تعالی در هر دو جهان و
در ایراد دعا بعد بدان اشعار ست بسوی شفقت مصنف بر متعلمان سوال بجای بدان بشنو چرا
نگفت جواب بدان تعلق بدل دارد و بشنو بگوش و فعل دل قوی میشود از فعل گوش سوال بجای بدان
بخوان چرا نگفت جواب زیرا چه مقصود علم درایت ست نه خواندن و قرات سوال باور کن یا بشناس
چرا نگفت جواب برای اختصار که بدان ازین هر دو لفظ اخصر ست سوال بجای بدان اعلم چرا نگفت اعتاب

ما قبل و ما بعد میشد **جواب** تا از عنوان شروع بعد حمد و نعت معلوم شود که کتاب بزبان فارسی ست **سوال**
جمله دعائیه یعنی اسعدک الخ را بلغت عربی چرا آورد **جواب** زیراچه زبان عربی پسندترین زبانها ست
نزد پروردگار تعالی پس دعا درین زبان زودی بدرجهٔ اجابت خواهد رسید **سوال** اسعد فعل ماضی ست
بمعنی مستقبل چرا گرفته شد **جواب** ماضی که در محل دعا افتد معنی مستقبل از و گرفته میشود چه غرض از دعا تحصیل
امریست بآینده **سوال** یسعد که فعل مستقبل ست چرا نگفته **جواب** برای تفاؤل که تعبیر بماضی دلالت
میکند بر انکه اجابت دعا و اسعاد واقع گردید و قول بعضے که در اسعد اختصارست بظاهر راست نمی آید
تا آنکه اختصار اسعد از یسعد بنظر اصلش که یاسعد ست مراد گرفته شود **سوال** فی الدارین گفت
فی الکونین چرا نگفت **جواب** فی الکونین عام ست دنیا و آخرت و زمین و آسمان را و در ینجا مراد
خاص ست ای دنیا و آخرت که جمله افعال متصرفه برسه گونه ست **سوال** افعال بفتح همزه کدام لفظ ست
جواب جمع فعل ست بکسر فا **سوال** فعل چیست **جواب** فعل لفظیست موضوع برای اینکه
دلالت کند بمعنی با اقتران بیکی از سه زمانهٔ آینده و گذشته و حال **سوال** متصرفه کدام لفظ ست
جواب صیغه اسم فاعل ست از تصرف بمعنی برگردیدن کذا فی منتهی الارب و آنکه بعضے فرموده اند که
بفتح را اسم مفعول ست از تصرف بمعنی گردانیدن از حالی بحالی انتهی ندانم که از لغتی سندش یافته اند
یا از دل خود تراشیده اند **سوال** افعال متصرفه در اصطلاح کرامی گویند **جواب** آنکه از مصدری
صیغه های ماضی و مضارع و امر و نهی برآیند **سوال** مصدر چیست **جواب** هر لفظیکه دلالت کند
وضعاً بر معنی مستقل بدون اقتران بیکی از ازمنهٔ ثلاثه او را اسم گویند پس اگر از چیزی برآورده نشده
و از و صیغها برمی آیند و آخر فارسی وی دن یا تن باشد او را مصدر گویند زیراچه او جای صدورست
که مشتقات از و صادر میشوند و اگر او خود برآورده شده است با حداث هیأتی و معنی بالبقای ماده او را مشتق
گویند و اگر نه خود برآورده شده و نه از و صیغها برمی آیند او را جامد خوانند چون رجل فی الخبر شیخ وقت رحمه الله
تعالی در خلاصه فرموده که اسم بر دو قسم ست مشتق و جامد و جامد ماسوای مشتق ست مانند مصدر و غیر آن و آنچه
بعضے از فضلا در فصول رضویه نوشته اند که اسم بر دو نوع ست جامد که از چیزی برآورده نباشد و مشتق

ضد آن انتهی اصطلاحی ست جدید مخالف اصطلاح قدیم در اصول اکبری می آرد والجامد یا لیس مصدرا
ولا مشتقا انتهی **سوال** اسم را اسم و فعل را فعل چرا نام کردند **جواب** نزد کوفیه اسم ماخوذ ست از
وَسْم و وَسْمٌ بمعنی علامت ست و این نیز علامت مسمی خود و نزد بصریین ماخوذ ست از سُمُوّ که بمعنی
علو ست و اسم هم بر فعل علوی و شرافتی دارد که هم مسند و هم مسند الیه می شود بخلاف فعل که مسند میشود
و بس و فعل را فعل نام نهادند بنام اصل او که مصدر ست زیرا که او فعل فاعل ست حقیقةً **سوال** افعال را
مقید بقید متصرفه چرا کرده **جواب** تا خارج شود فعلیکه چنین نباشد که از وا ینجا بحث نیست چون
لیس و نعم **سوال** افعال متصرفه بر سه گونه چرا گردید **جواب** هرگاه معنی فعل بزمانه اقتران دارد و زمانه
یا گذشته است یا حال یا استقبال پس لاجرم فعل هم بحسب زمانه منقسم بر سه قسم خواهد گردید **سوال** کلام
مصنف رح تقاضا میکند که هر یک از افعال متصرفه سه قسم دارد پس لازم آمد که ماضی هم سه قسم دارد ماضی
و مستقبل و حال و همچنین مستقبل همچنین حال و این باطل ست **جواب** مراد جنس افعال متصرفه ست و ایراد
لفظ جمله برای تنبیه است بر اینمعنی که مقسم عام ست ماضی و مستقبل و حال **سوال** ماضی را در ذکر چرا مقدم
کرد **جواب** زیرا چه زمانه اش مقدم ست **سوال** می بایست که بعد ماضی حال را ذکر کرده مستقبل را
ذکر میساخت **جواب** چون حال متوسط ست میان ماضی و مستقبل و فهم متوسط بدون فهم طرفین دشوار
لهذا ماضی و مستقبل را اولاً ذکر کرده حال را ذکر ساخت و هرچه جز این سه چیز ست متفرع ست هم ازین سه
یعنی ماضی و مستقبل و حال **سوال** مصدر و جامد هم جز این سه چیز ست حالانکه ازین سه متفرع نیست **جواب**
مراد از قول مصنف و هرچه جز این سه چیز ست الخ مشتقات اند همچو امر و اسم فاعل و اسم مفعول و غیره بقرینه لفظ
متفرع زیرا چه مصدر و جامد را التفرع نیست **سوال** متفرع کدام لفظ ست **جواب** صیغهٔ اسم فاعل ست
از تفرع بمعنی بیرون آمدن از چیزی کذا فی منتهی الارب و قول بعضی متفرع بفتح را صیغهٔ اسم مفعول ست
بمعنی برآورده شده انتهی اختراع ست اما ماضی فعلی را گویند که دلالت کند بر حدث و بزمانه گذشته
تعلق دارد ای مفهوم شود از وجود حدث در زمانهٔ گذشته **سوال** کلمهٔ لم هرگاه بر مضارع داخل شود معنی
ماضی پیدا میکند چون لم یضرب ای نزد آن یک مرد در زمانهٔ گذشته پس تعریف ماضی برین مضارع

صادق می آید جواب ب لا التفتن بزمانه گذشته بسبب عارضه دخول کلمه لم ست نه باعتبار اصل وضع و مراد از تعلق بزمانه گذشته که در تعریف ماضی معتبرست تعلق وضعی ست سوال تعریف ماضی بر لیس و نعم و بئس وامثال آنها صادق نمی آید چه زمانه ماضی ازینها مفهوم نیست جواب خالی شدن اینها از زمانه ماضی امر عارضی ست و در اصل وضع مقترن بآن بودند سوال اینچنین افعال را ماضی چرا نامیدند جواب زیراچه ماضی اسم فاعل ست از مضی بمعنی گذشتن و درین فعل هم زمانه گذشته ماخوذ ست پس مناسبت متحقق گردید و هرگاه فارغ شد مصنف از تعریف فعل ماضی عنان عزیمت را به بیان حکم او متوجه ساخت و گفت و آخر او ای لام کلمه فعل ماضی مبنی ای بنا کرده شده باشد بر فتحه ای بدخول عوامل مختلفه در عمل متغیر نشود سوال مبنی کدام لفظ است جواب صیغه اسم مفعول واصلش مبنوی ست واو و یا در یک کلمه بهم آمدند و اول اینها ساکن و او را یا کرده و یا را در یا ادغام کرده ما قبل آن را کسره دادند مبنی شد سوال مبنی در اصطلاح کرا میگویند جواب لفظیکه آخر او بدخول عوامل مختلفه در عمل متغیر نشود و معرب ضد آن چنانچه گفته اند شعر

مبنی آن باشد که ماند برقرار
معرب آن باشد که گردد بار بار

سوال فعل ماضی مبنی چرا شد جواب اول بسبب عدم تحقق معانی موجبه اعراب سوال معانی موجبه اعراب کدام اند جواب فاعلیه و مفعولیه و اضافت جواب ۲ دوم بنا در فعل اصل ست و در اصل حاجت استفسار علت نیست صرح به الرضی سوال فعل ماضی مبنی بر حرکت چرا شد با آنکه اصل در بنا سکون ست جواب بسبب رعایت مشابهت ماضی با اسم فاعل و اسم مفعول در وقوع اینها صفت نکره چون مَرَرتُ بِرَجُلٍ قَامَ چنانچه گفته میشود مَرَرتُ برجلٍ قائمٍ سوال مشابهت اسم چرا فعل را از اصل بنا خارج کرده جواب هرگاه اسم معرب ست باعتبار اصل پس مشابهت با معرب بنای ماضی را ضعیف کرد لهذا از اصل بنا خارج شد سوال اصل در بنا سکون چرا است جواب زیراچه بنا ضد اعراب ست و اصل در اعراب حرکت ست و ضد حرکت سکون پس سکون در بنا اصل شد سوال از جمله حرکات فتحه را چرا برای فعل ماضی خاص کردند جواب اول زیراچه فتحه اخف الحرکات ست و فعل باعتبار معنی ثقیل ست که دلالت میکند بر حدث و نسبته بفاعل و نسبته بزمان پس ثقیل را خفیف داده شد تا تعادل گردد جواب

دوم فتحه جزء الف ست که الف از دو فتحه پیدا میشود و الف همیشه ساکن میباشد پس میان سکون و فتحه مناسبت
گردید سوال بر فتحه چرا گفت بر نصب چرا نگفت جواب ضمه و فتحه و کسره اعم ست حرکات مبنی و حرکات معرب را و رفع و نصب
وجر القاب حرکات معرب اند و لهذا چون مستقبل معرب ست در بیان حکم او گفته و آخر او مرفوع باشد الخ چنانچه می آید قلت
حروفه او کثرت ای کم باشد حروف آن ماضی یا زائد باشد و در قول تثنیه تقسیم فعل ماضی بسوی ثلاثی و رباعی سوال حد قلت
حروف و کثرت حروف چیست جواب حد قلت حروف سه حرف ست که کم ازین فعلی یافته نشد مگر بعد تعلیل و حذف
چون قِ و حد کثرت حروف شش حرف که زائد از شش حرف صیغه یافته نشد سوال در یستنصران و
یستنصرون و امثال آن زائد از شش حرف هستند جواب درین باب اعتبار زیادتی تثنیه و جمع وغیره نیست
در صیغه واحد مذکر غائب ماضی هر قدر حروف که باشند همان اعتبار دارند مگر بعارض اشتغال ست از بنا ر
بر فتحه یعنی در همه حال آخر فعل ماضی مفتوح باشد مگر بعروض عوارض که درین هنگام فتحه نخواهد ماند چنانچه فعلوا که واو جمع
آورند بمناسبت او لام کلمه را ضمه دادند و برین قیاس امثله دیگر که تفصیل آنها می آید چون فَعَلَ فَعِلَ فَعُلَ فَعْلَلَ
ای کرد آن یکمرد در زمانه گذشته و هر سه صیغه اول ثلاثی مجرد ست و صیغه رابعه رباعی مجرد ست سوال برای
ثلاثی مجرد سه صیغه چرا آورد جواب فا ثلاثی مجرد مفتوح می شود زیرا چه ابتدا بالسکون جائز نیست و فتحه اخف
حرکات ست و لامش هم مفتوح ست چنانکه گذشت و عین آن متحرک میشود تا لازم نیاید التقای ساکنین
در مثل فَعَلْتُ ای وقت اتصال ضمیر بارز مرفوع بسبب سکون لام و حرکت سه قسم ست فتحه کسره ضمه پس
ایراد سه صیغه تنبیه ست برای این معنی که ثلاثی مجرد سه قسم ست مفتوح العین مکسور العین مضموم العین لیکن مفتوح
العین خود مستعمل ست و هم موزون آن و مضموم العین و مکسور العین خود مستعمل نیست بل موزون آن چون کرُم و
سمِع و تقدیم مفتوح العین بنظر خفت ست سوال برای رباعی مجرد یک بنا چرا مقرر گردید جواب فا کلمه متحرک
خواهد بود برای تعذر ابتدا بالسکون و فتحه اخف حرکات ست و آخر کلمه مفتوح خواهد بود چنانچه گذشت و فتحه لام
اول برای آنست که سکونش مستلزم التقای ساکنین ست باتصال ضمیر مرفوع بارز و فتحه اخف حرکات
است و سکون عین برای کراهت توالی اربع حرکات در کلمه واحده و هرگاه فارغ گردید مصنف از بیان موزون‌ها
خواست که موزون را بیان کند پس گفت بطریق لف و نشر مرتب چون ضرب بر وزن فَعَلَ مفتوح العین

ای زد آن یکبر دو در زمانه گذشته سَمِعَ بروزن فَعِلَ بکسور العین ای شنید آن یکبر دو در زمانه گذشته کَرُمَ بروزن فَعُلَ مضموم العین ای بزرگ شد آن یکبر دو در زمانه گذشته بعثر بروزن فعلل ای برانگیخت آن یکبر دو در زمانه گذشته

سوال نزد صرفیان وزن چیست **جواب** برابر کردن لفظی بالفظ دیگر در حروف و حرکات و سکنات و اول را موزون وثانی را موزون به خوانند وآنچه در شرح محقق عصر نوشته که اول را موزون به گویند وثانی را موزون انتهی زلّة قلم ست **سوال** حروف اصلی در اصطلاح چیست **جواب** حرفیکه در جمیع گردانهای کلمه بشرط عدم مانع مثل قلب و حذف یافته شود ودر موازنه برابر فا وعین ولام افتد اصلی ست و زائد ضد آن چون نَصَرَ بروزن نَفْعَلَ نون وصاد ورا اصلی ست ویا زائد ست **سوال** صرفیان برای امتیاز میان حروف اصلی وزائد فا وعین ولام را چرا خاص کردند **جواب** زیراچه مخارج سه هستند شفت وحلق ووسط وهیچ فعلی وامی خالی از یکی از حروف سه گانه نیست ودر فَعَلَ حروف هر سه مخارج واقع اند که فا شفتی ست وعین از حلق ولام از وسط **سوال** این ترتیب خاص را چرا اختیار کردند عَلَفَ یا لَفَعَ یا لَعَفَ یا فَلَعَ را چرا معین نکردند **جواب** زیراچه هیچ فعلی خالی از معنی کردن که معنی فعل ست نیست بخلاف تراتیب دیگر که علف معنی خاص دارد وبواقی مهمل اند پس این عموم معنی مرجح این ترتیب گردید وبرای همین ترجیح دیگر صیغها اگرچه جامع حروف هر سه مخارج باشند ترک کرده شدند مانند غَلَبَ **سوال** کلمات عرب برسمع موقوف اند حاجت بقرار داد حروف اصلی چیست **جواب** احاطه جمیع الفاظ بسمع محال ست پس ضرورست قرار دادن حروف اصلی تا امتیاز اصلی وزائد از دست نرود **فائده** آنکه برابر فا افتد اورا فا کلمه وآنکه برابر عین افتد آن را عین کلمه وآنکه برابر لام افتد آنرا لام کلمه گویند ودر رباعی آنکه برابر لام اول افتد اورا لام اول وآنچه برابر لام دوم افتد آن را لام دوم خوانند **سوال** در موزون به رباعی چرا لام را مکرر کردند **جواب** زیراچه موزون به رباعی بزیادتی حرفی پیدا خواهد شد وزیادتی حق آخر کلمه است وآخر کلمه لام ست پس لام مکرر کرده شد اما مستقبل فعلی را گویند که دلالت کند بر حدث وزمانه آینده تعلق دارد ای مفهوم شود ازو پیدا شدن کاری در زمانه آینده **سوال** چنین فعل را مستقبل چرا می گویند **جواب** زیراچه مستقبل بکسر با اسم فاعل ست از استقبال بمعنی پیش آمدن کذا فی الصراح ودرین فعل هم زمانه آینده ماخوذ ست پس مناسبت

متحقق گردید سوال تعریف مستقبل بر امر صادق می آید پس مانع نشد جواب مراد از حدث اخبار حدث
است نه انشای آن و در امر انشای حدث ست نه اخبار آن سوال تعریف مستقبل بر ماضی که مدخول
حرف شرط باشد صادق می آید چون إن ضربتَ ضربتُ جواب دلالت همچو ماضی بر زمانه آینده بسبب
عارضه دخول حرف شرط ست نه بحسب وضع و مراد از تعلق بزمانه آینده که در تعریف مستقبل معتبر ست تعلق
وضعی ست و هرگاه فارغ شد مصنف از تعریف فعل مستقبل توجه کرد سوی بیان حکمش پس گفت و آخره ای
لام کلمه فعل مستقبل مرفوع ای رفع داده شده باشد و در اختیار لفظ مرفوع ایما ست بآنکه فعل مستقبل معرب
است ای مختلف میشود باختلاف عوامل مختلفه در عمل سوال عامل رافع فعل مستقبل کدام ست جواب
عامل معنوی ای خالی بودن او از عوامل ناصبه و جازمه هست قول اکثر کوفیین و نزد بعضے از بصریین رافع
او وقوع او موقع اسم فاعل ست سوال معانی موجبه اعراب ای فاعلیت و مفعولیت و اضافت در
فعل مستقبل مفقود اند پس وجه معرب بودنش چیست جواب مشابهت تامه آن باسم فاعل ای در عدد حروف
و حرکات و سکنات و دخول لام تاکید بر هر دو چون إنّ زیداً لیقوم و إنّ زیداً لقائم و وقوع هر دو صفت
نکره چون مررت برجل یضرب و مررت برجل ضارب فائده القاب حرکت معرب رفع و نصب و جر ست و رفع را از انجهت
رفع نامیدند که لب زیرین وقت تلفظ او مرتفع و بلند میشود و نصب را نصب از ان گویند که وقت تلفظ او هر دو لب حال خود
منتصب و قائم میباشند و جر را جر از ان گویند که وقت تلفظ او لب زیرین منجر میشود و القاب حرکات مبنی ضم و فتح و کسر ست و ضم را ضم بسبب نامیدند
حصول الضم هر دو لب و فتح را فتح بسبب انفتاح دهن وقت تلفظ او و کسر را کسر بسبب انکسار لب زیرین وقت
تلفظ او و ضمه و فتحه و کسره اهم سبب حرکات معرب و مبنی را اگر بعارض استثنا ست از بودن آخر مستقبل مرفوع
یعنی آخر فعل مستقبل بهمه حال مرفوع شود مگر بسببی مثل دخول عامل جازم یا ناصب که درین هنگام رفع نخواهد ماند
چون لن یضرب و لم یضرب و علامه تفتازانی گفته که مضارع با نون ضمیر جمع مونث مبنی ست چرا که معرب
بودنش بسبب مشابهت تامه بود که با اسم فاعل میداشت و هرگاه نون ضمیر جمع مونث که از خصائص خاصه
فعل ست متصل گردید ترجیح جانب فعلیت گردید پس باصل خود که بنا ست راجع خواهد شد و مضارع با نون تاکید
ثقیله و خفیفه نیز مبنی ست بسبب شدت اتصال او که بمنزله جزء کلمه گردیده است پس اگر اعراب قبل نون

داخل شود لازم می آید دخول اعراب در وسط کلمه واگر بر نون آید لازم آید اعراب مبنی زیرا چه نون حرفست
و جمله حروف بسبب فقدان معانی موجبه اعراب مبنی ست چون یَفْعِلُ یَفْعَلُ یَفْعُلُ یُفَعْلِلُ ای خواهد کرد
آن یکمرد در زمانهٔ استقبال و سه صیغه اول ثلاثی ست و صیغهٔ رابع رباعیست سوال ثلاثی را سه صیغه
چرا آورد جواب برای تنبیه بر آنکه عین مستقبل هم مکسور بود و هم مفتوح و هم مضموم لیکن مضموم العین و مکسور العین خود
مستعمل نیست بلکه موزون آن مستعمل ست و مفتوح العین خود هم مستعمل ست و حالا بعد بیان موزون به بیان موزون
میفرماید بترتیب موزونات ماضی چون یَضْرِبُ بروزن یَفْعِلُ مکسور العین ای خواهد زد آن یکمرد در زمانهٔ آینده
یَسْمَعُ بروزن یَفْعَلُ مفتوح العین ای خواهد شنید آن یکمرد در زمانهٔ آینده یَکْرُمُ بروزن یَفْعُلُ مضموم العین ای
بزرگ خواهد شد آن یکمرد در زمانهٔ آینده یُبَعْثِرُ بروزن یُفَعْلِلُ ای خواهد برانگیخت آن یکمرد در زمانهٔ آینده اما
حال فعلی را گویند که دلالت کند بر حدث و بزمانهٔ موجود تعلق دارد و صیغهٔ حال همچو صیغهٔ استقبال ست مانند
یَفْعِلُ ای میکند آن یکمرد در زمانهٔ حال و قس علیه پس آخر او مرفوع ست مگر بعارض همچو آخر صیغهٔ استقبال
سوال صیغه چیست جواب صیغه در لغت بمعنی زر در بوتهٔ انداختن ست کذا فی بعض الشروح و نیز
صیغه بمعنی اصل ست گفته میشود هو من صیغةٍ کریمةٍ یعنی از اصل نیکو رگست کذا فی منتهی الارب و در اصطلاح
صرف عبارتست از هیأتی که حاصل شود کلمه را بترتیب حروف مع حرکات و سکنات سوال در ق که
امرست از تقی ترتیب حروف کجاست جواب باعتبار اصل او زیرا چه اصلش اوق ست سوال
در اوق سکنات کجا اند یک سکونست جواب مراد از سکنات جنس سکون ست نه تعدد سکون سوال
کلمه همچو برای تشبیه است و میان مشبه و مشبه به مغایرت ضرورست و اینجا صیغهٔ حال عین صیغهٔ استقبال ست
جواب اتحاد در لفظ ست و تغایر در معنی این قدر تغایر معنوی برای تشبیه کافیست واگر خدشه کنی برین
تقریر که تشبیه در معنی واقع نشده است بلکه در لفظ زیرا چه صیغه عبارت ست از هیأة لفظی و در لفظ اتحاد
محض ست پس چگونه تشبیه راست آمد در جوابش باید گرد که البته تشبیه میان هر دو لفظ ست اما هر دو لفظ
باعتبار معنی تغایر دارند و این قدر کافیست سوال چرا برای حال صیغهٔ علحده و وزنی جدید موضوع
نکردند جواب زیرا چه زمانه امریست منقضی و متجدد و نیست او را قرار و ثبات و زمانهٔ حال در حقیقت امریست

اعتباری لهذا از پایهٔ اعتبار ساقط کرده تابع مستقبل کردند سوال زمانهٔ حال قبل وجود خود مستقبل بود و بعد انقضای خود ماضی گردید پس مناسبتی بهر دو دارد حالا کدام وجه است که صیغهٔ حال را تابع مستقبل کردند نه تابع ماضی جواب بسبب آنکه صفت استقبال مر زمانهٔ حال را قبل وجودش ثابت شده است و همچنین صفت مضی او را ثابت نشده است بعد انقضای آن ثابت خواهد گردید لهذا تابع مستقبل کردند نه و از هر یکی ازین ماضی

و مضارع چهارده کلمه بیرون می آیند مضارع فعلیست که دلالت کند بر حدث با اقتران بزمانهٔ حال و آینده چون یضرب میزند یا خواهد زد آن یکمرد در زمانهٔ حال و استقبال پس صیغهٔ مضارع مشترکست میان حال و استقبال چنانچه علامهٔ تفتازانی اختیارش نموده و نزد بعضی در حال حقیقت ست و در استقبال مجاز و نزد بعضی برعکس آن سوال بر تقدیر اشتراک و التعریف فعل بر وصادق نخواهد آمد چه در فعل اقتران به یکی از ازمنهٔ ثلثه معتبر ست و در مضارع دو زمانه شدند جواب در دو زمانه یکی هم موجود ست سوال این فعل را مضارع چرا نام نهادند جواب مضارع بکسر را اسم فاعل ست از مضارعت بمعنی مانند شدن کذا فی الصراح و فعل مضارع مشابه است باسم فاعل چنانچه گذشت سوال مصنف چارده کلمه گفت چارده صیغه چرا نگفت جواب تا دلالت شود بر منزله صراحت بر وضع چراکه قید وضع در تعریف کلمه معتبر ست تثنیه مضارع را غابر هم میگویند از غبور بمعنی باقی ماندن کذا فی الصراح و زمانه اش هم باقیست یعنی تا وقت تکلم نگذشته است سه ازان مر مذکر غائب راست ای واحد و تثنیه و جمع و سه ازان مر مؤنث غائب راست ای واحد و تثنیه

و جمع و سه ازان مر مذکر حاضر راست ای واحد و تثنیه و جمع و سه ازان مر مؤنث حاضر راست ای واحد و تثنیه و جمع سوال لفظ مر بمعنی خاص دلالت میکند برآنکه هر یک از صیغهای مذکور خصوصیت بمعنی واحد دارد حالانکه بعضی ازین صیغها مشترک اند همچو تفعل که مشترکست میان واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و فعلتما که مشترکست میان تثنیهٔ مذکر حاضر و تثنیهٔ مؤنث حاضر جواب لفظ مر در اینجا زائد ست برای حسن کلام و دو ازان مر حکایت نفس متکلم راست و در ازدیاد لفظ حکایت و نفس اشعار ست بآنکه باین دو صیغه متکلم بنفسه حکایت میکند و خبر میدهد از آنچه در دل اوست

در اول صیغه حکایت نفس متکلم وحدان بضم اول جمع واحد کذا فی الصراح مذکر و مؤنث یکسان ست و در
دوم صیغه حکایت نفس متکلم تثنیه و جمع مذکر و مؤنث یکسان ست این چارده صیغه گردیدند و قیاس
مقتضی آن بود که هیژده صیغه بعدد اقسام فاعل می شد چراکه فاعل یا غائب ست یا مخاطب یا
متکلم و هر یک یا مذکر یا مؤنث شش قسم شدند و هر یک ازین شش یا واحد یا تثنیه یا جمع هیژده قسم
شدند و هرگاه که اول صیغه حکایت نفس متکلم مشترک ست میان واحد مذکر و واحد مؤنث و دوم صیغه
اش مشترک ست میان تثنیه و جمع مذکر و مؤنث پس این دو صیغه را بجای شش صیغه اش
تصور باید کرد و چون بجمله شش صیغه اش دو صیغه را شمار کرده چار ساقط کرده شد پس از هیژده بعد از
اسقاط چار چارده باقی ماند **سوال** فعلتما مشترک ست میان تثنیه مذکر حاضر و تثنیه مؤنث حاضر پس
مصنف رامی بایست که یکجا می آورد و سیزده صیغه قرار میداد چنانچه صاحب فصول کرده است **جواب**
برای تسهیل فهم مکرر ذکر کرد و هر یکی ازین ماضی و مضارع بر دو گونه است معروف که آن را معلوم الفاعل
نیز گویند و مجهول که آن را فعل ما لم یسم فاعله نیز نامند **سوال** معروف چیست و مجهول چیست و چرا
این نام نهادند **جواب** معروف فعلی ست که نسبت کرده شود بسوی فاعل جلی باشد چون ضرب
زید یا خفی چون تخلیق و چون معروف در لغت بمعنی شناخته شده است و فاعل این فعل هم شناخته
شد لهذا او را معروف نام نهادند و مجهول فعلی ست که نسبت آن به فاعل نکرده شود بل بمفعول
خواه جلی باشد چون خلق العالم یا خفی چون تخلیق و هرگاه معنی مجهول بحسب لغت نادانسته شده
و فاعل این فعل هم ندانسته شد پس او را مجهول نامیدند و هر یکی ازین ای معروف و مجهول بر دو گونه است
اثبات و نفی **سوال** اثبات مصدر ست بمعنی ثابت کردن و نفی مصدر ست بمعنی دور کردن پس
فعل را چگونه اثبات و نفی خواهند گفت **جواب** اینجا اثبات بمعنی مثبت ست و نفی بمعنی منفی
سوال مثبت چیست و منفی چیست **جواب** مثبت فعلی ست که معنی مصدری آن بمنسوب الیه
مقارن و ثابت باشد چون ضرب زید ای زد زید و منفی فعلی ست که معنی مصدری آن بمنسوب الیه
مقارن و ثابت نباشد بلکه دور کرده شده باشد نحو ما ضرب زید ای نزد زید **بحث اثبات**

فعل ماضی معروف فَعَلَ کرد آن یکمرد در زمانهٔ گذشته صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث اثبات
فعل ماضی معروف فَعَلَا کردند آن دو مردان در زمانهٔ گذشته صیغهٔ تثنیه مذکر غائب بحث اثبات
فعل ماضی معروف فَعَلُوا کردند آن همه مردان در زمانهٔ گذشته صیغهٔ جمع مذکر غائب بحث الخ فَعَلَتْ بتاء
ساکن کرد آن یکزن در زمانهٔ گذشته صیغهٔ واحد مؤنث غائب بحث الخ فَعَلَتَا کردند آن دو زنان در زمانهٔ
گذشته صیغهٔ تثنیه مؤنث غائب بحث الخ فَعَلْنَ بلام ساکن کردند آن همه زنان در زمانهٔ گذشته صیغهٔ جمع مؤنث
غائب بحث الخ فَعَلْتَ بفتح تا کردی تو یکمرد در زمانهٔ گذشته صیغهٔ واحد مذکر حاضر بحث الخ فَعَلْتُمَا کردید شما دو
مردان در زمانهٔ گذشته صیغهٔ تثنیه مذکر حاضر بحث الخ فَعَلْتُمْ کردید شما همه مردان در زمانهٔ گذشته صیغهٔ جمع مذکر
حاضر بحث الخ فَعَلْتِ بکسر تا کردی تو یکزن در زمانهٔ گذشته صیغهٔ واحد مؤنث حاضر بحث الخ فَعَلْتُمَا کردید شما
دو زنان در زمانهٔ گذشته صیغهٔ تثنیه مؤنث حاضر بحث الخ فَعَلْتُنَّ بتشدید نون کردید شما همه زنان در زمانهٔ
گذشته صیغهٔ جمع مؤنث حاضر بحث الخ فَعَلْتُ بضم تا کردم من یکمرد یا یکزن در زمانهٔ گذشته صیغهٔ واحد
حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ فَعَلْنَا کردیم ما دو مردان یا دو زنان یا ما همه مردان یا همه زنان در زمانهٔ
گذشته صیغهٔ تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ **سوال** بحث ماضی را بر بحث مضارع چرا
مقدم کرد **جواب** زیرا که زمانهٔ ماضی مقدم ست بر زمانهٔ حال و استقبال **سوال** غائب را بر حاضر چرا مقدم
کرد **جواب** زیرا چه غائب معدوم ست و حاضر موجود و عدم مقدم ست بر وجود بحسب زمان **سوال**
حاضر را بر متکلم چرا مقدم کرد **جواب** بسبب کثرت صیغ حاضر **سوال** مذکر را بر مؤنث چرا مقدم کرد **جواب**
بسبب شرافت مذکر که کامل عقل و دین ست **سوال** در فَعَلَا الف چرا زائد کرده شد **جواب** الف علامت
تثنیه و ضمیر فاعل ست **سوال** الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل چرا مقرر کرده شد **جواب** تا دلالت کند
بر هما که ضمیر مرفوع منفصل تثنیه است **سوال** در فعلوا واو چرا زائد کرده شد **جواب** واو علامت جمع مذکر و
ضمیر فاعل ست **سوال** واو چرا علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل مقرر کرده شد **جواب** تا دلالت کند بر هم
سوال هم کدام لفظ ست موافق قیاس هموست چرا که مفرد وی هوست **جواب** اصل هم
هموست بسبب اجتماع دو واو و بنظر اتحاد مخرج واو و میم که هر دو شفتی هستند بجاے یک واو میم را آوردند

سوال در هو که تثنیه است هما چرا شد **جواب** بجهت مناسبت جمع **سوال** هم کدام لفظ است
جواب مختصر هو ست بحذف واو **سوال** ها و میم نیز دلالت میکنند بر هما و هم و پس چرا الف و واو
را در تثنیه و جمع خاص کردند برای این دلالت **جواب** زیرا چه اصل در زیادت حروف علت اند
سوال در فعلوا لام را ضمه چرا دادند **جواب** بجهت مناسبت واو **سوال** در رموا چرا میم را ضمه ندادند
جواب اینجا میم حرف ماقبل واو نیست چرا که اصلش رمیوا است یا را بسبب فتحه ماقبل یا الف بدل
کردند و الف باجتماع ساکنین حذف شد پس ماقبل واو یاست و آن مضموم ست و بعد اعلال رموا
ماند و همان ضمه تقدیری کفایت کرده شد **سوال** در رمیا باوجود یافتن قاعده چرا یا را الف نکردند
جواب اگر الف میکردند مشابهت بواحد میشد **سوال** در ضربوا ضاد ماقبل واو نیست چرا که اصلش
ضربیوا است پس چرا ضاد را بجهت مناسبت واو ضمه دادند **جواب** این ضمه ضاد بجهت مناسبت
واو نیست بلکه ضمه یاست که بجهت لزوم خروج از کسره سوی ضمه ضمه یا را نقل کرده بضاد دادند بعد
سلب حرکت ضاد و یا را بجهت اجتماع ساکنین حذف کردند **سوال** در فعلوا و امثال آن بعد
واو جمع الف چرا می نویسند **جواب** تا فرق شود میان واو جمع و واو عطف چون حضر و قتل **سوال**
عکس چرا نکردند **جواب** بر تقدیر عکس لازم می آمد فصل میان حرف عطف و معطوف **سوال** برای
فرق هردو واو حرف دیگر یا سوای الف چرا مقرر نکردند **جواب اول** در حروف تهجی اول نظر
بر الف افتاد چون آن را گرفتند حاجت حرف دیگر نماند **جواب دوم** لائق زیادت حروف علت
اند و خفیف ترین اینها الف است پس از زیادتش انسب دانسته شد **سوال** در فعلت تا چرا
زائد کرده شد **جواب** تا دلالت کند بر تانیث فاعل زیرا چه تا ساکن علامت مؤنث است **سوال**
تا را چرا علامت مؤنث قرار دادند **جواب** مؤنث در پیدایش به نسبت مذکر در مرتبه دوم است که بعد
از آدم علیه السلام حوا علیها السلام پیدا شده اند و تا نیز از مخرج دوم است چرا که مخرج آن وسط الفم است
و آن مرتبه ثانی است به نسبت حلق و اینقدر مناسبت کافی است **سوال** وجه تخصیص تا برای اینمعنی
که علامت مؤنث قرار داده زائد کرده شود چیست دیگر حروف هم چو سین و غیره هم از مخرج ثانی هستند

جواب دو تا ثقیلی دیگر ست یعنی مبدل شدن آن از حروف مد ولین که در زیادت اصل اند چون
اتسر که در اصل ایتسر بود از باب افتعال یا را تا کرده تا را در تا ادغام کردند سوال این تا که علامت
مونث ست ساکن چرا کردید جواب تا توالی اربع حرکات لازم نیاید و نیز فعل بسبب دلالت بر
حدث و نسبت سوی فاعل و نسبت سوی زمان ثقیل ست پس سکون تا مناسب شد سوال در
فعلتا الف و تا از کجا رسید جواب الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل ست و تا علامت مونث ست
چنانچه گذشت سوال از فعلن تا فعلنا لام را ساکن چرا کردند با آنکه آخر ماضی مفتوح می باشد جواب
تا چار حرکت پی در پی در لفظیکه بمنزلهٔ کلمهٔ واحد ست جمع نشود که این مکروه ست سوال نون فعلن را
ساکن میکردند جواب این نون علامت جمع مونث ست و علامت شئی تغیر را نه پذیرد سوال اگر
عین کلمه را ساکن میکردند تا هم توالی اربع حرکات لازم نمی شد جواب این توالی اربع حرکات از
آوردن نون پیدا شد و اسکان آن بسبب آنکه علامت ست ممکن نشد پس قریب او را که لام ست ماخوذ
کرده ساکن کردند سوال در فعلتا چار حرکت پی در پی جمع شده اند جواب تا را حرکت بسبب الف
دادند تا اجتماع ساکنین لازم نیاید پس او در حکم ساکن ست زیرا چه در اصل واحد ساکن بود سوال در
ضربک چار حرکت پی در پی جمع شدند جواب کاف ضمیر مفعول ست در اتصال او قوتی ندارد پس این
لفظ بمنزلهٔ کلمهٔ واحده نیست سوال در هدیه چار حرکت جمع شد جواب اصلش هدایه بود برای تخفیف
یاء دور کردند سوال در فعلن چرا تا را که علامت تانیث بود حذف کردند فعلتن چرا نگفتند جواب تا اجتماع
دو علامت تانیث یکی تا دوم نون لازم نیاید که این ثقیل ست و اگر اکتفا بر تا میکردند التباس بواحد مونث
غائب می شد و اگر لام را ساکن کرده تا را متحرک میکردند التباس بجمع مخاطب می شد سوال در
مسلمات که جمع قلت ست دو علامت تانیث جمع شده اند جواب اینجا دو علامت تانیث یکی تا که
ست از الف جمع دوم تا از یک جنس نیست پس ثقیل نشد و در مسلمات که جمع مسلمه ود در اصل مسلمتات
بود دو علامت تانیث از یک جنس یعنی تا جمع می شدند تا دفع ثقل یکی را حذف کردند سوال
الف جمع را چرا ابدال شد جواب اینجا اگر الف را بحال ... الف در حال جمع با اجتماع ساکنین حذف ...

وحذف آن بسبب لزوم آن جائز نیست پس ضرورةً بدل کردند وچون یا اخف ست از واو لهذا
بیا بدل شد **سوال** در فعلن هم اگر تا را باقی میداشتند دو علامت از یک جنس بودی **جواب** فعل
ثقیل ست از اسم بسبب دلالت آن بر حدث ونسبت بسوی فاعل ونسبت بسوی زمان بخلاف
اسم لهذا اجتماع دو علامت مطلقاً در فعل ممنوع شد **سوال** نون چگونه علامت جمع مؤنث ست
جواب نون بر جمع دلالت میکند که ضمیر جمع مؤنث ست **سوال** در فعلتَ تا چرا زائد شد
جواب ضمیر واحد مذکر مخاطب فاعل فعل ست **سوال** این تا را حرکت چرا دادند **جواب**
تا مشابه نشود بواحد مؤنث غائب **سوال** فتحه چرا دادند **جواب اول** زیرا چه تای انتَ که ضمیر
مرفوع منفصل واحد مذکر مخاطب ست مفتوح ست **جواب دوم** فتحه مناسب شان مذکر ست که غالب
وفوق می شود **سوال** ضمه هم غالب می شود **جواب** ضمه قویست ومتکلم هم قویست چه صدور کلام
از وست پس ضمه مناسب متکلم شد زیرا که قوی را قوی دادن اولی ست پس اگر در واحد مذکر مخاطب
هم تا را ضمه می دادند التباس می شد **سوال** تثنیه مذکر حاضر وتثنیه مؤنث حاضر یک صیغه چرا
قرار داده شد **جواب** زیرا چه بنسبت مفرد قلیل الاستعمال ست **سوال** پس التباس لازم آمد
جواب بسبب قلت استعمال آن التباس هم قلیل شد لهذا اعتبار آن نگردید ووجه شمار کردن
این صیغه دو جا از سابق معلوم شد فتذکر **سوال** در فعلتُما قبل الف تثنیه میم را چرا زائد کردند **جواب**
تا التباس نشود بالف اشباع که بسبب دراز کردن فتحه پیدا میشود **سوال** در فعلا می بایست که حرف
دیگر زائد میکردند والا التباس بالف اشباع لازم می آید **جواب** نکات این فن بعد الوقوع میشوند
بلحاظ جامعیت نباید ساخت وشارح محقق[1] رح جواب داده که در ضربا ضربا بالقرینهٔ ذکر مرجع فرق حاصل
ست چون زید ضربا وزیدان ضربا بخلاف مخاطب که مرجع مذکور نمی شود قبل او وما می گوئیم که فرق در مخاطب
هم حاصل ست بدین طور که ضربتَ انتَ وضربتما انتما[2] فافهم **سوال** میم را خاص کردند چرا حرف دیگر را
زائد نکردند **جواب** برای مناسبت انتما که ضمیر مرفوع منفصل تثنیه مخاطب ست **سوال** در انتما میم
را چرا زائد کردند مفرد ش انتَ ست **جواب** برای موافقت هما که میم در ان آورده شد چنانچه گذشت

[1] ای مولانا علاء الدین رحمة الله تعالی ۱۲ [2] اشاره است با آنکه فاعل مستتر باشد یا مضمر برای هر فعل ضرور است بخلاف تاکید ۱۲

سوال در فعلتما و فعلتم و فعلتن تا را چرا ضمه دادند **جواب** زیراکه تا ضمیر فاعل ست و فاعل مرفوع میشود پس ضمه مناسب شد مر حرکت فاعل را که رفع ست **سوال** در فعلت و فعلت چرا تا را ضمه ندادند **جواب** برای خوف لبس با واحد متکلم **سوال** در فعلتم میم را چرا زائد کردند که اینجا التباس بالف اشباع هم نیست **جواب** میم زائد کرده شد تا موافق شود به تثنیه خود **سوال** اگر میم زائد ست علامت جمع مذکر کدام چیز ست **جواب** علامت جمع مذکر محذوف ست زیراچه اصل فعلتم فعلتمو بود واو در طرف افتاد و ماقبل او ضمه ست واو را حذف کردند و ضمه میم را وجهی نماند حذف نمودند و هنگام اتصال ضمیر چون واو در طرف نافتد اعاده آن میشود نحو فعلتموه **سوال** در فعلت تا چرا زائد کرده شد **جواب** دال ست برانیث و ضمیر واحد مونث مخاطب فاعل فعل ست **سوال** تا را کسره چرا دادند **جواب اول** زیراچه تا انت مکسور ست **جواب دوم** کسره مناسب شان مونث ست که مغلوب و تحت ست **جواب سوم** کسره جزء یا ست و یا علامت مونث ست در نحو تضربی **سوال** در فعلتن نون را تشدید از کجا رسید با آنکه نون علامت جمع مونث ست نحو نون ضربن **جواب** هرگاه در تثنیه میم زائد شد در جمع هم زائد کرده شد تا موافق تثنیه شود پس اصل آن فعلتمن شد و میم و نون قریب مخرج بودند لهذا میم را نون کرده در نون ادغام کردند **سوال** در فعلت تا از کجا رسید **جواب** ضمیر واحد متکلم انا ست و حرفی از حروف انا قابل زیادت نیست بجهت التباس با صیغ دیگر چه اگر الف را زائد میکردند با تثنیه مذکر غائب ملتبس می شد و اگر نون را زائد میکردند با جمع مونث مشتبه می شد پس تا را اختیار کردند زیراچه در اخوات او چون صیغه واحد مذکر حاضر وغیره تا زائد کرده شد **سوال** اگر تا را زائد کنند التباس بچیزی نخواهد شد **جواب** کثرت استعمال و حدیث حکایت نفس متکلم مانع تطویل صیغه اش گردید **سوال** تا را ضمه چرا دادند **جواب** تا ضمیر فاعل ست و فاعل مرفوع میشود پس ضمه مناسب شد مر حرکت فاعل را **سوال** در فعلنا نون از کجا رسید **جواب** این نون ماخوذ ست از نحن که ضمیر مرفوع متکلم مع الغیر ست **سوال** الف چرا زائد کرده شد **جواب** تا ملتبس نشود بفعلن **سوال** عکس چرا نکردند **جواب** تا کثرت لفظ دلالت کند بر کثرت معنی زیراچه معنی فعلنا کثرت وارد از معنی فعلن چه فعلن اطلاقش بر تثنیه نمی شود بخلاف فعلنا که اطلاقش بر تثنیه هم میشود

سوال دو صیغه مفرد متکلم هر گاه مذکر و مؤنث مشترک کرده شدند التباسی پیدا شد جواب التباس
قلیل ست و برای رفع این التباس قلیل مشاهده کافیست چراکه متکلم در اکثر احوال مشاهد میشود و اگر
مشاهد نشد امتیاز به آواز میتواند شد و مشابهت آواز مذکر با آواز مؤنث کمتر ست اعتبار ندارد و در این
وجوه و صیغه دوم متکلم تثنیه و جمع مذکر و مؤنث یکسان کرده شد سوال برین تقدیر برای متکلم دو صیغه
قرار دادن حاجت نبود بلکه یک صیغه کافی بود و از مشاهده و غیره التباس لازم نمی آمد جواب واحد مخالف
ست مر تثنیه و جمع را و میان تثنیه و جمع مناسبتی ست و اصل تخالف صیغ ست مهما امکن پس برای
واحد صیغه علیحده مقرر شد و برای تثنیه و جمع علیحده سوال مذکر هم مخالف ست مر مؤنث را و اصل
تخالف صیغ ست مهما امکن پس برای هر دو صیغه علیحده چرا مقرر نکردند جواب در نکات بعد الوقوع
لحاظ جامعیت نباید ساخت بسبب اختصار و عدم التباس بسیار اتحاد صیغه هر دو بوقوع آمد فصل در لغت
بمعنی جدا کردن ست و ایراد این لفظ تنبیه ست بر آنکه این مبحث از مبحث سابق جداست این همه که
گفته شد بحث اثبات فعل ماضی معروف بود چون خواهی که فعل ماضی مجهول بنا کنی فای فعل را ضمه
کن و عین فعل را کسره ده در دو حال یعنی اگر ماضی مفتوح العین باشد چون ضرب یا مضموم العین چون کرم
و اما اگر مکسور العین ست چون سمع پس کسره بحال خود ماند و لام کلمه را بر حالت خود بگذار تا فعل ماضی مجهول
گردد سوال معروف را بر مجهول چرا در ذکر مقدم کرد جواب زیرا که معروف اصل ست و مجهول فرع
وی که از وی ساخته میشود و اصل مقدم باشد بر فرع سوال باعث وضع مجهول چیست جواب
غرض است و آن ... فاعل یا عظمت فاعل یا عدم علم فاعل یا شهرت فاعل گاهی باعث میشود بر ترک فاعل ایراد
فعل مجهول چون شتم الامیر و قتل الزانی و سرق المال و خلق الانسان ضعیفا سوال و ثلاثی مجرد صیغه
فعل برای ماضی مجهول چرا مخصوص کرده شد جواب زیرا چه معنی مجهول یعنی اسناد فعل بسوی مفعول
امریست غیر معقول پس میبایست که آن هم غیر معقول بنا کرده شد زیرا چه این بنا بسبب خروج از ضمه سوی کسره
کریه و ثقیل ست سوال فعل را بلون ... چرا مقرر نکردند جواب این وزن بسیار مستکره است
زیرا چه در فعل هبوط است و طالب خفت ... ثقیل تر عروج ست ... هبوط اسهل ست از عروج ...

لام کلمه را در ماضی مجهول چرا بر حال خود داشتند و تغیر ندادند **جواب** زیرا چه آخر ماضی مبنی ست و مبنی تغیر نه
پذیرد **سوال** در باور رای ثلاثی مجرد ماضی مجهول چگونه آید **جواب** هر حرفیکه متحرک باشد او را ضمه داده شود
سوای ماقبل آخر و ماقبل آخر را کسره و حروف ساکن بدستور گذاشته شود چون تُفُعِّلَ و تُفُوعِلَ و اُفْتُعِلَ و اُنْفُعِلَ
و اُسْتُفْعِلَ و اُفْعُنْلِلَ و اُفْعُوعِلَ و همزه این اوزان تابع حرف ثالث ست یعنی مضموم خواهد شد زیرا چه اگر لحاظ
آنکه اصل همزه وصل کسره است و را مکسور سازند خروج از کسره سوی ضمه لازم می آید و این ثقیل ست و حرف
ساکن مانع قوی نیست بلکه در حکم میت است **سوال** در تُفُعِّلَ و تُفُوعِلَ فا را چرا ضمه دادند **جواب** تقدیر یکه
ماقبل آخر مکسور باشد اگر در اول فا را ضمه نمی دادند مشابه می شد بمضارع معروف فَعَّلَ و اگر در ثانی فا را ضمه
نمی دادند مشابه می شد بمضارع معروف فاعَلَ ای تفاعل و بر تقدیر یکه فتحه ماقبل آخر باقی میداشتند اگر فا
کلمه را ضمه نمیدهند ملتبس شود بمضارع مجهول فَعَّلَ و فاعَلَ اول با اول و ثانی با ثانی **سوال** در اُفْتُعِلَ و اُنْفُعِلَ
تا را چرا ضمه دادند **جواب** اگر تا را ضمه نمیدادند و فتحه باقی میداشتند بر وقت وصل همزه بماقبل خود و وقف
آخر هر آئینه این کلمه ماضی مجهول ملتبس بامری شد زیرا چه مثلا وَاُفْتُعِلَ در این هنگام می گردید و باقی را برین قیاس
کن بحث اثبات فعل ماضی مجهول فُعِلَ کرده شد آن یک مرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر
غائب بحث اثبات فعل ماضی مجهول فُعِلَا کرده شدند آن دو مردان فُعِلُوا کرده شدند آن همه مردان فُعِلَتْ
کرده شد آن یک زن فُعِلَتَا کرده شدند آن دو زنان فُعِلْنَ کرده شدند آن همه زنان فُعِلْتَ کرده شدی
تو یک مرد فُعِلْتُمَا کرده شدید شما دو مردان فُعِلْتُمْ کرده شدید شما همه مردان فُعِلْتِ کرده شدی تو یک زن فُعِلْتُمَا کرده
شدید شما دو زنان فُعِلْتُنَّ کرده شدید شما همه زنان فُعِلْتُ کرده شدم من یک مرد یا یک زن فُعِلْنَا کرده شدیم
ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان و در بیان معانی این صیغها ملاحظه باید ..... و بحث بالا
داشت حواله بر ستکرکرده تفصیل آن تطویل نکردم **فصل** این همه که گفته شد بحث اثبات فعل ماضی مجهول بود
چون خواهی که فعل ماضی نفی ای منفی بنا کنی ما ی نفی ای ما یکه دلالت بر نفی فعل کند در اول او ای فعل ماضی آر
سوال نفی در کلام مصنف بمعنی منفی چرا گرفته شد **جواب** کلام در فعل ماضی ست و بیان ..... قبیل لفظ
نفی موصوفش محذوف کرده شد و حمل نفی که مصدر ست بران نمی تواند شد لهذا بمعنی مفعول گرفته شد

تا حمل صحیح باشد **سوال** لفظ مای نفی را در اول ماضی چرا آورند **جواب** برای آنکه مای نفی صدارت ست
تا از ابتدا بر سامع هویدا شود که این کلام منفی ست و مای نفی در لفظ ماضی هیچ عمل نکند زیرا چه ماضی مبنی ست
بر فتحهٔ آخرش تغیر نه پذیرد چنانچه بود ای لفظ ماضی قبل دخول مای نفی هم بران طریق باشد لیکن عمل در معنی کند
و هر گاه وارد میشد کهای نفی عمل در معنی هم نکند چرا که معنی فعل ماضی همچنانکه بود باقی ماند و نفی از کلمهٔ مای نفی مستفاد
میشود جواب داد از ان مصنف بقول خود یعنی فعل ماضی مثبت را بمعنی فعل ماضی منفی گردانند ای مراد من
مجاز العمل در معنی ضم حرف نفی ست بدین طور که سابق اثبات مستفاد می شد حالا از مجموع صیغهٔ نفی مستفاد
خواهد شد نه آنکه در معنی آن فعل تغیری راه می یابد **سوال** مثبت را بر منفی چرا مقدم کرد **جواب** زیرا چه
مثبت اصل ست و منفی فرع آن **سوال** نفی ماضی همچنانکه از کلمهٔ ما حاصل میشود از کلمهٔ لا نیز حاصل میشود
چنانچه فلا صدّق ولا صلّی پس مصنف رہ تخصیص ذکر مای نفی چرا نمود **جواب** زیرا چه دخول کلمهٔ لا بر ماضی
کمتر ست بخلاف کلمهٔ ما لهذا ذکرش نساخت **بحث نفی فعل ماضی معروف** ما فعل نکرد آن یک
مرد در زمانهٔ گذشته صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث نفی فعل ماضی معروف ما فعلا ما فعلوا ما فعلتْ ما فعلتا
ما فعلنَ ما فعلتَ ما فعلتما ما فعلتم ما فعلتِ ما فعلتما ما فعلتنّ ما فعلتُ ما فعلنا معانی این صیغ از معانی
صیغهای سابق که بتفصیل بیان کرده شد ند ظاهر خواهد شد **بحث نفی فعل ماضی مجهول** ما فُعِل
نکرده شد آن یک مرد در زمانهٔ گذشته صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث نفی فعل ماضی مجهول ما فُعِلا ما فُعِلوا
ما فُعِلتْ ما فُعِلتا ما فُعِلنَ ما فُعِلتَ ما فُعِلتما ما فُعِلتم ما فُعِلتِ ما فُعِلتما ما فُعِلتنّ ما فُعِلتُ ما فُعِلنا معانی
این صیغ ظاهر اند **فصل** این همه گفته شد بحث نفی فعل ماضی بود چون خواهی که فعل مضارع بنا کنی یکی را
از علامات مضارع در اول و در آخر در اول فعل ماضی و این بر تقدیر قول باشتقاق فعل مضارع از فعل
ماضی چنانچه علامه تفتازانی در شرح زنجانی قائل بآن شده و آنچه بعضے از محققین گفته قول اشتقاق
مضارع از ماضی در حقیقت منقول از شیخ صرفی نیست انتهی مبنی ست بر قلت تتبع و مؤید این قول ست
آنکه بعضی نوشته که مضارع فعل ست و ماضی نیز فعل ست با هم مناسبت بسیار ست لهذا یکی از دیگری
مشتق شد بخلاف مصدر که اسم ست فعل مضارع با او مناسبت ندارد و فعل ماضی بجهت تقلیل تغیر

مناسبتی با مصدر دارد لهذا از مصدر مشتق شد بخلاف مضارع که در و تغیر بسیارست و بعضی از صرفیان
فرموده اند که مصدر اصلست و ماضی فرع وی و چیزیکه بنا کردن آن از اصل صحیح باشد حاجت نیست که
بنای آن از فرع کرده شود و نیز در فرع معنی اصل و ماده آن باقی میماند و در معنی ماضی زمانهٔ گذشته ماخوذ ست
و آن در مضارع باقی نمی ماند پس اشتقاق مضارع از ماضی صورت نه بندد و برین قول بنای تَفعَل از فَعَل
بسکون عین ست نه از فعل ماضی و ضمیر کلمه را و در متن راجعست بسوی فعل مضارع ای در اول فعل مضارع و
این چنانست که گویند فاتحه در اول قرآن ست اگرچه خود فاتحه از قرآن ست یا آنکه مضاف الیه محذوف
باشد یعنی در اول حصول مضارع در آر **سوال** بعد ذکر ماضی چرا ذکر مضارع نمودند ذکر امر و غیره **جواب**
زیراچه اسم فاعل و اسم مفعول و امر و نهی ماخوذ اند از مضارع **سوال** علامت کرا میگویند **جواب** علامت
آن را گویند که باو شناخته شود چیزی چنانچه مضارع بدخول یکی از حروف اتین شناخته میشود **سوال**
مستقبل را بزیادت حروف ساختند و بنقصان حروف از فَعَل چرا نساختند **جواب** زیراچه بر تقدیر
نقصان باقی نمیماند کلمه معرب کم از قدر مناسب آن بودن کلمه معرب بر سه حرفست و این توجیه در
ثلاثی مجرد ست و ثلاثی مزید و رباعی را برو قیاس کردند **سوال** در ماضی اگر این حروف را زائد میکردند
و در مضارع کم میکردند هیچ قباحت لازم نمی آمد **جواب** لائق بزیادت مضارع ست زیراچه مزید علیه بعد
اصل میشود و مضارع هم بعد ماضی ست **سوال** حروف مضارع را چرا در اول ماضی آوردند در آخر
جواب اول تا از عنوان تکلم مضارع معلوم شود که مضارع ست و اگر در آخر می آوردند یا در اوسط
پس از ابتدا معلوم میشد که ماضیست و چون علامت مضارع را میدیدند مضارع می دانستند درین
صورت انتشار لازم می آمد **جواب** و هم اگر الف یا تا یا نون را در آخر می آوردند بعضی از صیغهای
ماضی التباس میشد و یا را برین سه حمل کردند بدانکه علامت مضارع در ثلاثی مجرد مفتوح میشود و در
ابوابیکه ماضی آنها چار حرف دارد چون دَحرَجَ و اَکرَمَ و قَاتَلَ و صَرَّفَ مضموم میشود **سوال** حروف
مضارع را در ثلاثی مجرد مفتوح چرا کردند **جواب** فتحه اخف الحرکات ست و ثلاثی مجرد کثیر الاستعمال ست
پس فتحه مناسب آن شد **سوال** در مضارعیکه ماضی آن چار حرف دارد علامت مضارع مضموم چرا

بیشود **جواب اول** چهار حرفی فرع ثلاثی ست که وجودش بدون آن متصور نیست وضمه نیز فرع
فتحه است پس فرع را بفرع دادن اولی است **سوال** ضمه فرع فتحه چگونه است **جواب** زیرا چه وقت
تلفظ فتحه لب بحال خود می ماند و وقت تلفظ ضمه لب بحال خود نمی ماند و بقاء حال اصل ست نسبت
تغیر **جواب دوم** اگر دریکرم یا فتحه دهند التباس رود با مضارع ثلاثی مجرد پس ضمه دادند و حمل کردند
برین باب هر مضارعی را که ماضی آن چهار حرف دارد **سوال** در یُدحرج و یقاتل و یُصرف اگر فتحه میدادند
التباس بچیزی نمی شد پس می بایست که درین صیغ فتحه میدادند و یُکرم را بر ان حمل میکردند زیرا چه حمل
قلیل بر کثیر بهتر ست از عکس آن **جواب** چون از حمل قلیل بر کثیر التباس لازم می آید اگرچه در صورت
واحده میشد لهذا اینجا حمل کثیر بر قلیل که پناه از التباس میدهد اولی ست و در کلمات اهل صرف حمل کثیر
بر قلیل واقع شده است چنانچه نَعِدُ و اَعِدُ و تَعِدُ را بر یَعِدُ حمل میسازند و در بعضے لغات در غیر چهار باب
مذکور هنگامیکه ماضی مکسور العین یا مکسور الهمزه باشد برای دلالت بر کسرهٔ ماضی حروف مضارع را کسره
میدهند چون نِعلم و تِنصر و بعضی یا را مستثنی میسازند بجهت ثقل کسره بر یا **سوال** برای دلالت بر
کسرهٔ ماضی کسره حروف مضارع را چرا اختیار کردند نه کسرهٔ حرف دیگر **جواب اول** زیرا چه حروف
مضارع زائد اند و تصرف در زائد بهتر ست **جواب دوم** تا از اول امر بر کسرهٔ ماضی دلالت شود
و فا کلمه را ساکن کن ای در ثلاثی مجرد و در رباعی مجرد فا کلمه را بحال خود بگذار **سوال** در ثلاثی مجرد
فا فعل را چرا ساکن کردند **جواب** تا اجتماع چهار حرکت پی در پی لازم نیاید **سوال** در رباعی چرا
فا فعل را ساکن نمی کنند **جواب** هیچ کراهت آنجا لازم نیاید پس ضرورت سکون آنجا نیست
سوال اگر در ثلاثی مجرد عین فعل را ساکن میکردند و فا فعل را بر حال خود میگذاشتند تا هم هیچ قباحت
نمی شد **جواب** اجتماع چهار حرکت پی در پی از دخول حرف مضارع لازم آمد و چون سکون او ممکن
نیست زیرا چه ابتدا بالسکون لازم خواهد آمد لهذا فا فعل را که قریب وست ماخوذ کرده ساکن کردند و
عین کلمه را بر حالت خود بگذار ای در ثلاثی مجرد و هم در رباعی مجرد و لام کلمه را ضم کن ای در هر دو و در رباعی
مجرد لام اول را کسره دهند و باید دانست که مناسب بود ایراد لفظ رفع بجای لفظ ضم چرا که فعل مضارع

سوال علامت مضارع چار حرف اند الف و تا و یا و نون که مجموعه وی لفظ اتین باشد معرب ست
این چار حرف را برای زیادت چرا خاص کردند جواب زیرا چه مستحق زیادت حروف علت هستند
ای واو و یا و الف بسبب کثرت ورا اینها در کلام عرب که هیچ کلمه ازین حروف یا از ابعاض این حروف
که حرکات اند خالی نیست پس یا خود موجودست واما واو پس بدلش تاست واما الف پس چون ابتدا
بسکون محال بود لهذا او را حرکت دادند واما نون پس بجهت مناسبت حرف مد و لین آورده شد
که این نون مده است در خیشوم و حرف مد و لین مده است در حلق سوال در تعبیر مجموعه این چار
حروف لفظ اتین را چرا اختیار کرد مجموعهای دیگر چرا نگفت هجو انیت یا نائی یا نایت جواب لفظ
اتین لطفی دارد که دیگر اوزان را حاصل نیست زیرا چه او صیغه جمع مؤنث غائب ست پس این لفظ صفت
حروف می‌تواند شد ای آمدند این حروف بخلاف مجموعهای دیگر که صفت حروف که امی ازینها واقع
نمی‌توانند شد الف برای وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث راست لفظ را المعنی برای ست پس
لفظ را یا لفظ برای یکی ازین هر دو زائدست و همچنین در عبارات آینده و تا برای هشت کلمه راست سه
ازان مر مذکر حاضر راست ای واحد تثنیه جمع و سه ازان مر مؤنث حاضر راست ای واحد تثنیه جمع و دو
ازان مر واحد و تثنیه مؤنث غائب راست و یا برای چهار کلمه راست سه ازان مر مذکر غائب راست
ای واحد تثنیه جمع و یکی مر جمع مؤنث غائب راست و نون برای تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث
راست و گاهی در موضع وحدان حکایت نفس متکلم صیغه تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم را می‌آرند بنظر تعظیم
همچو قول باری تعالی نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ سوال الف برای وحدان حکایت نفس متکلم
چرا معین کرده شد جواب اول بمناسبت وجود الف در انا که ضمیر مرفوع واحد متکلم ست جواب
دوم بمناسبت آنکه متکلم مقدم ست که ازو ابتداء کلام ست و الف از مبدأ مخارج اعنی اقصای حلق
برمی‌آید پس مناسبت متحقق گردید سوال نون برای تثنیه جمع حکایت نفس متکلم چرا مقرر شد جواب
اول بمناسبت وجود نون در نحن که ضمیر مرفوع متکلم مع الغیر ست جواب دوم برای موافقت تثنیه
و جمع متکلم ماضی سوال تا برای شش صیغه مخاطب چرا مقرر شد جواب این تا در اصل داو بود

ودا وچون از منتهی مخارج ست زیراکه شفویه است وکلام نیز بر مخاطب تمام می شود بدین سبب برای صیغهای مخاطب او خاص کرده شد وچون از مثال واوی مثلاً وَعَدَ صیغهٔ واحد مذکر مخاطب مضارع بنا میکردند وَتَوْعِدُ می شد وهنگامیکه ایران واو عطف می آوردند وَتَوْعِدُ می شد واجتماع سه واو مکروه است لهذا او را بتا بدل کردند **سوال** واو را بتا چرا بدل کردند وبدیگر حرف چرا بدل نکردند **جواب اول** بسبب ترجیح مرجح وآن مبدّل شدن واو بتا در مثل اِتَّقَدَ **جواب دوم** واو چون برای مخاطب معین شد وآوردنش متکره گردید پس بحرفی از حروف ضمیر واحد مخاطب مرفوع یعنی انت بدل بیبایستی کرد برای مناسبت پس اگر بالف یا نون بدل میکردند واین را در مخاطب مضارع می آوردند مشابه میشد بهر دو صیغه متکلم لهذا تا را اختیار کردند **سوال** در مثل تتباعد یک تا را چرا حذف میکنند **جواب** برای اجتماع دو حرف از جنس واحد وعدم امکان ادغام زیراچه ابتدا بالسکون ممکن نیست **سوال** کدام تا حذف کرده خواهد شد **جواب** بعضی تاء ثانیه را برای حذف معین کردند زیراچه تاء اول علامت مضارع ست وعلامت محذوف نمی شود وسیبویه بدین جانب رفته وبعضی حذف تاء اول تجویز میکنند بسبب آنکه تاء ثانیه علامت باب ست وحذف آن مخل معنی باب ست **سوال** یا برای غائب چرا مقرر شد **جواب** یا از وسط مخارج ست وغائب نیز متوسط ست ای ذکر او دائرست میان متکلم ومخاطب **سوال** کلمهٔ غائب را برای پروردگار مستعمل میسازند چنانچه میگویند یقول الله تعالی باوجود آنکه او تعالی غائب نیست **جواب** بسبب غیبوبت آن بحسب ظاهر حواس **سوال** صیغهٔ مذکر می آرند نه صیغهٔ مؤنث باآنکه او تعالی نه مؤنث است نه مذکر **جواب** بسبب شرافت مذکر **سوال** در واحد[1] مؤنث غائب چرا تا آورده شد **جواب** زیراچه در واحد مؤنث غائب ماضی آورده شد پس بدین مناسبت اینجا هم تا را آوردند **سوال** در واحد مؤنث غائب ماضی تا ساکن ست واینجا چرا ساکن نکردند **جواب** تا ابتدا بالسکون لازم نیاید **سوال** پس فتحه چرا دادند ضمه وکسره چرا ندادند **جواب** برای موافقت[2] دیگر حروف که مفتوح اند **سوال** در جمع مؤنث غائب چرا تا نیاوردند **جواب** زیراچه در جمع مؤنث غائب ماضی تا نیست پس رجوع باصل کرده

[1] وقس علیه حال تثنیة المؤنث الغائب ۱۲ [2] ونیز وجه فتح حرف مضارع سابق مفصلاً بیان کرده شد ۱۲

یا آوردند **سوال** در تضربین یا چرا زائد کرده شد **جواب** یا علامت خطاب مؤنث ست و فاعل او
مستتر نزد اخفش و نزد عامه یا ضمیر فاعل ست چنانچه واو در تفعلون و تضعیف قول اخفش کرده اند که
اگر یا علامت خطاب باشد اجتماع دو علامت لازم آید زیرا که تا در اول کلمه نیز علامت خطاب ست
و این مکروه است اگر گفته شود که درین صورت تا علامت نخواهد بود خواهم گفت که این التزام بلا لزوم
است **سوال** برائے علامت خطاب مؤنث یا چرا مقرر شد **جواب** بسبب آنکه در هذی یا علامت
تانیث حاضر ست **سوال** از حروف انتِ چرا حرفی را زائد نکردند **جواب** اگر الف می آوردند
تضربان میشد و التباس به تثنیه لازم می آمد و اگر نون می آوردند و نون جمع می شدند و اگر تا می آوردند
دو تا در کلمه واحده جمع می شدند و این مستکره است **سوال** چرا این ضمیر را در تضربین ظاهر کردند و
مستتر نکردند **جواب** تا فرق شود و التباس لازم نیاید میان او و میان جمعش یعنی تضربن **سوال**
در واحد مؤنث حاضر اگر این ضمیر را مستتر میکردند و ماقبل نون را حرکت میدادند التباس لازم نمی آمد **جواب**
درینصورت التباس بنون ثقیله در صورة لازم می آمد **سوال** تحصیل فرق میان واحد مؤنث حاضر
و جمع او در حال استتار یای ضمیر چرا بحذف نون نکردند **جواب** درین صورت التباس بواحد مذکر
حاضر میشد و در هفت محل نون اعرابی را در آر **سوال** نون اعرابی را در هفت محل چرا آوردند **جواب**
بسبب غایت اتصال ضمائر چون واو و یا و الف آخر فعل بمنزله وسط کلمه شد و فعل مضارع معرب ست
پس اگر اعراب قبل ضمائر می آوردند گویا در اوسط می افتاد باعتبار ظاهر و اگر بر ضمائر داخل میکردند در حقیقت
بر کلمه دیگر دخول اعراب میشد لهذا بدل اعراب نون را آوردند و بهمین جهت نسبت کرده لنون اعرابی گویند
سوال نون را چرا برای بدلیت اعراب رفع خاص کردند **جواب** زیراچه نون مناسب او ست که واو
از دو ضمه پیدا میشود اعراب مضارع هم رفع ست چار تثنیه که نون اعرابی در ان مکسور باشد و دو جمع یکی
جمع مذکر غائب دوم جمع مذکر حاضر و یکی واحد مؤنث حاضر درین سه صیغه نون اعرابی مفتوح باشد **سوال**
چرا در چار تثنیه این نون مکسور ست و در سه جا دیگر مفتوح **جواب** در جمع مذکر غائب و جمع مذکر حاضر ماقبل
نون واو ست و در واحد مؤنث حاضر ماقبل نون یا ست و واو و یا هر دو ثقیل اند پس اگر درین سه جا نون را

کسره یا ضمه میدادند ثقل زایدی شد لهذا فتحه که اخف الحرکات ست یاو داده شد تا تعاول بحصول
انجامد و در چار تثنیه چون ماقبل نون الف ست پس نون متحمل هر اعراب ست و قاعدهٔ الساکن اذا
حرک حرک بالکسر مرجح کسره گردید لهذا کسره دادند و نیز کسره متوسط ست میان ضمه و فتحه و تثنیه نیز متوسط
است میان واحد و جمع پس دادن متوسط بمتوسط اولی ست و نیز بسبب مشابهت با تثنیه اسم چون
رجلان **سوال** نون اعرابی را بآخر مستقبل چرا آوردند **جواب** نون اعرابی بدل اعراب ست و
محل اعراب آخر کلمه ست **سوال** محل اعراب آخر کلمه چرا مقرر شد **جواب** زیرا چه اعراب دال ست
بر صفت کلمه ای فاعلیه یا مفعولیه مثلاً و صفت را رتبهٔ بعدیت ست از موصوف لهذا اعراب برآخر
کلمه آورده شد **سوال** هرگاه نون اعرابی بدل اعراب رفع ست پس در یفعلون و تفعلون با وجود
رفع نون اعرابی را چرا آوردند **جواب** این رفع رفع واحد نیست بلکه ضمه ایست که بسبب مناسبت
واو داده اند **بحث اثبات فعل مضارع معروف** یَفعَلُ میکند و خواهد کرد آن
یکمرد در زمان حال و استقبال صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل مضارع معروف یفعلان میکنند
و خواهند کرد آن دو مردان در زمان حال و استقبال صیغهٔ تثنیه مذکر غائب بحث الخ یَفعَلُونَ میکنند
و خواهند کرد آن همه مردان در زمانهٔ حال و استقبال صیغهٔ جمع مذکر غائب بحث الخ تَفعَلُ میکند و خواهد
کرد آن یک زن در زمانهٔ حال و استقبال صیغهٔ واحد مؤنث غائب بحث الخ تفعلان میکنند
و خواهند کرد آن دو زنان در زمانهٔ حال و استقبال صیغهٔ تثنیه مؤنث غائب بحث الخ یفعلن میکنند
و خواهند کرد آن همه زنان در زمانهٔ حال و استقبال صیغهٔ جمع مؤنث غائب بحث الخ تَفعَلُ میکنی و
خواهی کرد تو یکمرد در زمانهٔ حال و استقبال صیغهٔ واحد مذکر حاضر بحث الخ تفعلان میکنید و خواهید
کرد شما دو مردان در زمانهٔ حال و استقبال صیغهٔ تثنیه مذکر حاضر بحث الخ تَفعَلُونَ میکنید و خواهید
کرد شما همه مردان در زمان حال و استقبال صیغهٔ جمع مذکر حاضر بحث الخ تفعلین میکنی و خواهی کرد
تو یک زن در زمان حال و استقبال صیغهٔ واحد مؤنث حاضر بحث الخ تفعلان میکنید و خواهید کرد
شما دو زنان در زمان حال و استقبال صیغهٔ تثنیه مؤنث حاضر بحث الخ تفعلن میکنید و خواهید کرد

شما همه زنان در زمان حال و استقبال صیغهٔ جمع مؤنث حاضر بحث اثبات فعل میکنیم و خواهیم کرد من یکمرد یا یک زن در زمانهٔ حال و استقبال صیغهٔ وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث اثبات نفعل میکنیم و خواهیم کرد ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمانهٔ حال و استقبال صیغهٔ تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث اثبات **فصل** این همه که گفته شد بحث اثبات فعل مضارع معروف بود چون خواهی که فعل مضارع مجهول بنا کنی از فعل مضارع معروف علامت مضارع را ضمه ده یعنی اگر ضمه بنا شد بلکه فتحه باشد برای جمهور یا کسره بلغت بعضی چنانچه گذشت و اگر ضمه باشد بحال خود ماند و عین کلمه را فتحه ده در دو حال یعنی اگر عین کلمه مضموم باشد یا مکسور و اگر مفتوح باشد بدستور باقی ماند و لام کلمه را بحالت خود بگذار چرا که متغیری یافته نشد تا فعل مضارع مجهول گردد **سوال** در مضارع مجهول چرا علامت مضارع را جمهور ضمه دادند **جواب اول** مجهول فرع معروف ست و ضمه فرع فتحه ست **جواب دوم** بمناسبت ماضی مجهول که اول آن هم مضموم ست **سوال** عین کلمه را فتحه چرا دادند **جواب** تا ضمهٔ اول با فتحه عین معتدل شود زیرا چه مضارع ثقیل ست از ماضی بسبب زیادتی حروف اتین پس بلحاظ اعتدال ضرورست و بعضی از صرفیان نوشته اند که صیغه یُفْعَل مثل فُعْلَل ست در حرکات و سکنات و برین وزن کلمه در عرب نیامده الا نادرا پس این وزن غیر معقول شد و مجهول هم غیر معقول ست لهذا اختیار کرده شد **سوال** این قاعده بنای مجهول در مضارع رباعی مجرد جاری نیست زیرا چه عین او را فتحه نمی دهند پس قاعدهٔ عامهٔ مطردهٔ جمیع ابواب نیست **جواب** قاعدهٔ عامه همین ست که علامت مضارع را اگر ضمه بنا شد ضمه دهند و ماقبل آخر را فتحه اگر نبود تا مضارع مجهول گردد چون یُضْرَبُ و یُسْتَنْصَرُ و یُکْرَمُ و یُدَحْرَجُ و امثال اینها **بحث اثبات فعل مضارع مجهول** یُفْعَلُ کرده می شود و کرده خواهد شد آن یکمرد در زمانهٔ حال و استقبال صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل مضارع مجهول یُفْعَلَانِ یُفْعَلُوْنَ تُفْعَلُ تُفْعَلَانِ یُفْعَلْنَ تُفْعَلُ تُفْعَلَانِ تُفْعَلُوْنَ تُفْعَلِیْنَ تُفْعَلَانِ تُفْعَلْنَ اُفْعَلُ نُفْعَلُ معانی این صیغ بر متدبر مخفی نخواهد بود حاجت بیان نیست **فصل** اینهمه که گفته شد بحث اثبات فعل مضارع مجهول بود چون خواهی که فعل مضارع منفی

به نفی بلا بنا کنی لای نفی ای لائیکه دلالت بر نفی فعل کند در اول او ای فعل مضارع در آر **سوال** بحث
لای نفی را بعد بحث مثبت چرا ذکر کرد **جواب** زیرا چه منفی فرع مثبت ست **سوال** لای نفی
را در اول مضارع چرا می آرند **جواب** تا از ابتدای کلام سامع آگاه شود که این کلام منفی ست و لای
نفی در لفظ مضارع هیچ عمل نکند بقیاس مای نفی چنانچه بود ای لفظ مضارع قبل دخول لای نفی همبر ان
طریق باشد لیکن عمل در معنی کند و هرگاه خلجان بیشد که در معنی هم هیچ عمل نکرده ست چرا که معنی فعل مضارع
همچنانکه بود باقی می ماند و نفی از کلمهٔ لا مستفاد میشود جواب داد از ان مصنف بقول خود یعنی فعل مضارع مثبت
را بمعنی فعل مضارع منفی گرداند و تفصیل این معنی در بحث ماضی منفی گذشت فتذکر **سوال** نفی فعل مضارع
همچنانکه از کلمهٔ لا میشود از کلمهٔ ما هم میشود نحو ما یُضِلُّ بِهِ اِلَّا الْفَاسِقِیْنَ پس وجه تخصیص ذکر لای نفی چیست **جواب**
کثرت استعمال کلمهٔ لای نفی بر فعل مضارع بنسبت مای نفی **بحث نفی فعل مضارع معروف**
لا یَفْعَلُ نمی کند و نخواهد کرد آن یک مرد در زمان حال و استقبال صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث نفی فعل مضارع
معروف لا یفعل لا یفعلان لا یفعلون لا تفعل لا تفعلان لا یفعلن لا تفعل لا تفعلان لا تفعلون لا تفعلین
لا تفعلان لا تفعلن لا افعل لا نفعل معانی این صیغ بر متذکر مخفی نخواهد ماند **بحث نفی فعل مضارع**
مجهول لا یُفْعَلُ کرده نمی شود و کرده نخواهد شد آن یک مرد در زمانهٔ حال و استقبال صیغهٔ واحد مذکر غائب
بحث نفی فعل مضارع مجهول لا یفعل لا یفعلان لا یفعلون لا تفعل لا تفعلان لا یفعلن لا تفعل لا تفعلان
لا تفعلون لا تفعلین لا تفعلان لا تفعلن لا افعل لا نفعل معانی این صیغ بر متذکر سابق روشن اند
فصل این همه که گفته شد بحث نفی فعل مضارع معروف و مجهول بود چون خواهی که فعل مضارع
منفی به نفی بلن بنا کنی لن در اول فعل مضارع معروف باشد یا مجهول در آر **سوال** بحث نفی بلن را چرا
از بحث نفی بلا در ذکر مؤخر کرد **جواب** زیرا چه لای نفی تغیری در لفظ مضارع نمی دهد و لن متغیر میسازد و آنچه
تغیری نه دهد و بحال خود باقی دارد اشرف ست و اشرف لائق تقدیم ست **سوال** کلمهٔ لن بر اصل خود ست
یا انحرافی یافته است **جواب** نزد سیبویه بر اصل خود ست و حرفیست مستقل و صفی بن نضیر همین را صحیح گفته
و نزد فراء اصلش لا ست الف را بنون بدل کردند و رضی گفته که هیچ دلیل نیست بر قول فراء و نزد خلیل اصلش

لا اَن بود همزه بکثرت استعمال بنظر تخفیف ساقط شد لا اَن گردید الف را باجتماع ساکنین حذف کردند
ورد کرده شده است قول خلیل بدین وجه که تقدیم انچه در حیز اَن باشد بر اَن جائز نیست چرا که گفته
نمی شود زیدا اَن تضرب و تقدیم انچه در حیز لن باشد بر لن درست ست چنانچه سیبویه از عرب نقل
کرده عمرا لن اضرب پس چگونه اصل لن لا اَن باشد و خلیل را میرسد که بجواب آن پرداز د بدین نمط که کلمه
از مقتضای خود بسبب ترکیب تغیری می پذیرد پس جائز ست که آن حکمی داشته باشد و هنگام ترکیب آن
و تجدید وضع حکمش تغیر پذیرفته باشد و بعضی نوشته اند که اصل لن لا ست و در آخر نون خفیفه برای
تاکید نفی آوردند و باجتماع ساکنین الف افتاد لن باقی ماند **سوال** لن را در اول مضارع چرا
می آرند بآخر چرا نمی آرند **جواب** تا وقت ابتدا از تکلم متکلم سامع آگاه شود که این نفی بلن ست
سوال مصنف رحمه الله در اول فعل مضارع گفت در اول او چرا نگفت باوجود آنکه مختصر بود
جواب اگر اینجا در اول او میگفت توهم میشد که ضمیر او راجع ست بسوی نفی فعل مضارع پس لازم
می آمد که لن را در اول نفی فعل مضارع درآرند و حال آنکه در واقع چنان نیست لهذا برای التصریح و رفع
توهم در اول فعل مضارع گفت و این نفی را النفی تاکید بلن گویند و لن در فعل مستقبل در پنج محل نصب کند
سوال لن چرا فعل مستقبل را نصب کند **جواب** اَن بفتح همزه در حروف ناصبه فعل مستقبل اصل
ست و لن مشابه اوست در حروف و حرکت و سکون و معنی استقبال پس بمشابهت اَن لن نیز نصب
کند **سوال** اَن بفتح همزه چرا نصب فعل مستقبل کند **جواب** زیرا چه مشابه است بأنّ که مشبه بالفعل و
ناصب اسم ست در لفظ چنانچه ظاهر ست و در معنی زیرا چه مدخول هر دو بتاویل مصدر میشود و آن
پنج محل اینست واحد مذکر غائب و واحد مونث غائب و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم یعنی واحد
حکایت نفس متکلم و تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم و در هفت محل نون اعرابی را یعنی نونی را که بدل اعراب
رفع ست ساقط گردانده یعنی لن **سوال** لن نون اعرابی را چرا ساقط کند **جواب** زیرا چه نون
اعرابی بدل رفع ست و هرگاه که لن رفع را ساقط کرده نصب میارد نون اعرابی را که بدل آنست
هم ساقط خواهد کرد چهار تثنیه یعنی تثنیه مذکر غائب و تثنیه مونث غائب و تثنیه مذکر حاضر و تثنیه مونث حاضر

ددو جمع یکی جمع مذکر غائب و دوم جمع مذکر حاضر و یکی واحد مؤنث حاضر و در دو کلمه یعنی جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر هیچ عمل نکند ای لن زیراچه با آخر این هر دو صیغه نون رفع ست که او را ساقط نموده نصب پیدا سازد و نه نون اعرابی ست که بعمل لن بیفتد بلکه آخر این هر دو صیغه نون ضمیر جمع ست و لن مضارع را بمعنی مستقبل منفی گرداند نزد بعضی لن موضوع ست برای تاکید نفی مستقبل نه برای مطلق نفی مستقبل و نزد بعضی برای تابید نفی مستقبل ست بدلیل قول او تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا وَمَاتُوْا وَهُمْ کُفَّارٌ فَلَنْ یُّقْبَلَ مِنْ اَحَدِهِمْ مِلْءُ الْاَرْضِ ذَهَبًا ای هرگز وگاهی قبول نکرده خواهد شد از یکی از کفار زر که به پری زمین دهد و میتوان گفت که تابید عدم قبول زر مذکور را از جای دیگر مستفاد باشد نه ازین آیت و اگر لن برای تابید نفی مستقبل آمد پس تخصیص الیوم در قول او تعالی فَلَنْ اُکَلِّمَ الْیَوْمَ اِنْسِیًّا درست نخواهد شد فتامل و بعضے بران اند که لن موضوع ست برای نفی مستقبل گاهی در تاکید مستعمل ست و گاهی در تابید

بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل معروف لن یفعل هرگز نخواهد کرد آن یکمرد در زمانه استقبال صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل معروف لن یفعلا لن یفعلوا لن تفعل لن تفعلا لن یفعلن لن تفعل لن تفعلا لن تفعلوا لن تفعلی لن تفعلا لن تفعلن لن افعل لن نفعل و معانی این صیغ از ما تقدم ظاهر اند

بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل مجهول لن یُفعَل هرگز کرده نخواهد شد آن یکمرد در زمان استقبال صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل مجهول لن یفعلا لن یفعلوا لن تفعل لن تفعلا لن یفعلن لن تفعل لن تفعلا لن تفعلوا لن تفعلی لن تفعلا لن تفعلن لن افعل لن نفعل و معانی این صیغ را حاجت بیان نیست

فصل این همه که گفته شد بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل معروف و مجهول بود چون خواهی که مضارع منفی به نفی جحد بلم بنا کنی لم در اول فعل مضارع در آر **سوال** مصنف رح بحث لن را بر بحث لم چرا مقدم کرد **جواب** زیراچه لن آخر فعل مضارع را از حرکت باز نداشت بخلاف لم که از حرکت باز داشت و آخر را جزم کرد و نیز لن تغییر زمانه نکرد و لم زمانه را تغییر ساخت پس اشرفیت مر لن راست **سوال** لم در اول فعل مضارع چرا آورده شد **جواب** تا سامع بر وقت بدو تکلم بفهمد که این نفی جحد بلم ست **سوال**

تخصیص دخول لم بفعل چراست **جواب** زیراچه عمل لم تبدیل زمانه استقبال ست بزمانه ماضی و زمانه
جزو فعل یافته می شود **سوال** کلمه لم بر فعل ماضی چرا داخل نمیشود **جواب** زیراچه عمل او که تبدیل
زمانه استقبال ست بزمانه ماضی هنگام دخول لم بر ماضی متحقق نمی شود **سوال** مصنف در اول فعل مضارع
گفت در اول او چرا نگفت **جواب** اگر مصنف در اول او میگفت توهم میشد که ضمیر او راجع ست
بسوی نفی تاکید بلن و حالانکه لم بر نفی تاکید بلن داخل نمیشود لهذا اسم صریح مصنف علیه الرحمة بیان کرده
سوال این را نفی جحد بلم چرا نامیدند **جواب** جحد بفتح اول و سکون دوم بمعنی دانسته انکار کردنست
کذا فی الصراح و چون ماضی متحقق الوقوع ست پس معنیش گویا دانسته انکار کردنست و اما جحد بالضم و بفتحتین
پس بمعنی قلت خیر ست نه بمعنی انکار کذا فی القاموس و منتهی الارب و آنچه شارح صرف میر از علی برجندی
جحد بفتحتین نقل کرده مخالف اکثر کتب معتبره لغت ست اما صاحب منتخب مینویسد جحد بالفتح و الضم و بفتحتین
و جحود بالضم انکار کردن بدانستگی انتهی و لم در فعل مضارع در پنج محل جزم کند زیراچه موضوع ست برای جزم
اگر در آخر او ای فعل مضارع حرف علت نباشد و آن پنج محل اینست واحد مذکر غائب واحد مونث
غائب واحد مذکر حاضر وحدان حکایت نفس متکلم تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم و گاه بضرورت شعر کلمه لم
جزم نمیکند و حذف مجزوم بعد لم هم بضرورت درست ست و فصل میان لم و مجزوم هم وارد شده است
للضرورة و هذا کله مما قال الرضی و اگر در آخر فعل مضارع حرف علت باشد ساقط گرداند ای لم حرف
علت را زیراچه حرکت رفع قبل دخول لم از جهت استثقال محذوف شده بود پس بعد دخول لم اگر سقوط
حرف علت نشود عمل لم مفهوم نگردد و نیز حرف علت مناسب حرکت ست که از مد و اشباع حرکات حروف
علت پیدا میشوند و چون حرکت از عمل لم ساقط شد حرف علت نیز ساقط خواهد شد چون لم یدع از باب
نصر ینصر ای نخواند آن بکسر دال اصلش یدعو بود بضم واو ضمه بر واو ثقیل داشته ساکن کردند یدعو بسکون واو
شد چون لم در اول او در آمد بعلامت جزم واو افتاد لم یدع شد و لم یرم از باب ضرب یضرب ای تیر نینداخت
آن بکسر دال اصلش یرمی بضم یا بود ضمه بر یا دشوار داشته ساکن کردند یرمی بسکون یا شد چون لم در اول
او در آمد علامت جزمی سقوط حرف علت شد لم یرم گردید و لم یخش از باب سمع یسمع ای نترسید

آن یکم واصلش نخشی بضم یا بود چون یا متحرک و ما قبل او مفتوح ست یا را الف کردند نخشی بالف شد و لم
در اول چون در آمد الف را ساقط گردانید لم نخش گردید بدانکه بعد سقوط حرف علت عین کلمه
بحال خود ماند و این اکثر ست و گاهی عین کلمه را آخر کلمه اعتبار کرده سکونش تجویز میسازند چون
تیقی که هرگاه کلمه لم بران آرند یا را حذف کرده قاف را ساکن کرده لم یتق بسکون قاف میگویند
وحرف علت سه است واو و الف و یا **سوال** این سه حرف را حرف علت چرا نامیدند
جواب زیراچه این حروف قبول اعلال می کنند از حذف و ابدال و اسکان پس تغیر را ازاست
درین حروف همچو علیل که تغیر مزاجی دارد و نیز علت بالکسر بمعنی بیماریست کذا فی الصراح و وقت
بیماری مجموعه این سه حرف وای وای از زبان مریض بیرون می آید شاعرے گوید **شعر**

حرف علت نام کردم واو و الف و یای را		هرکرا دردی رسد ناچار گوید وای را	

که مجموعه وی وای باشد **سوال** مجموعه این سه حروف سوای وای دیگر هم متصور بود چون اوی و یا
پس چرا مصنف وای را خاص نمود **جواب** تا اشاره باشد بوجه تسمیه که کلمه وای از زبان علیل برون
می آید نه مجموعات دیگر **تنبیه** حرف علت ساکن را لین گویند و اگر با وجود سکون آن حرکت ما قبل موافق
او باشد آنرا حرف مد گویند بسبب تولد او از مد حرکت چه الف از مد فتحه و واو از مد ضمه و یا از مد کسره پیدا می شود
وبهمین جهت واو را اخت ضمه و یا را اخت کسره و الف را اخت فتحه نامیده اند **سوال** اخت میگویند
بلفظ اخ چرا التعبیر نمی کنند **جواب** زیراچه حرف حکم تانیث دارد و در هفت محل ای تثنیه مذکر غائب
و جمع مذکر غائب و تثنیه مؤنث غائب و تثنیه مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر و تثنیه مؤنث
حاضر نون اعرابی را ساقط گردانده ای لم چراکه نون اعرابی بدل رفع ست که در واحد بود و هرگاه لم رفع
را از واحد ساقط ساخت عوضش را هم ساقط خواهد کرد و در دو محل در لفظ هیچ عمل نکند ای لم چراکه درین
هر دو جا نه رفع ست و نه نون اعرابی بدل آن بلکه این نون که هست نون علامت جمع مؤنث و ضمیر
فاعل ست چنانچه گذشت و آن دو محل اینست جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر و در همه کلمات
عمل در معنی کند ای لم یعنی صیغه فعل مضارع را بمعنی ماضی منفی گردانده ای لم **سوال** لم مضارع را بمعنی

له ای تفرقه دادن برای تخفیف ۱۲

له وجوه ان از عضو ست انداز شعنف ۱۲

ماضی منفی چرا گردانند **جواب** لم مشابہست بان شرطیہ زیراچہ ہردو عامل جازم اند پس ہمچنانکہ آن ماضی را بمعنی مستقبل گردانند آنچنان لم مستقبل را بمعنی ماضی منفی گردانند حملاً للضد علی الضد

بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع معروف

لم یفعل ای نکرد آن یکمرد در زمانہ گذشتہ صیغۂ واحد مذکر غائب

بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع معروف لم یفعل لم یفعلا لم یفعلوا لم تفعل لم تفعلا لم یفعلن لم تفعل لم تفعلا لم تفعلوا لم تفعلی لم تفعلا لم تفعلن لم افعل لم نفعل و معانی این صیغ از ما تقدم ظاہر اند

بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع مجہول

لم یُفعل کردہ نشد آن یکمرد در زمانہ گذشتہ صیغۂ واحد مذکر غائب

بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع مجہول لم یفعل لم یفعلا لم یفعلوا لم تفعل لم تفعلا لم یفعلن لم تفعل لم تفعلا لم تفعلوا لم تفعلی لم تفعلا لم تفعلن لم افعل لم نفعل و معانی این صیغ ظاہر اند

فصل

این ہمہ کہ گفتہ شد بحث نفی جحد بلم بود چون خواہی کہ لام تاکید ای لامیکہ افادۂ معنی تاکید نماید و مجرد باشد از معنی حالیت زیراچہ اگر معنی حالیت داشتہ باشد پس اجتماعش با نون تاکید کہ معنی استقبال پیدا می سازد دشوار ست یا نون تاکید ای نونیکہ افادۂ معنی تاکید نماید جمع کنی ای در فعل مستقبل زیراکہ الیق بتاکید بحسب عادت غیر موجود است ای استقبال نہ ماضی و نہ حال کذا فی شرح الزنجانی لام تاکید در اول مستقبل درآر و نون تاکید در آخر او ای مستقبل زیادہ کن **سوال** نون تاکید بدون لام تاکید در مستقبل داخل می شود یا نہ **جواب** در مستقبلے کہ در و معنی طلب باشد چون امر و نہی و تمنی و استفہام البتہ نون تاکید بدون لام تاکید می آید زیراچہ بسبب وجود معنی طلب در ینہا مناسب شد تاکید آن و در مستقبلے کہ خبر محض باشد داخل نشود نون تاکید مگر بعد داخل شدن لام تاکید باول آن و اینست مذہب محققین و نزد بعضے درین مستقبل ہم دخول نون تاکید بدون لام تاکید درست ست **سوال** مصنف در اول مستقبل گفت در اول مضارع چرا نگفت **جواب** برای تنبیہ برین معنی کہ ہنگام دخول لام تاکید و نون تاکید محض معنی استقبال گرفتہ میشود **سوال** لام تاکید را باول فعل مستقبل و نون تاکید را باخر آن چرا خاص کردند **جواب** زیراچہ لام برای تاکید اسم نیز می آید و نون نمی آید مگر برای تاکید فعل و اسم مقدم و قویست پس حرف تاکید آن مناسب شد کہ اول و مقدم باشد و فعل متاخر و ضعیف ست پس حرف

تاکید آن مناسب شد که موخر باشد برای فرق کردن میان تاکید اسم و تاکید فعل و نیز اگر نون تاکید را
در اول آرند ابتدا بسکون لازم خواهد آمد و آن ممتنع ست و نیز نون تاکید مشابه بنون تنوین ست و محل
او آخر کلمه ست و نون تاکید دو نون ست یکی نون ثقیله دوم نون خفیفه هر دو نون در افادهٔ معنی تاکید
مستقبل برابر اند مگر اکثر کوفیان نون ثقیله را اصل و نون خفیفه را فرع آن می پندارند و بصریان هر یکی را
اصل میدانند و نزد بعضی در نون ثقیله تاکید زائد ست بنسبت نون خفیفه نون ثقیله نون مشدد را
گویند و نون خفیفه نون ساکن را گویند **سوال** نون مشدد را ثقیله چرا گویند **جواب** زیرا چه مشدد
باعتبار آنکه دو حرف در یکجا بهم می آیند ثقلی دارد **سوال** نون ساکن را خفیفه چرا گویند **جواب**
زیرا چه ساکن حرف واحد خفیف می باشد از دو متحرک **سوال** نون ثقیله حرف ست و اصل در حرف
بنا ست و اصل در بنا سکون ست پس نون ثقیله چرا متحرک شد **جواب** اگر حرکت نمی دادند اجتماع
ساکنین ای دو نون علی غیر حده لازم می آمد و این ممتنع ست **سوال** از جملهٔ حرکات فتحه را چرا خاص
کردند **جواب** زیرا چه فتحه اخف حرکات ست و نون ثقیله در چارده کلمه آید بسبب بودن مانعی و نون خفیفه
در هشت کلمه آید زیرا چه در شش باقی مانعی ست چنانچه واضح خواهد شد و آن هشت کلمه اینست واحد مذکر
غائب جمع مذکر غائب واحد مونث غائب واحد مذکر حاضر جمع مذکر حاضر واحد مونث حاضر وحدان حکایت
نفس متکلم تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم و ماقبل نون ثقیله در پنج محل مفتوح باشد و در دو محل مضموم و در
یک محل مکسور و در شش محل ساکن چنانچه می آید و آن پنج محل اینست واحد مذکر غائب و واحد مونث
غائب و واحد مذکر حاضر و دو صیغهٔ حکایت نفس متکلم ای وحدان حکایت نفس متکلم و تثنیه و جمع حکایت
نفس متکلم **سوال** ماقبل نون ثقیله را درین پنج محل ساکن چرا نکردند **جواب** تا اجتماع ساکنین علی
غیر حده لازم نیاید **سوال** منجملهٔ حرکات فتحه چرا دادند **جواب** فتحه خفیف ست و نون ثقیله ثقیل پس
مناسب شد که ماقبلش را فتحه دهند تا ثقل بر ثقل لازم نیاید و شارح محقق جواب دوم آورده بقول خود و نیز
نون ثقیله مثل لام بر معنی تاکید دلالت میدارد لهذا مثل لام تاکید مفتوح نمودند انتهی محقق مباد که این جواب
با سوال مطابقت ندارد زیرا چه سائل از وجه فتحهٔ ماقبل نون ثقیله در پنج محل سوال میکند و مجیب وجه مفتوح

له ای بعضی علما ۱۲

له ای علماء اهل العربیة از شرح تفتازانی ۱۲

شدن خود نون ثقیله بیان ساخته فافهم ودر جمع مؤنث غائب وجمع مؤنث حاضر میان نون جمع
ونون ثقیله الف فاصل ای فصل کننده میان هر دو نون در آید **سوال** حاجت الف آوردن
چیست **جواب** تا اجتماع سه نون زائد لازم نیاید یکی نون جمع دوم نون ثقیله که بمنزلهٔ دو نون ست
زیرا چه اجتماع سه نون زائد مکروه است **سوال** الف را برای فصل چرا خاص کردند **جواب** بنظر
خفت آن **سوال** حاجت به آوردن فاصل نبود نون جمع را اگر حذف میکردند اجتماع سه نون لازم
نمی آمد **جواب اول** نون جمع علامت تانیث وضمیر فاعل ست اگر آنرا حذف میکردند معلوم نمی شد
که فاعلش مذکر ست یا مؤنث پس فاعل مجهول میماند **جواب دوم** اجتماع ساکنین لازم می آمد میان
لام که ماقبل نون ست ونون اول از نون ثقیله **سوال** لام را حرکت میدادند تا اجتماع ساکنین
لازم نمی آمد **جواب** کسره ثقیل است ونون ثقیله هم ثقیل ست واگر فتحه میدادند پس جمع مؤنث غائب
با واحد مذکر غائب وجمع مؤنث حاضر با واحد مذکر حاضر مشتبه میشد واگر ضمه میدادند پس جمع مؤنث
غائب با جمع مذکر غائب وجمع مؤنث حاضر با جمع مذکر حاضر مشتبه میشد **سوال** اگر الف فاصل نمی آوردند
ویکی را از نون ثقیله حذف میکردند اجتماع سه نون لازم نمی آمد **جواب** اگر یکی را از نون ثقیله حذف
سازند نون جمع در نون دوم از ثقیله مدغم شود پس جهالت فاعل لازم آید معلوم نشود که مذکر ست یا
مؤنث یا اجتماع ساکنین میان لام ونون اول مدغم لازم خواهد آمد واین ممتنع ست اینست تقریر بعضی
از شراح ومشائخ محقق ایرادی آورده که ازین کلام مردد معلوم میشود که هر دو قباحت لازم نمی آید و
حالانکه هر دو قباحت لازم می آیند پس معلوم نیست که چه مطلب فهمیده اند ما میگوییم وبالله التوفیق که
اگر تردید را بر مانعة الخلو حمل کنند هیچ ایرادی لازم نیاید پس ضرورت چیست که بر مانعة الجمع حمل کرده ایراد
نمایم **سوال** در مثنی اجتماع سه نون شده است **جواب** آن نون وقایه معنی ندارد لهذا از اعتبار
ساقط شد **سوال** نون وقایه کدام نون را گویند **جواب** هرگاه یای ضمیر متصل فعل شود بسبب
مناسبت آن کسره ماقبل آن لازم آید لهذا میان فعل ویای ضمیر نون را می آرند که وقایه یعنی صیانت
وحفاظت میسازد آخر فعل را از قبول کسره **سوال** در یکونن سه نون جمع شدند **جواب** سه نون

زائد نیستند بلکه اول اصلی ست و در جمع مذکر غائب و جمع مذکر حاضر واو دور کرده شود بجهت لزوم اجتماع
ساکنین میان واو جمع و نون مدغم و ماقبل او ای نون ثقیله در جمع مذکر ضمه گذاشته شود تا دلالت کند
ای ضمه بر حذف واو **سوال** درینجا حذف فاعل لازم آمد زیرا چه واو ضمیر فاعل ست و این ممنوع
ست **جواب** ضمه قائم مقام آن موجود ست و اینچنین حذف درست ست فتامل و از صیغهٔ واحد
مؤنث حاضر یا دور کرده شود بجهت لزوم اجتماع ساکنین میان یاے تانیث و نون مدغم و ماقبل
او ای نون ثقیله در صیغهٔ واحد مؤنث حاضر کسره گذاشته آید تا دلالت کند ای کسره بر حذف یا
سوال در جمع مذکر غائب و جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر اگرچه اجتماع ساکنین گردیده مگر علی حده
ست یعنی ساکن اول مده است و ساکن دوم مدغم و اینچنین اجتماع ساکنین جائز ست پس چرا
واو و یا را حذف کردند **جواب اول** اجتماع ساکنین علی حده جائز ست نه این که القای هر دو
ساکن واجب ست پس درین صیغ هر گاه کلمه ثقیل شد و طوالت کلمه لازم آمد و دال بر واو یعنی ضمه و دال
بر یا یعنی کسره موجود بود لهذا برای تخفیف واو و یا را حذف کردند **جواب دوم** اجتماع ساکنین علی حده
در کلمهٔ واحده درست ست و درین صیغ در دو کلمه است زیرا چه ضمائر کلمهٔ دیگر اند و نون کلمهٔ دیگر و این ست
وجه حذف واو و یا در نون ثقیله و اما حذف واو و یا در نون خفیفه پس بدخول او اجتماع ساکنین درین
صیغ علی غیر حده لازم آید لهذا حذف کرده خواهد شد **سوال** الف را در تثنیه چرا حذف نکردند با آنکه
اجتماع ساکنین علی حده ای الف و نون مدغم در دو کلمه واقع ست و دال یعنی فتحه هم موجود ست
جواب اینجا برای حذف الف مانعی ست و آن التباس آن بواحد و ثقل هم پیدا نیست
و تبدی از مبحث این مقام در مبحث امر انشاء الله تعالی نوشته خواهد شد **تنبیه** بدانکه حذف
واو از جمع مذکر و حذف یا از واحد مؤنث مشروط ست بشرط آنکه واو و یا مده باشد و الا واو و یا را حذف
نسازند برای فقدان ضمه که دال بر واو باشد و فقدان کسره که دال بر یا شود بلکه برای دفع التقاے
ساکنین بلحاظ مناسبت واو را حرکت ضمه دهند چون اِخْشَوُنَّ و یا را حرکت کسره چون اِخْشَیِنَّ ٭
سوال اجتماع ساکنین که اول مده و ثانی مدغم باشد چرا جائز شد **جواب** بسبب آنکه ساکن دوم

که مدغم ست تلفظ آن نمی شود مگر به تبعیت مدغم فیه نه استقلالاً پس گو یا در کلام نیست مگر ساکن واحد و نون ثقیله در شش محل ای جاییکه پس الف افتد مکسور باشد چهار تثنیه ای تثنیهٔ مذکر غائب و تثنیهٔ مؤنث غائب و تثنیه مذکر حاضر و تثنیهٔ مؤنث حاضر و دو جمع ای جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر **سوال** درین شش محل نون ثقیله چرا مکسور باشد **جواب** بسبب آنکه نون ثقیله درین صیغها مشابه بنون تثنیه است چرا که هریکی ازین هر دو زائد ست و بعد الف واقع شده پس مثل نون تثنیه مکسور شد و در باقی هشت محل ای جاییکه بعد الف نه افتد یعنی واحد مذکر غائب و جمع مذکر غائب و واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر و دو صیغهٔ حکایت نفس متکلم مفتوح باشد **سوال** درین هشت محل نون ثقیله چرا مفتوح شد **جواب** زیرا چه فتحه اخف الحرکات ست و نون ثقیله ثقیل ست و مشابهت تثنیه هم نیست پس مناسب که فتحه داده شود و نون خفیفه در محلیکه الف باشد ای در جاییکه قبل نون ثقیله بلافصل الف باشد در نیاید و آن شش محل ست چهار تثنیه و دو جمع مؤنث غائب و حاضر و یونس و بعضی از کوفیین آوردن نون خفیفه درین هر شش صیغه جائز میدارند و یونس آنرا بر حال خود ساکن میدارد و دیگران او را کسره میدهند و علامه تفتازانی گفته که این مذهب قابل اعتماد نیست زیرا چه مخالف قیاس و استعمال فصحاست و جواب میدهد یونس از التقای ساکنین بدین وجه که الف که واقع است قبل نون بمنزلهٔ عدم ست زیرا چه ضعیف ست و قبلش فتحه است پس گویا که اجتماع ساکنین نیست و صفی بن نصیر مذهب یونس را پسندیده نوشته **سوال** درین شش محل نون خفیفه چرا نمی آید **جواب** بسبب لزوم اجتماع ساکنین علی غیر حده میان الف و نون خفیفه **سوال** الف را خواه نون خفیفه را چرا حرکت ندادند تا اجتماع ساکنین لازم نمی آمد **جواب** اگر الف را خواه نون خفیفه را حرکت میدادند خلاف وضع هر یک لازم می آمد **سوال** یکی را از الف و نون خفیفه چرا حذف نکردند **جواب** اگر نون خفیفه را حذف میکردند پس برای الحاق آن فائده مترتب نمی شد کذا فی بعض شروح الفصول و اگر الف را حذف میکردند مشابه بواحد میشد **سوال** این مشابهت بواحد در هر چهار تثنیه میشد و اما در دو جمع مؤنث غائب و حاضر اگر الف فاصل نشود و نون خفیفه داخل گردد هیچ قباحت لازم نیاید

جواب اول درین صورت لازم می آید اجتماع دو نون زائد و اینهم مستکره است **جواب دوم** هرگاه درین دو صیغه وقت دخول نون ثقیله برای دفع اجتماع نونات الف فاصل آورده شد و نون ثقیله اصل ست و خفیفه فرع آن و حکم فرع مطابق حکم اصل میشود پس هنگام دخول نون خفیفه ناچار برای متابعت حکم اصل الف خواهند آورد و بعد آمدن الف اگر نون را داخل نمایند اجتماع ساکنین علی غیر حده لازم خواهد آمد و درین جواب خدشه است اولاً آنکه اصالت نون ثقیله نزد کوفیین ست نه نزد سائر بصریین و ثانیاً آنکه فرع را لازم نیست که در جمیع احکام متابعت اصل کند فتامل **سوال** اجتماع ساکنین علی غیر حده در آلآن و آلحسن لازم می آید **جواب** این اجتماع ساکنین درست ست زیرا چه درین دو مثال در اصل دو همزه بودند یکی همزهٔ استفهام دوم همزهٔ تعریف و اجتماع دو همزه موجب ثقل ست و حذف یکی ازین دو همزه ممکن نیست زیرا که اگر حذف کرده شود یکی ازین دو گفته خواهد شد مثلاً الحسن عندک بیک همزه و درین هنگام توهم خواهد شد که این کلام جملهٔ خبریه است و حالانکه مقصود استفهام است پس همزهٔ ثانی را بالف بدل کردند تا خفت لازم آید پس اجتماع ساکنین پیدا شد و این بضرورت است کذا قیل و در باقی محل و آن هشت محل ست یعنی جایکه پیش نون الف نباشد بیاید ای نون خفیفه چرا که مانع دخول نون خفیفه یافته نمی شود و لام تاکید همیشه مفتوح باشد تا مشابه نشود بلام امر که مکسور ست و ضمه ثقیل ست و فتحه اخف الحرکات ست و نون اعرابی با نون تاکید جمع نشود تا اجتماع نونات لازم نیاید و نیز نون اعرابی بدل اعراب رفع ست و ماقبل نون تاکید مبنی ست پس جای اعراب باقی نمانده لهذا حذف کرده شد

بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل معروف

لَيَفْعَلَنَّ هر آئینه هر آئینه خواهد کرد آن یک مرد در زمانه استقبال صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل معروف لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَانِّ لَيَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَيَفْعَلْنَانِّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلِنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلْنَانِّ لَأَفْعَلَنَّ لَنَفْعَلَنَّ و معانی این صیغ برستد کر پوشیده نخواهند ماند

بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل مجهول

لَيُفْعَلَنَّ هر آئینه هر آئینه کرده خواهد شد آن یک مرد در زمانه استقبال صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله

قوله ای جمع بودن ... ۱۲

قوله بار ضرورت ... ۱۲

در فعل مستقبل مجهول لَيُفْعَلَانِّ لَيُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلَنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَيُفْعَلْنَانِّ لَتُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلْنَانِّ لَتُفْعَلَنَّ لَتُفْعَلِنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلْنَانِّ لَأُفْعَلَنَّ لَنُفْعَلَنَّ ومعانی این صیغ ظاهر اند

بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل معروف لَيَفْعَلَنْ هر آئینه هر آئینه خواهد کرد آن یکمرد در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل معروف لَيَفْعَلُنْ صیغهٔ جمع مذکر غائب لَتَفْعَلَنْ صیغهٔ واحد مؤنث غائب لَتَفْعَلَنْ صیغهٔ واحد مذکر حاضر لَتَفْعَلُنْ صیغهٔ جمع مذکر حاضر لَتَفْعَلِنْ صیغهٔ واحد مؤنث حاضر لَأَفْعَلَنْ صیغهٔ وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث لَنَفْعَلَنْ صیغهٔ تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث ومعانی این صیغ ظاهر اند

بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل مجهول لَيُفْعَلَنْ هر آئینه هر آئینه کرده خواهد شد آن یکمرد در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل مجهول لَيُفْعَلَنْ لَيُفْعَلُنْ لَتُفْعَلَنْ لَتُفْعَلَنْ لَتُفْعَلُنْ لَتُفْعَلِنْ لَأُفْعَلَنْ لَنُفْعَلَنْ ومعانی این صیغ ظاهر اند

تتمه اینهمه که گفته شد بحث اثبات لام تاکید با نون تاکید در فعل مستقبل معروف و مجهول بود چون خواهی که مستقبل منفی بلا یا بما را بنون تاکید بنا کنی نون ثقیله یا خفیفه را در آخر او در آر نفی فعل مستقبل معروف یا مجهول بلا یا بما بنون ثقیله یا خفیفه گردد و انچه ساقط شود در بحث نون ثقیله اثبات همان در نفی نیز ساقط شود و بر هر صیغه که نون خفیفه در اثبات در نیاید در نفی هم در نیاید و تصریف آن بر قیاس تصریف اثبات است با زیادت حرف نفی و ابن حاجب گفته که الحاقش در نفی کمتر است

فصل اینهمه که گفته شد بحث فعل مضارع معروف و مجهول مثبت و منفی مؤکد و غیر مؤکد بود چون خواهی که امر بنا کنی امر گرفته میشود از فعل مضارع **سوال** تعریف امر چیست **جواب** امر فعلیست موضوع برای طلب فعل اعم ست ازانکه متکلم خود را عالی پندارد یا عاجز یا مساوی و اینست اصطلاح اهل عربیه و نزد ارباب اصول در امر استعلا معتبر ست و انچه نه بر وجه استعلا بلکه بر وجه خضوع باشد او را دعا نامند و بالتساوی التماس ست **سوال** چنین افعال را امر چرا نام کردند **جواب** زیرا چه امر در لغت بمعنی فرمودن ست و مناسبت میان معنی لغوی و اصطلاحی پیداست **سوال** امر از فعل مضارع بنا میسازند از فعل ماضی چرا بنا نمی سازند **جواب** بسبب مناسبت استقبالیت که در امر زمانهٔ

مستقبل مستفاد ست زیراچه امر کرده نمیشود بچیزیکه گذشته است چه درین امر تکلیف ما لا یطاق ست و همچنین
امر کرده نمیشود بایجاد موجود فی الحال که محال ست **سوال** مبحث امر را از مبحث فعل مضارع چرا در ذکر
موخر کرد **جواب** زیراچه امر ماخوذ ست از مضارع و ماخوذ منه احق بتقدیم است و آینست مذہب بعضی
از صرفیان و صاحب فصول اکبری گفته که امر از مضارع مشتق نبود چراکه تا ی تفعل در امر باقی نیست
و در اشتقاق بقای ماده و معنی ضرورست بلکه امر مشتق ست از مصدر غائب از غائب حاضر از حاضر معروف از معروف مجہول
از مجہول متکلم از متکلم این ہمه بجهت مناسبت میان فرع و اصل چون خواهی که امر حاضر معروف بنا کنی از مضارع حاضر معروف
علامت مضارع را که تا ست حذف کن **سوال** در امر حاضر معروف علامت مضارع را چرا حذف میسازند **جواب** اول
تا التباس نشود بمضارع حال وقف **جواب** دوم زیراچه از فعل مضارع تغییر منظور ست پس علامت او را باقی داشتن بچه سبب ست
سوال برای حذف علامت مضارع چرا امر حاضر معروف را خاص کردند **جواب** بسبب کثرت
استعمال آن که مقتضی خفت اوست و لهذا در امر حاضر مجہول حذف نمی کنند بسبب قلت استعمال
آن **سوال** بعد حذف علامت مضارع همزه می آرند پس تخفیف در لفظ چه شد **جواب** آمدن
همزهٔ وصل در هر امر ضرور نیست چنانچه می آید و معهذا در حالت وصل می افتد پس اعتبار را نشاید
سوال مصنف طریقهٔ بنای امر حاضر معروف را چرا در ذکر مقدم کرد **جواب** زیراچه سوای آن
نزد بعضی داخل در مضارع ست و امر حقیقةً امر حاضر معروف ست و لهذا در تعبیرش میگویند مضارع
معروف یا مجہول بلام امر نبوده ای بعد حذف علامت مضارع بنگر متحرک میماند یا ساکن اگر متحرک
میماند آخر برای لام کلمه را ساکن کن اگر حرف علت نباشد **سوال** در امر حاضر معروف سکون از کجا
رسید **جواب** اصل در افعال بسبب فقدان معانی موجبهٔ اعراب بنا ست و مضارع بسبب
مشابهت تامه با اسم فاعل معرب کرده شده بود چون علامت مضارع حذف کرده شد مشابهت
تامه با اسم فاعل باقی نماند پس همان بنا عود کرد و اصل در مبنی سکون ست لهذا ساکن کرده شد
چون از تعد که مضارع حاضر معروف ست عِد ساخته شد و از تضع که مضارع حاضر معروف ست ضع
در صراح می آرد وعد نوید دادن و وضع نهادن برجای بدانکه یَعِدُ در اصل یَوعِدُ بود از باب ضرب یضرب

واو افتاد میان یای مفتوح وکسرۂ لازم واو را حذف کردند یعِد شد و یَعِدُ در اصل تَوْعِدُ بود اگرچه اینجا
قاعده یافته نشد مگر طرداً للباب واو را حذف کردند تَعِدُ شد وقس علی ہذا اَعِدُ ونَعِدُ و چون خواستند که
امر حاضر معروف بنا کنند تا علامت مضارع را حذف کردند مابعد آن متحرک ست آخر را ساکن کردند
عِدْ شد **سوال** در یُوعَدُ که مضارع مجہول ست چرا برای تبعیت یعِدُ واو را حذف نکردند **جواب**
مجہول مغایر معروف ست بخلاف تَعِدُ واَعِدُ ونَعِدُ و یَضَعُ در اصل یَوْضِعُ بکسر ضاد بود واو میان یای
مفتوح وکسرۂ لازم افتاد حذف کرده شد یَضِعُ گردید و در تَضَعُ که اصلش تَوْضِعُ ست اگرچه قاعده یافته
نشد مگر طرداً للباب او را حذف کردند من بعد برای رعایت حرف حلق که ثقیل ست کسرۂ ضاد
را بفتحه بدل کردند یَضَعُ وتَضَعُ بفتح ضاد شد ہرگاه خواستند که امر حاضر معروف بنا سازند تا علامت
مضارع را حذف کردند بعده متحرک ماند آخر را ساکن کردند ضَعْ شد **سوال** در یَعِدُ واخوات او
چرا برعایت حرف حلق فتحه ندادند **جواب اول** فتحه برعایت حرف حلق سماعی ست قیاسی
نیست **جواب دوم** حرف حلق برای فتحه علت مجوزه است نه موجبه **سوال** در یَذَرُ باوجودیکه
حرف حلق نیست چرا فتحه دادند **جواب** بلحاظ آنکه در معنی یَدَعُ ست و اگر در آخر او حرف علت باشد
ساقط شود زیرا چه اگر ساقط نشود معلوم نخواہد شد که این سکون بجہت بنای امر رسیده است یا ہمان
سکون ست که از پیشتر حاصل ست چون اِتَّقِ از تَقِیَ یَتَّقِی در اصل یَوْتَقِیُ بود واو افتاد میان یای مفتوحه
وکسرۂ لازم حذف کرده شد وضمه بر یا دشوار داشته ساکن کردند یَتَّقِی شد و تَتَّقِی در اصل تَوْتَقِیُ بود اگرچه
قاعدۂ حذف واو یافته نشد مگر طرداً للباب حذف کردند وضمه بر یا ثقیل بود حذف کرده یا را ساکن
کردند تَتَّقِی شد چون خواستند که امر حاضر معروف بنا کنند تا ہی علامت مضارع را حذف کردند مابعد آن
متحرک ست و بآخر کلمه حرف علت ست آنرا حذف کرده علامت جزمی سقوط حرف علت پیدا شتند
قِ شد و در صراح می آرد وقاتیه بالکسر نگاہداشتن و اگر ساکن میماند ہی بعد حذف علامت مضارع
نظر کن در عین کلمه اگر عین کلمه مکسور باشد یا مفتوح ہمزۂ وصل مکسور در اول او بجای علامت مضارع
در آر **سوال** بعد حذف علامت مضارع اگر ساکن باشد ہمزۂ وصل را چرا می آرند **جواب**

تا ابتدا بسکون لازم نیاید **سوال** ہمزہ را چرا بزیادت خاص کردند حرف دیگر را چرا اختیار نکردند **جواب** زیرا چہ ہمزہ از حروف حلق ست وحروف حلقیہ بر حروف باقیہ بقوت وشرافت مقدم اند **سوال** از میان حروف حلق چرا ہمزہ را خاص کردند **جواب** زیرا چہ او بالف مبدل میشود والف حرف علت ست پس ہمزہ را مناسبت گردید با حرف علت کہ کثیر الدور ومستحق زیادت اند لہذا از دیاد ش انسب افتاد **سوال** این ہمزہ را ہمزۂ وصل چرا نامیدند **جواب** زیرا چہ این ہمزہ ماقبل خود را با مابعد خود وصل میسازد وخود از میان بیرون آید ومقابل او ہمزۂ قطع ست کہ مابعد خود را از ماقبل خود قطع میسازد چون ہمزۂ باب افعال **سوال** فا کلمہ را حرکت چرا ندادند کہ محذور ابتدا بسکون لازم نمی آمد وحاجت بہمزہ نمی افتاد **جواب** اگر فتحہ میدادند التباس بماضی می آمد در حال وقف واگر کسرہ میدادند در مضموم العین خروج از کسرہ سوی ضمہ لازم می آمد واگر ضمہ میدادند در مکسور العین خروج از ضمہ سوی کسرہ لازم می آمد وباقی ابواب را بقیاس بریک نمط کردند **سوال** در اضرب یعنی مکسور العین ہمزۂ وصل مکسور چرا آوردند **جواب** زیرا چہ کسرہ اصل ست در ہمزۂ وصل **سوال** اصل در ہمزۂ وصل کسرہ چرا شد **جواب** زیرا چہ ہمزۂ وصل حرف ست واصل در حروف سکون ست وساکن را وقتیکہ حرکت دادہ شود حرکت کسرہ میدہند **سوال** ساکن را وقتیکہ حرکت میدہند کسرہ چرا میدہند **جواب** **اول** سکون عدم ست وکسرہ ہم بمنزلۂ عدم ست زیرا چہ بر فعل داخل نمیشود ودر اسم در غیر منصرف ہم داخل نمیشود پس بمنزلۂ عدم گردید بدین مناسبت ساکن را حرکت کسرہ میدہند کذا فی بعض حواشی تفسیر البیضاوی **جواب** **دوم** فتحہ اخف ست وضمہ اثقل وکسرہ متوسط ست وخیر الامور اوسطہا پس کسرہ اختیار کردہ شد **سوال** در اِفعَل مفتوح العین چرا ہمزۂ وصل را فتحہ ندادند **جواب** برای ترک اصل کہ کسرۂ ہمزۂ وصل ست وجہی وجیہ نبود بر اصل خود او را گذاشتند وتغیری ندادند واتباع عین امری ضروری ولازم نیست **سوال** الف ایمن باوجودیکہ ہمزۂ وصل ست واصل او کسرہ است چرا فتحہ دادندش **جواب** ایمن جمع یمین ست واین ہمزۂ وصل نیست بلکہ ہمزۂ قطعی ست بسبب کثرت استعمال بنظر خفت فتحہ دادہ شد وبہمین جہت در تلفظ حکم ہمزۂ وصل پیدا کردہ

له ای حاشیهٔ الخ جامع الانوار ای ... سله ای بسبب کثرت استعمال ۱۲

سوال در الف تعریف باوجودیکه همزهٔ وصل ست و اصل او کسره است چرا فتحه دادند نحو الرجل جواب بسبب کثرت استعمال سوال در اُکرم چرا همزهٔ امر را فتحه دادند باوجودیکه عین کلمه مکسورست می بایست که مکسور میشد جواب این همزهٔ امر نیست بلکه الف قطعی ست که از تُاَکرِمُ که در اصل تُااَکرِمُ بود محذوف شد چون علت حذف آن در امر باقی نمانده اعادهٔ آن گردید سوال از تُاَکرِمُ الف را چرا حذف کردند جواب بسبب اجتماع همزتین در اُاَکرِمُ یک همزه حذف کرده شد وطرداً للباب در جمیع صیغ نحو تکرم و یکرم و نکرم حذف کردند سوال از تکرم چون امر حاضر معروف بنا کردند تا را حذف کرده همزهٔ محذوفه را باز آوردند و آخر را ساکن کردند اکرم شد پس بوقت بنای امر حاضر معروف از تعد بعد حذف تا واو محذوفه را چرا باز نمی آرند جواب اگر واو را باز آرند بسبب سکونش حاجت همزهٔ وصل خواهد افتاد واو عِد خواهد گردید پس از ان برعایت مضارع که اصل اوست اعلال مضارع درو جاری کرده واو را حذف خواهند کرد پس باز آوردنش ضائع خواهد گردید لهذا باز نمی آرند کذا قال الرضی سوال در اِعلَم مثلاً همزهٔ وصل در خط چرا محذوف نمی شود جواب تا مشتبه بامر عَلِّم یعنی عَلِّم نشود سوال از اعراب رفع التباس خواهد شد جواب گاهی اعراب را ترک میسازند و همین جهت برای تفرقه میان عُمَر بضم عین و فتح میم و عَمْرو بفتح عین و سکون میم واو را در عمرو بفتح عین و سکون میم نویسند و اگر اعتماد برای رفع التباس بر حرکت می بود حاجت این تفرقه هیچ نبود سوال چرا در عمرو بفتح عین و بسکون میم واو را زائد کردند نه در عُمَر بضم عین و فتح میم جواب زیرا چه در عَمْرو بفتح عین و سکون میم اوّل حرف مفتوح است و بعد ازان ساکن پس زیادتی واو درینجا موجب ثقل نیست بخلاف عُمَر بضم عین و فتح میم تنبیه اختلاف کرده اند درینکه همزه حرکت ست یا حرف بعضی بر انند که حرکت ست حرف نیست اگر حرف بودی او را صورتی معین در خط بودی و حال آنکه صورتی معین در خط نیست و اکثر قائل اند بآنکه حرف ست زیرا چه گاهی ساکن هم میشود پس اگر حرکت باشد لازم می آید اجتماع نقیضین ای حرکت و سکون کذا فی بعض الشروح و بر دلائل اولی میتوان گفت که برای هر حرف صورتی معین بودن را مسلم نمی دارم و اگر کسی تصریح کرده باشد باعتبار اکثر خواهد بود فافهم و آخر را ساکن کن بوجهیکه

سابق گذشت اگر حرف علت نباشد چون از تسمع اسمع واز تضرب اضرب چون خواستند که از تسمع
و تضرب بناء امر حاضر معروف سازند تای علامت مضارع را حذف کردند بعدش سین و ضاد ساکن مانده
نظر کردند بر عین کلمه که در تسمع مفتوح ست و در تضرب مکسور ست همزهٔ وصل مکسور در اوّل کلمه در آوردند و آخر را
ساکن کردند اسمع و اضرب شد و اگر در آخر آن حرف علت باشد ساقط شود بوجهیکه گذشت چون از ترمی
ارم در اصل ترمِیُ بود از باب ضَرَبَ یَضرِبُ ضمه بر یا دشوار داشته ساکن کردند ترمی شد چون امر حاضر
معروف بنا کردند علامت مضارع را حذف کرده مابعدش را ساکن یافتند و عین کلمه را مکسور یافته
همزهٔ وصل مکسور در اوّل کلمه در آوردند و یا که حرف علت ست ساقط شد ارم گردید و از تخشیٰ اخش در اصل
تخشَیُ بود از باب سَمِعَ یَسمَعُ یا متحرک ماقبل او مفتوح یا را الف کردند تخشیٰ شد چون بناء امر حاضر معروف
خواستند تا را حذف کرده مابعد آن ساکن و عین کلمه را مفتوح یافتند همزهٔ وصل مکسور آوردند و الف را
که در آخر کلمه است حذف کردند اِخشَ شد و اگر عین کلمه مضموم باشد همزهٔ وصل مضموم در اول در آر **سوال**
در مثل اُکتُب ای مضموم العین همزه را کسره که اصل ست در همزهٔ وصل چرا ندادند **جواب** بر تقدیر کسره خروج
از کسره سوی ضمه لازم می آمد و این مکروه است **سوال** کاف فاصل موجود است پس خروج از کسره
سوی ضمه لازم نمی آید **جواب** حرف ساکن مانع و فاصل قوی نیست اعتبار ندارد و لهٰذا او
قِنوة را بیا بدل کرده قِنیة میگویند زیرا که نون ساکن بمنزله معدوم است پس واو بسبب کسرهٔ ماقبل
بالکسر ای شاده ۱۲
ای قاف باشد **سوال** همزه را فتحه چرا ندادند با آنکه فتحه اخف ست **جواب** برای موافقت عین
کلمه و نیز اگر فتحه میدادند با واحد متکلم مضارع معروف در حال وقف ملتبس میشد و آخر را ساکن کن اگر حرف
علت نباشد چون از تنصُر انصُر تا علامت مضارع را حذف کرده مابعدش را ساکن و عین کلمه را مضموم
یافتند همزهٔ وصل مضموم در آوردند و آخر را ساکن کردند انصُر شد و اگر در آخر او حرف علت باشد ساقط
شود بوجهیکه گذشت چون از تدعو اُدعُ در اصل تدعُوُ بود بضم واو ضمه بر واو ثقیل پنداشته حذف کردند
تدعو بسکون واو شد چون بناء امر حاضر معروف خواستند تای علامت مضارع را حذف کرده مابعدش
را ساکن و عین کلمه مضموم یافتند همزهٔ وصل مضموم در اوّل کلمه آوردند و آخر او حرف علت ست ساقط شد

ادْغ شد چون خواهی که امر حاضر مجهول و امر غائب معروف یا مجهول بنا کنی لام امر مکسور در اول او ای فعل مضارع در آر **سوال** درین صیغ علامت مضارع را چرا حذف نکردند **جواب** بسبب قلت استعمال اینها پس زیادت حروف در ینها مضائقه ندارد **سوال** در امر غائب لام امر چرا زائد کردند **جواب** بمناسبت آنکه لام از وسط مخارج می برآید و غائب نیز متوسط ست میان متکلم و مخاطب **سوال** لام امر در مخاطب معروف نمی آید در مخاطب مجهول چرا زائد کردند **جواب** در مخاطب معروف بسبب کثرت استعمال خفت کرده شد و مخاطب مجهول قلیل الاستعمال ست **سوال** لام امر را باول کلمه چرا آوردند **جواب** تا از ابتدار تکلم معلوم شود که این نوع دیگر ست از کلام **سوال** لام امر مکسور چرا شد **جواب** بجهت مشابهت او با لام جاره وقت دخول او بر مظهر چون لِزَیْدٍ زیرا چه جزم که عمل لام امر ست مخصوص ست با فعال همچو جر که عمل لام جر ست مخصوص ست باسما **سوال** لام جاره بر وقت دخول او بر مظهر چرا مکسور میشود **جواب** برای موافقت عمل خود زیرا چه عمل او جر ست **سوال** هرگاه لام جاره بر مضمر داخل شود چون لَهٗ و لَکَ و لَنَا پس چرا مفتوح میشود **جواب** حروف مفرده بسبب اینکه اگر مبنی بر سکون باشند ابتدا بسکون لازم خواهد آمد مبنی بر حرکت شده اند و چون فتحه اخت سکون ست در خفت لهذا در بنا را اینها فتحه اختیار کرده شد کذا قال المحقق اللاهوری فی حاشیته تفسیر البیضاوی **سوال** این لام جاره با لام تاکید که بر ضمیر داخل شود مشتبه خواهد شد که او هم مفتوح باشد **جواب** ضمیر لام جاره متصل و ضمیر لام تاکید منفصل میشود چون لَهٗ و لَهُوَ پس امتیاز حاصل ست **سوال** جر چرا مختص شد باسم **جواب** زیرا چه جر خاصهٔ اضافت ست و اضافت خاصهٔ اسم **سوال** جزم چرا در فعل خاص شد **جواب** زیرا چه فعل ثقیل ست پس محتاج شد بطرف خفت باسکان **سوال** لام امر را بسبب دخول واو یا فا ساکن چرا می کنند چون وَلْیَضْرِبْ فَلْیَضْرِبْ **جواب** واو و فا بمنزلهٔ جزء کلمه میشوند که وقف بر ینها بدون کلمه ممتنع ست پس بنظر تخفیف کسره را حذف کردند چنانکه در فَخِذٌ فَخْذٌ میگویند و آما ثُمَّ پس او را بر فا حمل کردند بمناسبت میان هر دو که هر دو برای تعقیب‌اند **سوال** حرفی از حروف علت مقام لام چرا زائد نکردند **جواب** درین صورت در غائب اجتماع دو حرف علت لازم می آید یکی علامت مضارع دوم علامت امر و این ثقیل ست و مخاطب مجهول را بر وی حمل کردند

و آخر را جزم کن اگر حرف علت در آخر کلمه نباشد در تعبیر بلفظ جزم تنبیه است برا اینکه امر با لام معرب ست
سوال عامل جزم کدام ست **جواب** همین لام امر که مشابهت دارد با حرف شرط همچنانکه حرف
شرط معنی استقبال پیدا می سازد آنچنان لام امر معنی استقبال پیدا می نماید همین مشابهت
لام امر عمل حرف شرط میسازد و اگر در آخر کلمه حرف علت باشد ساقط شود زیرا چه اگر ساقط نشود عمل
لام امر مفهوم نشود چه سکون از پیشتر بود چون لِیَدْعُ در اصل یَدْعُوُ بود بضم واو ضمه بر واو ثقیل داشته
ساکن کردند یَدْعُوْ بسکون واو شد چون خواستند که امر غائب معروف بنا کنند لام امر آوردند و آخر را
که حرف علت بود حذف کردند لِیَدْعُ شد و لِیَرْمِ در اصل یَرْمِیُ بضم یا بود ضمه بر یا ثقیل داشته ساکن کردند
یرمی بسکون یا شد چون لام امر آوردند علامت جزمی سقوط حرف علت شد لِیَرْمِ گردید و لِیَخْشَ در اصل
یَخْشَیُ بضم یا بود یا متحرک ما قبل او مفتوح یا را با الف بدل کردند یَخْشٰی با الف گردید چون لام امر آوردند الف
ساقط گشت لِیَخْشَ گردید و نون تاکید ثقیله باشد خواه خفیفه چنانکه در مضارع می آید ای بطوریکه دانستی
از حذف واو و یا واو خال الف وغیره در امر نیز می آید **سوال** در آخر امر هر دو نون تاکید چرا آورده میشود
جواب برای تاکید طلب زیرا چه امر موضوع ست برای طلب **بحث امر حاضر معروف**
اِفْعَلْ بکن تو یکمرد در زمانه استقبال صیغهٔ واحد مذکر بحث امر حاضر معروف اِفْعَلَا بکنید شما دو مردان در زمانهٔ
استقبال صیغهٔ تثنیه مذکر بحث الخ **سوال** نون اعرابی را چرا حذف کردند **جواب** زیرا چه او بدل اعراب
است ای رفع و هرگاه اعراب وقت بنا امر ساقط میشود نون اعرابی هم ساقط خواهد شد اِفْعَلُوْا بکنید
شما همه مردان در زمانهٔ استقبال صیغهٔ جمع مذکر بحث الخ اِفْعَلِیْ بکن تو یک زن در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد
مؤنث بحث الخ اِفْعَلَا بکنید شما دو زنان در زمانهٔ استقبال صیغهٔ تثنیه مؤنث بحث الخ اِفْعَلْنَ بکنید شما همه
زنان در زمان استقبال صیغهٔ جمع مؤنث بحث الخ **سوال** نون جمع مؤنث را چرا حذف نمیکنند همچو نون
اعرابی **جواب** زیرا چه این علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل ست و علامت تغیر نه پذیرد **فائده** نزد
کوفیین در امر حاضر معروف نیز لام امر داخل میشود و او معرب ست مجزوم بلام امر که مقدر ست و اصل اِفْعَلْ
لِتَفْعَلْ بود لام بسبب کثرت استعمال حذف شد و علامت مضارع را بسبب تفرقه میان مضارع و امر حذف

کردند باقی ماند فا ساکن ناگزیر داخل کرده شد همزهٔ وصل بجای علامت مضارع و دلیل می آرند بقول
باری تعالی فَلْتَفْرَحُوْا باظهار لام با تای مخاطب و اینست قرائت یعقوب ؒ بصریان جواب میدهند
که این قرارت شاذه است اعتدادی ندارد دیگر قرا معتبرین فَلْيَفْرَحُوْا بیای تحتانیه خوانده اند **بحث**
امر حاضر مجهول لِتُفْعَلْ باید کرده شوی تو یکم دصیغهٔ واحد مذکر بحث امر حاضر مجهول لِتُفْعَلْ لِتُفْعَلَا لِتُفْعَلُوْا لِتُفْعَلِيْ
لِتُفْعَلَا لِتُفْعَلْنَ حاجت بیان معانی صیغ نیست **بحث امر غائب معروف** لِيَفْعَلْ باید که بکند
آن یکم دصیغهٔ واحد مذکر بحث امر غائب معروف لِيَفْعَلْ لِيَفْعَلَا لِيَفْعَلُوْا لِتَفْعَلْ لِتَفْعَلَا لِيَفْعَلْنَ لِاَفْعَلْ لِنَفْعَلْ بر
عاقل معانی این صیغ مخفی نیستند **بحث امر غائب مجهول** لِيُفْعَلْ باید که کرده شود آن یکم دصیغه
واحد مذکر بحث امر غائب مجهول لِيُفْعَلْ لِيُفْعَلَا لِيُفْعَلُوْا لِتُفْعَلْ لِتُفْعَلَا لِيُفْعَلْنَ لِاُفْعَلْ لِنُفْعَلْ بر مستیقظ معانی
این صیغ ظاهر اند **فائده** گاه باشد که لام امر را بقیام قرینه ساقط میسازند چنانچه در قول باری تعالی
قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِيْنَ آمَنُوْا يُقِيْمُوا الصَّلٰوةَ ای لِيُقِيْمُوْا کذا قیل **سوال** در امر چرا بحث حاضر معروف را
علیحده ذکر کرد و بحث غائب معروف را علیحده **جواب** زیرا که در صیغهٔ معروفش تغیر تام از فعل مضارع
گردیده است بخلاف صیغهٔ غائب معروف که تغیری ناقص دارد لهذا جدا جدا ذکر کرد **سوال** دو صیغه
متکلم را چرا بحثے علیحده نکرد **جواب** بسبب قلت عدد اینها و قلت استعمال اینها زیرا چه امر نفس خود
قلیل ست به نسبت امر غیر خود را **سوال** دو صیغه متکلم را بضمن بحث غائب معروف چرا ذکر
کردند **جواب** زیرا چه طریقه بنای امر غائب و امر متکلم یکی ست لهذا در یک بحث ذکر کرده شدند **سوال**
طریقه بنای امر حاضر مجهول و امر غائب مجهول یکی ست پس چرا در یک بحث هر دو را ذکر نکرد **جواب** در
معروف هر دو بحث امر حاضر و امر غائب جدا جدا ذکر کرده شدند پس باتباع او در مجهول هم هر دو بحث
امر حاضر و امر غائب علیحده علیحده ذکر کرده شدند و نهی را نیز بر طبق امر مذکور کرده است چنانچه واضح خواهد شد
بجهت مناسبت امر و نهی در فعلیت و انشائیت فتدبر **بحث امر حاضر معروف با نون**
ثقیله اِفْعَلَنَّ هر آئینه بکن تو یکم دصیغهٔ واحد مذکر بحث امر حاضر معروف با نون ثقیله اِفْعَلَنَّ اِفْعَلَانِّ اِفْعَلُنَّ صیغه
جمع مذکر حاضر اِفْعَلِنَّ صیغهٔ واحد مونث حاضر اِفْعَلَانِّ اِفْعَلْنَانِّ **سوال** در اِفْعَلَنَّ لام را حرکت چرا داده

جواب تا اجتماع ساکنین یعنی لام و نون مدغم لازم نیاید سوال فتحه را چرا خاص کردند جواب
بسبب خفت فتحه و ثقل نون ثقیله پس تعادل پیدا گردید سوال در اِفعَلُنَّ واو را چرا حذف کردند
جواب بسبب اجتماع ساکنین ای یا و نون مدغم سوال در اِفعَلِنَّ یا را چرا حذف کردند جواب
بسبب اجتماع ساکنین ای یا و نون مدغم سوال در اِفعَلَانِّ الف را چرا حذف نکردند باوجود اجتماع ساکنین ای الف
و نون مدغم جواب تا التباس بواحد لازم نیاید سوال نون تاکید در تثنیه مکسور ست و نون تاکید در واحد مفتوح ست
پس التباس مرتفع شد جواب التباس در کتابت خواهد شد و درین جواب خدشه است زیراچه التباس
در کتابت میان واحد مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر نیز موجود ست جواب دوم اصل در نون فتحه است برای
خفت و در تثنیه نون ثقیله را کسره دادند برای مشابهت بنون تثنیه در وقوع آن بعد الف پس وقتیکه
الف حذف کرده خواهد شد کسره نیز خواهد رفت پس التباس بواحد لازم خواهد آمد جواب سوم
چون الف متصل شده بمنزلهٔ جزء کلمه گردیده است لفظاً و معنیً و نون هم شدت اتصال دارد پس
اِفعَلَانِّ در حکم کلمهٔ واحده است و تلفظ آن بمرتبهٔ واحد خواهد شد و اینچنین اجتماع ساکنین که اول مده
و ثانی مدغم باشد در کلمهٔ واحده درست ست سوال اتصال واو در جمع مذکر حاضر ای اُفعَلُنَّ و اتصال
یا در واحد مؤنث حاضر ای اِفعَلِنَّ مثل اتصال الف ست در تثنیه و اجتماع ساکنین هم علی حده است
پس چرا واو و یا را بسبب اجتماع ساکنین حذف کردند جواب چون بدخول نون خفیفه در جمع مذکر
حاضر و واحد مؤنث حاضر واو و یا بالاتفاق محذوف کرده میشود بسبب لزوم اجتماع ساکنین علی غیر حده
پس نون ثقیله را بران قیاس کردند و بعد الف چون نون خفیفه نمی آید لهذا درینباب قیاس بر خفیفه
نمی توان کرد پس در تثنیه الف قبل نون مسلم داشته خواهد شد **بحث امر حاضر مجهول با نون**
ثقیله لِتُفعَلَنَّ باید که هر آئینه کرده شوی تو بکمر صیغهٔ واحد مذکر بحث امر حاضر مجهول با نون ثقیله لِتُفعَلَانِّ
لِتُفعَلُنَّ لِتُفعَلِنَّ لِتُفعَلَانِّ لِتُفعَلْنَانِّ بر همین قیاس معانی این صیغ مخفی نخواهد ماند **بحث امر غائب معروف**
با نون ثقیله لِیَفعَلَنَّ باید که هر آئینه بکند آن یکمرد صیغهٔ واحد مذکر بحث امر غائب معروف با نون ثقیله
لِیَفعَلَانِّ لِیَفعَلُنَّ لِتَفعَلَنَّ لِتَفعَلَانِّ لِیَفعَلْنَانِّ لِأَفعَلَنَّ لِنَفعَلَنَّ بر همین معانی این صیغ ظاهر اند **بحث**

امر غائب مجهول با نون ثقیله لِیُفْعَلَنَّ باید که هر آئینه کرده شود آن یکمرد صیغهٔ واحد مذکر بحث
امر غائب مجهول با نون ثقیله لِیُفْعَلَانِّ لِیُفْعَلُنَّ لِتُفْعَلَنَّ لِتُفْعَلَانِّ لِیُفْعَلْنَانِّ لِاُفْعَلَنَّ لِنُفْعَلَنَّ بر واقف
معانی این صیغ روشن اند **بحث امر حاضر معروف با نون خفیفه** اِفْعَلَنْ هر آئینه بکن تو یکمرد
صیغهٔ واحد مذکر بحث امر حاضر معروف با نون خفیفه اِفْعَلُنْ صیغهٔ جمع مذکر حاضر اِفْعَلِنْ صیغهٔ واحد مؤنث
حاضر و معانی این صیغ ظاهر اند **بحث امر حاضر مجهول با نون خفیفه** لِتُفْعَلَنْ البته باید که
کرده شوی تو یکمرد صیغهٔ واحد مذکر بحث امر حاضر مجهول با نون خفیفه لِتُفْعَلُنْ صیغهٔ جمع مذکر حاضر لِتُفْعَلِنْ
صیغهٔ واحد مؤنث حاضر و معانی این دو صیغه ظاهر اند **بحث امر غائب معروف با نون خفیفه** لِیَفْعَلَنْ البته باید که بکند آن یکمرد صیغهٔ واحد مذکر بحث امر غائب معروف با نون خفیفه
لِیَفْعَلُنْ صیغهٔ جمع مذکر غائب لِتَفْعَلَنْ صیغهٔ واحد مؤنث غائب لِاَفْعَلَنْ لِنَفْعَلَنْ این دو صیغه حکایت
نفس متکلم اند و معانی این صیغ ظاهر اند **بحث امر غائب مجهول با نون خفیفه** لِیُفْعَلَنْ البته
باید که کرده شود آن یکمرد صیغهٔ واحد مذکر بحث امر غائب مجهول با نون خفیفه لِیُفْعَلُنْ صیغهٔ جمع مذکر غائب
لِتُفْعَلَنْ صیغهٔ واحد مؤنث غائب لِاُفْعَلَنْ لِنُفْعَلَنْ این هر دو صیغه حکایت نفس متکلم اند و معانی این
صیغ بر متذکر آسانست و زمانهٔ استقبال را در معانی صیغهای امر ملحوظ باید داشت **فائده** اگر مامور جماعتی
باشد که بعضے از ان حاضر اند و بعضی غائب پس قیاس مقتضی آنست که حاضر را بر غائب غلبه داده صیغهٔ
جمع حاضر خطاب خواهند کرد و جائزست درینصورت داخل کردن لام بر مضارع مخاطب تا کلمهٔ تا دلالت
بر خطاب نماید و کلمهٔ لام بر غائب **فصل** اینهمه گفته شد بحث امر معروف و مجهول حاضر و غائب و متکلم
بود چون خواهی که نهی بنا کنی **سوال** تعریف نهی چیست **جواب** نهی فعلیست موضوع برا سے
طلب ترک حدث که ماخذ آن فعل ست اعم ست از آنکه متکلم استعلا کرده باشد یا نه و نزد ارباب اصول
در نهی استعلا ضرورست **سوال** این چنین افعال را نهی چرا می نامند **جواب** زیرا چه نهی در لغت
بمعنی باز داشتن از کار و گفت و جز آن کذا فی الصراح و مناسبت میان معنی لغوی و اصطلاحی ظاهرست
سوال بحث امر را بر بحث نهی در ذکر چرا مقدم کرد **جواب اوّل** برعایت آنکه امر مقدم ست

ستـــمعاً بر نہی زیرا چہ مرد مکلف اولاً بامر متعلق بایمان تکلیف داده میشود و هرگاه ایمان آورد پس اورا تکلیف اجتناب از نواهی داده می آید **جواب دوم** بر نہی حرف نہی که مفید معنی عدم ست داخل ست نه بر امر و وجودی مقدم ست بر عدمی باعتبار شرف پس لای نہی ای لائیکه دلالت بر نہی دارد وقید نہی برای اخراج لای نفی ست در اولش ای در اول فعل مضارع در آرد **سوال** چرا نہی را از فعل مضارع بنا می کنند نه از فعل ماضی **جواب** برای مناسبت معنی استقبالیت که در نہی هم زمانه مستقبل مستفاد ست **سوال** لای نہی را در اول فعل مضارع چرا می آرند **جواب** تا از عنفوان تکلم مفهوم شود که این نوع دیگر ست از کلام ولای نہی در آخر فعل مضارع در پنج محل ای واحد مذکر غائب و واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم جزم کند مثل لم ای چنانکه لم جزم کند اگر در آخر اوای فعل مضارع حرف علت نباشد **سوال** لای نہی چرا جزم میکند **جواب اول** بجهت مشابهت او با حرف شرط زیرا چه آنچنان که حرف شرط نقل میکند مضارع را سوی معنی استقبال همچنان لای نہی نقل میکند و چون حرف شرط جازم ست لای نہی هم جزم خواهد کرد **جواب دوم** چون لای نہی ناقص کرد معنی مضارع را که از زمانه حال بری ساخته زمانه استقبال را باقی داشت پس در لفظ هم نقصانی داد که حرکت را دور ساخت تا نقصان لفظ دلالت کند بر نقصان معانی **جواب سوم** لای نہی مشابه است بلام امر زیرا چه لام امر برای طلب فعل ست ولای نہی برای طلب ترک پس هر دو شریک شدند در طلب لهذا عمل او نمود **سوال** نہی معرب ست یا مبنی **جواب** نہی معرب ست زیرا چه علت اعراب اعنی مشابهت تامه با اسم فاعل موجود ست و برای تنبیه بر معرب بودنش مصنف رحمه الله لفظ جزم را اختیار کرد نه لفظ سکون و وقف و آنرا هفت محل ای چار تثنیه و دو جمع مذکر غائب و مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر نون اعرابی را هم دور نماید زیرا چه نون اعرابی بدل اعراب رفع ست و هرگاه لای نہی اعراب را حذف ساخت پس نون اعرابی را هم دور خواهد کرد و در دو محل ای جمع مؤنث غائب و حاضر در لفظ مضارع هیچ عمل نکند زیرا چه درین دو صیغه نه اعراب ست و نه نون اعرابی و نون تاکید چنانکه در فعل مضارع می آید ای بطوریکه دانستی از حذف واو و یا و او خال الف وغیره هم بران

طریق در نهی نیز می آید برای تاکید طلب ترک فعل **بحث نهی حاضر معروف** لَا تَفْعَلْ مکن تو
یکمرد در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد مذکر بحث نهی حاضر معروف لَا تَفْعَلَا مکنید شما دو مردان در زمانهٔ استقبال
لَا تَفْعَلُوْا مکنید شما همه مردان در زمانهٔ استقبال لَا تَفْعَلِیْ مکن تو یک زن در زمانهٔ استقبال لَا تَفْعَلَا مکنید شما دو زنان
در زمانهٔ استقبال لَا تَفْعَلْنَ مکنید شما همه زنان در زمانهٔ استقبال و در معنی هر صیغه لحاظ زمانه و بحث باید ساخت
بحث نهی حاضر مجهول لَا تُفْعَلْ نه کرده شوی تو یکمرد در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد مذکر بحث نهی حاضر
مجهول لَا تُفْعَلَا لَا تُفْعَلُوْا لَا تُفْعَلِیْ لَا تُفْعَلَا لَا تُفْعَلْنَ و معانی این صیغ ظاهر اند **بحث نهی غائب**
معروف لَا یَفْعَلْ نه کند آن یکمرد در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد مذکر بحث نهی غائب معروف لَا یَفْعَلَا
لَا یَفْعَلُوْا لَا تَفْعَلْ لَا تَفْعَلَا لَا یَفْعَلْنَ لَا اَفْعَلْ لَا نَفْعَلْ و معانی این صیغ روشن اند **بحث نهی غائب**
مجهول لَا یُفْعَلْ نه کرده شود آن یکمرد در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد مذکر بحث نهی غائب مجهول لَا یُفْعَلَا لَا یُفْعَلُوْا
لَا تُفْعَلْ لَا تُفْعَلَا لَا یُفْعَلْنَ لَا اُفْعَلْ لَا نُفْعَلْ و معنی هر یک پوشیده نیست **بحث نهی حاضر معروف**
بانون ثقیله لَا تَفْعَلَنَّ البته مکن تو یکمرد در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد مذکر بحث نهی حاضر معروف بانون
ثقیله لَا تَفْعَلَانِّ لَا تَفْعَلُنَّ لَا تَفْعَلِنَّ لَا تَفْعَلَانِّ لَا تَفْعَلْنَانِّ و معنی هر یک مخفی نیست **بحث نهی حاضر**
مجهول بانون ثقیله لَا تُفْعَلَنَّ البته کرده نشوی تو یکمرد در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد مذکر بحث نهی
حاضر مجهول بانون ثقیله لَا تُفْعَلَانِّ لَا تُفْعَلُنَّ لَا تُفْعَلِنَّ لَا تُفْعَلَانِّ لَا تُفْعَلْنَانِّ و معنی هر یک مخفی نیست
بحث نهی غائب معروف بانون ثقیله لَا یَفْعَلَنَّ البته نکند آن یکمرد در زمانهٔ استقبال
صیغهٔ واحد مذکر بحث نهی غائب معروف بانون ثقیله لَا یَفْعَلَانِّ لَا یَفْعَلُنَّ لَا تَفْعَلَنَّ لَا تَفْعَلَانِّ لَا یَفْعَلْنَانِّ
لَا اَفْعَلَنَّ لَا نَفْعَلَنَّ و معانی این صیغ روشن اند **بحث نهی غائب مجهول بانون ثقیله**
لَا یُفْعَلَنَّ البته نکرده شود آن یکمرد در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد مذکر بحث نهی غائب مجهول بانون ثقیله
لَا یُفْعَلَانِّ لَا یُفْعَلُنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَانِّ لَا یُفْعَلْنَانِّ لَا اُفْعَلَنَّ لَا نُفْعَلَنَّ و معانی مستتر نیستند **بحث**
نهی حاضر معروف بانون خفیفه لَا تَفْعَلَنْ البته مکن تو یکمرد در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد مذکر
بحث نهی حاضر معروف بانون خفیفه لَا تَفْعَلُنْ البته مکنید شما همه مردان در زمانهٔ استقبال صیغهٔ جمع

مذکر بحث الخ لَاتُفْعَلِنْ البتہ مکن تو یک زن در زمانۂ استقبال صیغۂ واحد مؤنث بحث الخ **بحث**
نہی حاضر مجہول بانون خفیفہ لَاتُفْعَلَنْ البتہ نکردہ شوی تو یک مرد در زمانۂ استقبال
صیغۂ واحد مذکر بحث نہی حاضر مجہول بانون خفیفہ لَاتُفْعَلُنْ البتہ نکردہ شوید شما ہمہ مردان در زمانۂ
استقبال صیغۂ جمع مذکر بحث الخ لَاتُفْعَلِنْ البتہ نکردہ شوی تو یک زن در زمانۂ استقبال صیغۂ واحد مؤنث
بحث الخ **بحث نہی غائب معروف بانون خفیفہ** لَایَفْعَلَنْ البتہ نکند آن یک مرد
در زمانۂ استقبال صیغۂ واحد مذکر بحث نہی غائب معروف بانون خفیفہ لَایَفْعَلُنْ البتہ نکنند آن ہمہ
مردان در زمانۂ استقبال صیغۂ جمع مذکر بحث الخ لَاتَفْعَلَنْ البتہ نکند آن یک زن در زمانۂ استقبال صیغۂ
واحد مؤنث بحث الخ لَاافْعَلَنْ البتہ نکنم من یک مرد یا یک زن در زمانۂ استقبال صیغۂ وحدان حکایت
نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ لَانَفْعَلَنْ البتہ نکنیم ما دو مردان یا دو زنان یا ہمہ مردان یا ہمہ زنان در
زمانۂ استقبال صیغۂ تثنیہ و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ **بحث نہی غائب مجہول
بانون خفیفہ** لَایُفْعَلَنْ البتہ نکردہ شود آن یک مرد در زمانۂ استقبال صیغۂ واحد مذکر بحث نہی غائب مجہول
بانون خفیفہ لَایُفْعَلُنْ البتہ نکردہ شوند آن ہمہ مردان در زمانۂ استقبال صیغۂ جمع مذکر بحث الخ لَاتُفْعَلَنْ
البتہ نکردہ شود آن یک زن در زمانۂ استقبال صیغۂ واحد مؤنث بحث الخ لَااُفْعَلَنْ البتہ نکردہ شوم من
یک مرد یا یک زن در زمانۂ استقبال صیغۂ وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ لَانُفْعَلَنْ البتہ
نکردہ شویم ما دو مردان یا دو زنان یا ہمہ مردان یا ہمہ زنان در زمانۂ استقبال صیغۂ تثنیہ و جمع حکایت
نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ **فصل** اینہمہ کہ گفتہ شد بحث نہی معروف و مجہول بود چون خواہی
کہ اسم فاعل بناکنی **سوال** بحث نہی را بر بحث اسم فاعل چرا مقدم کرد **جواب** زیرا کہ نہی فعل
است و مناسب ست با امر در فعلیت و انشائیت بخلاف اسم فاعل کہ مخالف امر ست **سوال**
تعریف اسم فاعل چیست **جواب** اسم فاعل اسمیست کہ مشتق باشد از مضارع تا دلالت کند
بر ذاتی کہ قائم باشد بآن ذات فعل بمعنی حدوث بدون لحاظ تفضیل و زیادتی او بر چیز دیگر و خالق
و رازق وغیرہ کہ صفات الٰہی ہستند استمرار و دوام منظر صیغہ نیست بلکہ باعتبار موصوف اینہا کہ قدیم

دائم ست پس در اسم فاعل داخل خواهند شد همچنین حائض و طالق و امثال آنها که معنی ثبوت در اینها بعارض استعمال پیدا شده اند نه با وضع و خلیل گوید که اینها اسم فاعل نیستند بلکه اشتقاق اینها از حیض و طلاق همچو اشتقاق دارع ست از درع[له] بمعنی صاحب درع پس بمعنی ذو طلاق و ذو حیض باشند اسم فاعل گرفته میشود از مضارع معروف **سوال** اسم فاعل از مضارع چرا مشتق شده از مصدر و ماضی **جواب** برای مناسبت تامه اسم فاعل مر فعل مضارع را در حرکات و سکنات و عدد حروف و وقوع هر دو صفت نکره چنانچه گذشت **سوال** از فعل مضارع معروف میگیرند چرا از مضارع مجهول نمی گیرند **جواب** مضارع معروف منسوب بسوی فاعل میشود همچنین اسم فاعل منسوب میشود بسوی فاعل بدین مناسبت از معروف مشتق کردند پس علامت مضارع را حذف کن **سوال** علامت مضارع را چرا حذف کردند **جواب** زیراکه اسم فاعل مضارع نیست پس علامت مضارع هم در وی نخواهد ماند **سوال** از یفعل مشتق ست یا از تفعل **جواب اول** از یفعل زیراکه اسم فاعل اسم ظاهر ست و اسمای ظاهره حکم غائب دارند و غائب بغائب مناسبت دارد **جواب دوم** در بعض احیان اسم فاعل منسوب بفاعل جلی میشود پس این قرینه قویست که از غائب مشتق است بعد از ان فا کلمه را فتحه ده زیراکه فا ساکن ست و ابتدا بسکون متعذر ست پس حرکت دادند و فتحه اخف حرکات ست و میان فا و عین الف فاعل در آر **سوال** الف را چرا زائد کردند **جواب** اگر زائد نمی کردند و فا فعل را فتحه داده اند پس بواحد مذکر غائب ماضی مشتبه میشد و اگر ضمه میدادند در مضارع مکسور العین بواحد مذکر غائب ماضی مجهول مشابه میشد و اگر کسره میدادند در مضارع مضموم العین خروج از کسره سوی ضمه لازم می آمد و اگر فا را فتحه داده عین را ساکن میکردند ملتبس بمصدر میشد **سوال** الف را برای زیادت چرا خاص کردند **جواب** الف اول حروف ابجد ست با آنکه زیادتی حرف علت اولی ست و الف خفیف ست **سوال** میان فا و عین چرا الف فاعل زائد کردند با اول کلمه فا را ساکن داشته چرا نه آوردند **جواب** الف ساکن ست ابتدا بسکون نمیشد و اگر حرکت میدادند پس بحالت ضمه متشابه میشد بمضموم العین بامر حاضر معروف در حال وقف و اگر فتحه میدادند مشابه میشد با متکلم واحد مضارع و بتقدیر

[له] [illegible]

کسره مشابه میشد در مفتوح العین و مکسور العین با امر حاضر معروف در حال وقف **سوال** الف را در آخر چرا
آوردند **جواب** در نصورت مشابه میشد به تثنیه مذکر غائب فعل ماضی **سوال** میان عین و لام چرا
آوردند **جواب** می بایست که قبل فا می آوردند و بسبب مانعی این امر ممکن نشد چنانچه گذشت پس بعد
فا آوردند که مهما امکن از اول کلمه معلوم شود که این نوع دیگر است از کلمات و عین کلمه را کسره داده ای در
حالیکه مضموم العین یا مفتوح العین باشد والا اجمال خود ماند **سوال** عین اسم فاعل را کسره چرا دادند **جواب**
اگر فتحه میدادند با ماضی باب مفاعلت در حال وقف مشابه میشد و اگر ضمه میدادند ثقیل میشد **سوال**
بتقدیر کسره هم با امر باب مفاعلت در حالت وقف مشتبه شد **جواب** در حالت وقف اگر اسم
فاعل معرف باللام ست پس بسبب الف و لام از امر باب مفاعلت ممتاز خواهد شد و اگر نکره است
البته التباس لازم خواهد آمد مگر این التباس با امر مضایقه ندارد زیرا که امر ماخوذ از مستقبل ست و اسم
فاعل هم ماخوذ از مستقبل ست کذا قیل و میتوان گفت که در حالت وقف اگر نکره است تنوینش مبدل
بحرف علت خواهد گردید پس التباس لازم نخواهد آمد فتدبر و لام کلمه را تنوین که عبارتست از نون ساکن
زائد که تابع آخر کلمه باشد و در کتابت نیاید زیاده کن زیرا که تنوین خاصه اسم ست و تفصیلش در کتب
نحویه باید جست تا اسم فاعل شود **سوال** اسم فاعل معرب ست یا مبنی **جواب** معرب ست مگر
ماقبل تاء تانیث در نحو فاعلة مبنی ست بر فتحه زیرا که او بشدت اتصال تاء تانیث بمنزله وسط کلمه گردیده
است و بنا بر فتحه برای خفت فتحه است **بحث اسم فاعل** فاعِلٌ کننده آن یکمرد صیغه واحد
مذکر بحث اسم فاعل و آنچه بعضی محشین نوشته اند کننده یکمرد در زمان حال و استقبال صیغه واحد مذکر
بحث اسم فاعل انتهی غلط محض ست زیرا که در مشتقین زمانه ماخوذ نیست بلکه زمان از خارج مستفاد
میشود و فتامل فاعِلَانِ کنندگان آن دو مردان صیغه تثنیه مذکر بحث الخ فاعِلُونَ کنندگان آن همه
مردان صیغه جمع مذکر بحث الخ فاعِلَةٌ کننده آن یکزن صیغه واحد مؤنث بحث الخ فاعِلَتَانِ کنندگان
آن دو زنان صیغه تثنیه مؤنث بحث الخ فاعِلَاتٌ کنندگان آن همه زنان صیغه جمع مؤنث بحث الخ
سوال صیغه اسم فاعل از غیر ثلاثی مجرد چگونه ساخته میشود **جواب** ضابطه اش اینست که بجهت

له نیز التباس لفظی ... ست اوی بطور باب مفاعلت ... له ای ثلاثی ...

بجاے حرف مضارع دراول بیارد ماقبل آخر را کسره ده اگر مکسور نبا شد نحو تکرم از تکرم و تخرج از تخرج
سوال حرفی از حروف علت بعد حذف علامت مضارع چرا نیاوردند جواب اگر الف می آوردند
ابتدا بسکون لازم می آمد و واو دراول کلمه زائد نمی آید و اگر یا را می آوردند بمضارع مشتبه میشد سوال
وجه تخصیص میم چیست جواب زیرا چه میم متحد المخرج ست بواو زیرا چه هردو شفوی هستند سوال میم را
ضمه چرا دادند جواب اگر فتحه میدادند پس اسم فاعل باب افعال باسم ظرف از یفعل مکسور العین مشابه
میشد باقی ماند کسره و ضمه و ضمه اقوی ست و اول کلام متحمل ثقالت است لهذا ضمه دادند با آنکه ضمه مناسب میم
است زیرا چه ضمه شفویست و میم هم شفوی سوال ماقبل آخر را کسره چرا داده شود جواب تا فرق شود
میان اسم فاعل و اسم مفعول که ماقبل آخرش مفتوح ست سوال این ضابطه مخدوش ست زیرا چه
اسم فاعل ثلاثی مزید فیه بر غیر این وزن هم یافته شد چون مُسهَب از اسهب و محصن از احصن و یافع از ایفع
و وارس از اورس جواب این چنین الفاظ شاذ اند در شرح زنجانی وغیره تصریح شده و ذا اینها مرقوم است
فصل اینهمه که گفته شد بحث اسم فاعل بود چون خواهی که اسم مفعول بنا کنی سوال چرا از بحث اسم
فاعل بحث اسم مفعول را مؤخر کرد جواب بسبب آنکه اسم فاعل دال ست بر فاعل و اسم مفعول دال
ست بر مفعول و فاعل اشرفست از مفعول بجهت صدور فعل از فاعل نه از مفعول و نیز فاعل عمده است
در کلام که مسند الیه میشود و اتمام جمله فعلیه برو موقوفست بخلاف مفعول که فضله است سوال تعریف
اسم مفعول چیست جواب اسمی مشتق باشد از مضارع مجهول تا دلالت کند بر چیزیکه بر وی فعل ای حدث
واقع شود بدون لحاظ تفضیل او بر دیگری اسم مفعول ساخته میشود از مضارع مجهول سوال از فعل
مضارع چرا اسم مفعول را بنا میسازند جواب بسبب مناسبت آن با اسم فاعل که لازم او ست
و بنا او از فعل مضارع ست سوال از فعل مضارع مجهول چرا بنا میکنند جواب برای مناسبت
میان اسم مفعول و فعل مضارع مجهول زیرا چه هردو مبنی للمفعول اند پس علامت مضارع را حذف کن
سوال علامت مضارع را چرا حذف میکنند جواب زیرا که فعل مضارع باقی نمانده است بعد از
آن بعد حذف علامت مضارع میم مفتوح دراول اوامی دراول آنچه باقی مانده است در آر می بجای

خلامت مضارع **سوال** میم را چرا زائد کردند **جواب** لائق زیادت حروف علت بودند بسبب کثرت
دور اینها و چون زیادت آنها دشوارست زیراچه اگر الف زائد میکردند ابتدا بسکون لازم می آمد و اگر یارا
زائد میکردند مشابه بمضارع غائب میشد و زیادتی واو در اول کلمه نیامده ست لهذا میم که مناسب واو ست
زیاده کرده شد کذا قیل و این جواب خالی از خدشه نیست زیراچه تقرب در اصل و ضرب بود چنانچه اینجا
بتفصیل گذشت پس واو در اول کلمه زائد آمد اگرچه تا بدل شد فتامل **سوال** میم را فتحه چرا دادند **جواب**
زیراچه فتحه اخف حرکات ست و عین کلمه را ضمه داده ای در حالیکه مکسور العین و مفتوح العین باشد و الاجمال خود ماند
سوال عین کلمه را ضمه چرا دادند **جواب اول** زیراچه اسم مفعول دال ست بر مفعول و مفعول مسلوب
الاختیارست پس بوده باشد ضعیف پس معین کردند ضم عین تا جبر نقصان گردد همچنین ست در بعضی از
شروح شافیه **جواب دوم** اگر فتحه میدادند مشابه میشد باسم ظرف که مفتوح العین باشد و اگر کسره میدادند
ملتبس میشد باسم ظرف که مکسور العین باشد لهذا اختیار ضم افتاد و میان عین و لام واو مفعول در آر مراد از
آوردن واو پیدا کردن اوست و چون مفعل بضم عین در کلام قوم بدون تا یافته نشد لهذا ضمه عین کلمه را
اشباع کردند واو پیدا شد و لام کلمه را تنوین دادند زیراچه تنوین خاصه اسم ست تا اسم مفعول گردد **بحث**
اسم مفعول مَفْعُوْلٌ کرده شده یکمرد صیغه واحد مذکر بحث اسم مفعول مَفْعُوْلَانِ کرده شدگان دو مردان صیغه
تثنیه مذکر بحث الخ مَفْعُوْلُوْنَ کرده شدگان همه مردان صیغه جمع مذکر بحث الخ مَفْعُوْلَةٌ کرده شده یکزن صیغه واحد
مؤنث بحث الخ مَفْعُوْلَتَانِ کرده شدگان دو زنان صیغه تثنیه مؤنث بحث الخ مَفْعُوْلَاتٌ کرده شدگان
همه زنان صیغه جمع مؤنث بحث الخ **سوال** صیغه اسم مفعول از غیر ثلاثی مجرد چگونه ساخته میشود **جواب**
همچو صیغه اسم فاعل مگر آنکه ماقبل آخر را فتحه خواهند داد برای حصول فرق میان اسم فاعل و اسم مفعول اعم ست
کر این فتحه لفظا باشد نحو مستخرج یا اصلا نحو مختار که در اصل مُخْتَيَرٌ بفتح یای تحتانیه بود بقاعده قال الف شد
سوال اگر ماقبل آخر را در اسم فاعل فتحه و در اسم مفعول کسره میدادند فرق حاصل میشد **جواب** چون در
مضارع مجهول ماقبل آخر مفتوح ست لهذا فتحه ماقبل آخر در اسم مفعول مناسب شد نه در اسم فاعل **سوال**
اسم مفعول غیر ثلاثی مجرد و تغیری بسیار نشد جز آنکه میم مضموم را بدل حرف مضارع اضافه کردند پس چرا

در اسم مفعول ثلاثی مجرد تغیری بسیار واقع گردید **جواب** زیراکه در اسم فاعل و اسم مفعول مواخاة ست
بسبب اشتقاق هردو از فعل مضارع پس هرگاه در اسم فاعل ثلاثی مجرد تغیری بسیار راه یافته است که
از یفعل فاعل بکسر عین بنا کرده شد مناسب افتاد که در اسم مفعول ثلاثی مجرد هم تغیری بسیار راه یابد **ف**
گاه باشد که اسم فاعل بر غیر فاعل و اسم مفعول بر غیر مفعول آید چون نصیر بمعنی مدد کننده و قتیل بمعنی مقتول
ف گاه است که لفظ فاعل بمعنی مفعول و لفظ مفعول بمعنی فاعل آید چون ماء دافق ای مدفوق و کان
وعده ماتیا ای آتیا **ف** در اسم فاعل و اسم مفعول بحسب اصل وضع زمانه ماخوذ نیست اما بحسب استعمال
ماخوذ ست و تفصیل این مبحث در علم نحو ست فتدبر و تشکر هزار هزار شکر پروردگار ست که بعون عنایت
او این شرح میزان موسوم به **تبیان** در ماه مبارک ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد و هفتاد و شش هجری در
بلده پرنور جونپور بمدرسه جناب مستطاب عالی قباب محط رجال افاضل فخر اماجد و اماثل زینت بخش مسند
امارت رونق ده مجلس نبالت متبع سنت تابع شریعت جناب حاجی **محمد امام بخش** صاحب ادام الله علوه
ومجده بانجام رسید والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علیه و علی آله اجمعین

تتمة التبیان شرح تتمة المیزان

بسم الله الرحمن الرحیم

هرگاه این ضعیف البنیان بعون معین منان از تحریر شرح میزان موسوم به **تبیان** فراغ یافته
خطور خاطر گردید که مبتدیان را قبل از شروع منشعب دانستن طریقه بنای اسم ظرف و اسم آله و اسم تفضیل
هم از متحتمات ست نظر بران سه فصل بر طبق تحریر فصول میزان متضمن مسائل این هر سه مشتقات نوشته
شرحی بران که مفید اعیان السنان باشد تحریر پیرداختم و متن را به **تتمة المیزان** و شرحش را به **تتمة التبیان**
موسوم گردانیدم و هو المعین و به نستعین **فصل** چون خواهی که اسم ظرف زمان و مکان اشاره است بانیکه ظرف دو قسم ست
زمان و مکان و ظرف زمان آنکه بجواب سوال متی واقع شود چون متی القتال ای فی زمن ظرف مکان آنکه بجواب سوال این واقع شود
چون این زید ای فی السوق بنا کنی سوال تعریف اسم ظرف چیست جواب اسمی که ساخته شود از فعل مضارع تا دلالت کند بر زمان

وقوع حدث یا مکان وقوع حدث **سوال** از فعل چرا مشتق میسازند **جواب** برای مناسبت میان ظرف
و فعل زیرا چه فعل در ظرف واقع میشود **سوال** از فعل مضارع چرا میگیرند **جواب** برای مناسبت میان
هر دو در حرکات و سکنات **سوال** یک صیغه را چرا مقرر کردند که مشترک شد میان ظرف مکان و زمان
جواب اول برعایت تبعیت اصل که مضارع هم مشترک ست میان حال و استقبال **جواب دوم**
زیرا که فعلی از افعال عباد چنان نیست که زمانی باشد نه مکانی یا بالعکس پس برعایت تلازم ظرف زمان و
مکان اکتفا بر یک صیغه کرده شد علامت مضارع را که یکے از حروف اتین باشد حذف کن چه هرگاه از
مضارع تغیر خواهند کرد لقای علامت مضارع را وجهی نیست و میم مفتوح در اول اوی در اول آنچه باقی
مانده است بعد حذف حرف مضارع در آرای بجای حرف مضارع **سوال** میم مفتوح چرا آوردند
جواب بسبب مناسبت اسم ظرف با اسم مفعول زیرا چه اسم ظرف دال ست بر ظرف و اسم مفعول
دال ست بر مفعول و در ظرف فعل واقع میشود همچنان که بر مفعول **سوال** برای مناسبت اسم مفعول
واو را چرا در اسم ظرف زائد نه کردند **جواب** تا التباس با اسم مفعول نزود کذا قیل و درین جواب خدشه
الیست زیرا چه اسم ظرف هر باب ثلاثی مزید و رباعی مجرد و مزید بر وزن اسم مفعول آن باب می آید و برای
رفع التباس میان هر دو اعتماد بر قرینه میشود همچنان اگر در ثلاثی مجرد هم التباس میشد هیچ قباحتی نبود پس
اولی در جواب آنست که گفته شود که حق مناسبت اسم مفعول از آوردن میم با اول اسم ظرف ادا شد
و لازم نیست که در جمیع امور حق مناسبت ادا کرده شود پس برعایت اصل یعنی فعل مضارع واو را نیاوردند
والله اعلم **سوال** زیادت میم مفتوح موجب التباس با مصدر میمی گشت پس چرا میم را زائد کردند **جواب**
التباس بمصدر میمی بجهت قلت مصدر میمی جائز داشته شد فتامل و عین کلمه را فتحه ده اگر مضموم باشد ای
عین کلمه چون مَقْتَلٌ از یَقْتُلُ و مَقَامٌ از یَقُوْمُ و مَقَالٌ از یَقُوْلُ اجوف واوی که در اصل مَقْوَمٌ و مَقْوَلٌ بود
اعلال قائم بعمل آمده و مدعیٰ از یدعو ناقص واوی **سوال** فتحه چرا دادند **جواب** بسبب خفت فتحه **سوال**
از مضموم العین اسم ظرف مکسور العین هم آمده است چون مَسْجِدٌ و مَشْرِقٌ و مَغْرِبٌ و مَطْلِعٌ و مَنْخِرٌ و مَرْفِقٌ و مَفْرِقٌ
و مَسْكِنٌ و مَنْسِكٌ و مَنْبِتٌ و مَسْقِطٌ و مَجْزِرٌ **جواب** قیاس درین همه صیغها فتح عین ست و کسر عین خلاف
باقی عبادت ۔ جای نحر شتر

[illegible]

قیاس ست و در مسجد و مفرق و منسک فتحهٔ عین چنانچه قیاس ست هم منقول شده است و سیبویه
گفته که مسجد اسم ظرف نیست بلکه اسم خانه ایست که موضوع باشد برای نماز و بعضی می نویسند که اسم ظرف
مضموم العین منقسم ست بدو قسم چند صیغها مکسور العین و بواقی صیغ مفتوح العین آمدند واما مظنة مکسور العین
از یظن مضموم العین پس دو شذوذ دارد یکی کسر عین که قیاس فتح آن بود دوم دخول تاو اما مقبرة بفتح
العین از یقبر بضم العین شذوذ دخول تا دارد و اما مقبرة بضم العین پس اسم ظرف نیست بلکه اسمیست مر بقعه
را که جای قبور و متخذ برای قبور باشد کذا قال العینی و اگر مفتوح باشد عین کلمه چون یشرب بحال خود
ماند چه ضرورت تغیر ندارد همچو مذهب از یذهب و مشرب از یشرب و مسمع از یسمع مگر در مثال ای مثال
واوی که لام او حرف علت نباشد و واو از مضارع حذف گردیده باشد پس اسم ظرف این مثال همیشه
مکسور العین می آید اگرچه مضارع مفتوح العین باشد یا مضموم العین باشد همچو موعد از یعد و موضع از یضع و فرار
موضع بفتح ضاد هم نقل کرده و اما مثال یائی پس بسبب خفت حکم صحیح دارد چون میسرة بفتح عین کلمه و همچنین
مثال واوی که واو از مضارع حذف نشده باشد حکم صحیح دارد چون موجل بفتح جیم از یوجل کذا قال العینی
لکن در صراح آورده موجل بکسر الجیم جای ترس انتهی و اما مثال واوی که لام او حرف علت باشد پس حکم
ناقص میدارد چنانچه می آید **سوال** مثال چیست **جواب** آنکه بجای فا کلمه او حرف علت باشد و
بسبب آنکه در اعلال مانند صحیح ست نامش مثال نهاده شد **سوال** چرا از مثال مفتوح العین یا مضموم العین
اسم ظرف مکسور العین می آید **جواب اول** زیراچه خروج از حرف علت سوی کسره خفیف ست به نسبت
خروج از حرف علت سوی ضمه یا فتحه زیراچه موعد بکسر عین خفیف ست بر زبان از موعد بفتح عین یا ضم آن
از بر ماهر این فن مخفی نیست که درین صورت خروج از ضمه سوی کسره لازم خواهد آمد زیراکه واو از دو ضمه بیا آ
واین اثقل ست مگر آنکه گفته شود که واو ساکن در حکم میت ست فتامل **جواب دوم** مثال از مکسور العین
فی الغابر زائد آمده است به نسبت مثال مفتوح العین فی الغابر و مضموم العین فی الغابر و اسم ظرف مضارع مکسور العین
بسبب اتباع او مکسور العین خواهد شد پس اسم ظرف مثال مفتوح العین فی الغابر و مضموم العین فی الغابر هم
مکسور العین کرده شد بنظر الحاق قلیل با کثیر و صاحب صراح فرموده که اگر از مثال مفتوح العین اسم ظرف مفتوح العین

گفته شود ظن آنمعنی خواهد گردید که میم اصلیست و وزنش فوعل مثل جورب ست و بر تقدیر کسره نشان این ظن پیدا
نیست زیراچه فوعل بکسر عین در کلام قوم یافته نشد و ما میگوییم که هیچگونه محل ظن اصالت میم نیست زیراچه میم
از مصدر و اکثر امثله اشتقاق او ساقط است پس متتبع و متفحص کلمات چگونه اینچنین ظن خواهد کرد و اگر مراد از ظن ظن
عوام غیر متتبع ست پس بحال کسره هم عوام را ظن وزن فوعل خواهد شد زیراچه عدم وجدان فوعل بعد از تتبع
معلوم خواهد گردید و غیر متتبع ازین وادی برکنار ست و همچنین اگر مکسور باشد ای عین کلمه بحال خود ماند و اسم ظرف
مکسور العین آید همچو مضرِب از یضرِب و مبیع از یبیع همچنین ست در ینج گنج زیراچه هیچ ضرورت تغیر از اتباع عین
نیست مگر در ناقص ای آنکه لام او حرف علت باشد واو باشد خواه یا و اعم ست از انکه فا کلمه یا عین کلمه او حرف
علت باشد یا نباشد پس اسم ظرف اینها مفتوح العین آید اگرچه مضارع مکسور العین باشد همچو مرمیٰ از یرمی و موقیٰ
از وقی یقی و مطویٰ از طوی یطوی زیراچه اگر باتباع عین مضارع مکسور العین ظرف بکسر عین آید توالی کسرات
لازم خواهد شد زیراچه یا از دو کسره متولد ست و کسره سوم کسره عین و این توالی کسرات ثقیل ست و اگر ضمه عین باشد
ثقل زائد پیدا خواهد گردید لهذا بنظر خفت فتحه عین را اختیار کردند **سوال** در رامی و یرمی هم توالی کسرات ست
جواب بضرورت خوف لبس اینجا کسره را متغیر نکردند زیراچه اگر در رامی عین را فتحه دهند بماضی باب مفاعلت
مشتبه شود و اگر در یرمی عین را فتحه دهند بفعل بفتح عین مشتبه گردد **سوال** مرمیٰ بفتح عین نیز بمصدر
میمی التباس میدارد **جواب** التباس بمصدر میمی بجهت قلت مصدر میمی جائز داشته اند **سوال**
در لفیف مفروق که فا کلمه و لام کلمه او حرف علت ست چرا رعایت فا کلمه نکردند که اسم ظرف او مکسور العین می آمد
با یکه رعایت لام کلمه کرده اسم ظرف او مفتوح العین می آرند چون موقیٰ بفتح قاف **جواب** زیراچه موقیٰ
بفتح قاف از موقِی بکسر قاف خفیف ست و خفت مطلوب ست کذا فی شرح الزنجانی پس آنچه بعضے
از فضلا ظرف وقی یقی موقِ نوشته اند غلط فهمیده اند و مضاعف که ظرف او هم مطلقاً بفتح عین آید
چون مَفَرّ از یفِرّ ای جای گریختن و وقت گریختن و مَقَرّ از یقِرّ ای جای آرام گرفتن و وقت آرام گرفتن همچنین
است در ینج گنج و مضاعف آنکه دو حرف از حروف صحیح آن از یک جنس باشند و لام کلمه را تنوین ملحق کن
زیراچه تنوین خاصه اسم ست تا اسم زمان و مکان گردد **بحث اسم ظرف** مَفْعَل جای کردن و زمانه

[illegible]

کردن صیغهٔ واحد بحث اسم ظرف مَفْعَلَانِ دو جاے کردن و دو زمانه کردن صیغهٔ تثنیه بحث
اسم ظرف مَفَاعِلُ همه جاے کردن و همه زمانه کردن صیغهٔ جمع بحث اسم ظرف بدانکه
تأنیث اسم ظرف منقسم بدو قسم مذکر و مؤنث زیراچه تذکیر و تانیث مشتقات باعتبار
فاعل ست و در اسماے ظروف فاعل ماخوذ نیست پس دو قسم کردن آن خطا ست
ف آنچه مذکور یافت تفصیل اسم ظرف ثلاثی مجرد بود و اما از غیر آن پس اسم ظرف هر باب
ثلاثی مزید و رباعی مجرد یا مزید بر وزن اسم مفعول آن باب می آید چون از تکریم مُکَرَّمٌ و از
صرف مُصَرَّفٌ و از دَحْرَجَ مُدَحْرَجٌ و قس علی هذا سوال چرا بر وزن اسم مفعول می آرند
بر وزن اسم فاعل جواب زیراچه اسم مفعول با اسم ظرف مناسبتے دارد چنانچه
گذشت و نیز اسم مفعول بسبب فتحهٔ ماقبل آخر به نسبت اسم فاعل خفیف ست و خفت
مطلوب میباشد سوال درین هنگام میان اسم مفعول و اسم ظرف التباسی پیدا
شد جواب براے رفع این التباس اعتماد بر قرینه و مقام کرده اند فصل اینهمه
که گفته شد بحث اسم ظرف بود چون خواهی که اسم آله بناکنی سوال تعریف اسم آله
چیست جواب اسم آله اسمی ست که ساخته شود از فعل مضارع تا دلالت کند
بر واسطهٔ فعل ای چیزیکه بذریعه و استعانت او فعل ای حدث از فاعل صادر شود و علامه
تفتازانی نوشته که آله میشود مگر در افعال متعدیه علاجیه که اثرش تا بمفعول رسد سوال
از فعل چه مشتق میسازند جواب بجهت مناسبت میان آله و ذی آله سوال از فعل
مضارع چرا میگیرند جواب بسبب آنکه اسم آله دال ست بر آله و آله واسطه میشود و در میان
اثر فاعل تا بمفعول و بر مفعول واقع است اسم مفعول پس میان اسم آله و اسم مفعول
مناسبتے شد و اسم مفعول ماخوذ ست از مضارع علامت مضارع را که یکی از حروف
اتین باشد حذف کن زیراچه مضارع باقی نمانده تغییر یافته و میم مکسور در اول او آرے
در اول آنچه باقی مانده است بعد حذف حرف مضارع در آر بجاے حرف مضارع

سوال میم را چرا زائد کردند **جواب** الیق بزیادت حروف علت بودند و زیادتی آنها ممکن نیست چنانچه تفصیل آن در تبیان شرح میزان در بحث اسم مفعول نوشته شده است پس میم را که مناسب واوست زائد کردند **سوال** میم را مکسور چرا کردند **جواب** اگر مفتوح میکردند با اسم ظرف و اگر مضموم میکردند با اسم مفعول باب افعال ملتبس میشد لهذا مکسور کردند **سوال** میم مکسور را در اول چرا آوردند **جواب** تا از عنفوان تلفظ معلوم شود که این صیغه اسم آله است **سوال** میم را اگر در اسم ظرف مکسور و در اسم آله مفتوح میکردند هیچ التباس لازم نمی آمد **جواب** ظرف کثیر الاستعمال ست از هر باب می آید بخلاف اسم آله پس فتحه مناسب ظرف شد **سوال** در مِفْعَالٌ چرا کسره دادند زیرا چه اگر فتحه میدادند فرق از ظرف بسبب زیادتی الف حاصل میشد **جواب** در مفعال نیز میم را کسره دادند تا حکم باب آله مختلف نشود و عین کلمه را فتحه داده اگر مفتوح نباشد ای مضموم و یا مکسور بود و اگر مفتوح باشد بحال خود بماند لام کلمه را تنوین ملحق سازند زیرا چه تنوین خاصهٔ اسم ست تا اسم آله پیدا شود **بحث اسم آله** مِفْعَلٌ بکسر میم و سکون فا و فتح عین مهمله یک آله کردن صیغهٔ واحد بحث اسم آله مِفْعَلَانِ دو آله کردن صیغهٔ تثنیه **بحث اسم آله** مَفَاعِلُ بفتح میم و کسر عین مهمله اسے همه آله کردن صیغهٔ جمع **بحث اسم آله** دگاه باشد که بعد عین کلمه الف زیاده کنند یا بعد لام کلمه تا زیاده کنند پس دیگر دو صیغه اسم آله پیدا شوند **تصریفیه** مِفْعَالٌ مِفْعَالَانِ مَفَاعِيلُ و مِفْعَلَةٌ مِفْعَلَتَانِ مَفَاعِلُ و آنچه شارح محقق نوشته که جمع مِفْعَلَةٌ مفاعیل ست خلاف تصریحات قوم ست **سوال** در مَفَاعِيلُ یا از کجا رسید **جواب** هرگاه وقت ساختن جمع مِفْعَالٌ عین را کسره دادند الف مفعال بسبب کسرهٔ ماقبل یا شد **ف** بصریان میگویند که اصل وزن اسم آله مِفْعَلٌ ست و اما مِفْعَالٌ و مِفْعَلَةٌ پس هر دو فرع مِفْعَلٌ ست زیرا چه مزید فیه فرع مجرد میشود و نزد کسائی اصل وزن اسم آله مِفْعَالٌ ست و مِفْعَلٌ مختصر اوست که الف را بلا عوض حذف کردند و همین ست مختار حضرت بحر العلوم

[illegible]

قدس سره و در مُفعَلَة تا عوض الف محذوف زائد کرده شد و بهمین جهت در مِقوَل و مِقوَلَة
و امثال آن تعلیل یقال نه کردند که در اصل مِقوَال ست و انجا وقوع ساکن بعد واو مانع
تعلیل یافته میشود و شیخ ابن حاجب گفته که صیغه مطرده اسم آله مِفعَل و مِفعَال ست
و اما مِفعَلة تا پس سماعی ست و کمتر آمده است اسم آله بر وزن فِعَال بکسر فا چون سراد لے
آنچه بدان دوزند در زاد سیم را کذا فی منتهی الارب و خیاط لے آله دوختن و جمع آن فعائل بفتح
فاست و اما مرقاة پس بفتح میم و هم بکسر میم مستعمل ست و در صورت اول اسم ظرف ست آ
مکان صعود و در صورت ثانی اسم آله است صل اشش مِرقیة ای آله صعود پس شے واحد
یعنی نردبان را بدو اعتبار مَرقاة بفتح میم و مِرقاة بکسر میم میتوان گفت کذا فی شرح
الزنجانی و بعضے اسما بر وزن مُفعُل بضم میم و ضم عین بمعنی آله فعل یافته شدند چون
مُدُق لے آله کوفتن و مُنخُل لے آله بیختن و صاحب فصول ایشند و دا اینها حکم کرده و مِدَق
بکسر میم و فتح عین موافق قیاس هم آمده است کذا قیل و اما مُکحُلة و مُدهُن و مُسعُط پس
از مشتقات و اسماے آله نیستند بلکه اسماے جوامد اند موضوع براے آلات مخصوصه و
ظروف معینه نه براے وساطت بحدوث فعل لے حدث پس مُکحُلة آله ایست لے
ظرفی ست که سرمه دران می کنند و مُدهُن آله ایست لے ظرفی ست که دران روغن داشته
شود از شیشه و غیر آن و مُسعُط آله ایست ای ظرفی ست که دران سعوط داشته شود
و آن داروئی ست که در بینی ریخته شود پس اگر سرمه امثلا در ظرف دیگر غیر آنکه
موضوع ست براے سرمه نهند آنرا مُکحُله نه گویند کذا قال سیبویه و از ملحقات
اسم آله است فَعُول بفتح فا که موضوع ست براے چیزے که بدو فعل کرده شود چون
وَقُود لے چیزے که افروخته می شود بوے آتش و مُفعَلة چون مُبخَلة لے سبب بخل

فصل این همه که گفته شد بحث اسم آله بود چون خواهی که اسم تفضیل
بنا کنی **سوال** اسم تفضیل چیست **جواب** اسم تفضیل اسمی ست که ساخته

شده باشد از فعل مضارع برای چیزی که قائم باشد به آن فعل برای حدث
با دلالت بر زیادتی او بر دیگری در آن حدث نحو زید افضل من عمرو یعنی زید زیاده
است از عمرو در فضل **سوال** از فعل مضارع چرا می گیرند **جواب** بسبب
مناسبت او با اسم فاعل و او از فعل مضارع ماخوذ ست **سوال** اسم تفضیل
را برای تفضیل مفعول چرا نه ساختند **جواب** تا التباس نرود در اضرب
مثلا که بمعنی زائد زده است یا زائد زده شده **سوال** عکس چرا نکردند یعنی
برای تفضیل مفعول مقرر می کردند نه برای تفضیل فاعل **جواب** چون فاعل
مقصود اصلی و عمده است که جزء جمله است و کلام بدون آن تمام نمی شود بخلاف
مفعول که فضله است و بدون آن کلام تمام میشود لهذا رعایت فاعل نموده افعل را
برای تفضیل فاعل قرار دادند **سوال** اشهر بمعنی مشهورتر و اشغل بمعنی مشغول تر
و اعذر بمعنی معذورتر واشد آن برای تفضیل مفعول آمده است **جواب**
شاذ ست علامت مضارع را حذف کن زیرا چه حالا در مضارع تغییر ملحوظ ست پس
بقای علامت آن گنجایش ندارد و همزه اسم تفضیل که قطعی ست در حال وصل
نیفتد در اول او ای در اول آنچه بعد حذف علامت مضارع باقی مانده است
در آر بجای علامت مضارع **سوال** همزه را چرا بزیادت خاص کردند **جواب**
لائق بزیادت حروف علت اند و زیادت آنها ممکن نیست چنانچه در تبیان
مفصلا بیان کرده شد پس همزه که اقوی ست و با الف مناسبت دارد مناسب
افتاد که زائد کرده شود **سوال** همزه را در اول کلمه چرا آوردند **جواب** تا از
عنفوان تکلم معلوم شود که اسم تفضیل ست و عین کلمه را فتحه ده اگر مفتوح نباشد
یعنی مضموم یا مکسور بود و اگر مفتوح باشد بحال خود بگذار برای خفت و لام کلمه را
بحالت خود ای رفع بگذار تا اسم تفضیل مذکر پیدا شود و رضی گفته که اقتصار

بحث اسم تفضیل کردند در صیغهٔ اسم تفضیل بر اَفْعَل از برای اختصار **بحث** اسم تفضیل مذکر اَفْعَل ای بسیار کننده یک مرد صیغهٔ واحد مذکر **بحث** اسم تفضیل اَفْعَلان ای بسیار کنندگان دو مردان صیغهٔ تثنیه مذکر **بحث** الخ اَفْعَلُوْن اَفَاعِل ای بسیار کنندگان همه مردان صیغهٔ جمع مذکر **بحث** الخ اول صیغهٔ جمع مذکر سالم ست که بنا بر واحد در وی بسلامت ست و صیغهٔ دوم جمع مذکر تکسیر ست که در وی صیغهٔ واحد بسلامت نمانده

تغیر یافته و چون صیغهٔ مؤنث از اسم تفضیل بنا کنی بعد حذف علامت مضارع فا را ضمه دهٔ زیرا که چون علامت مضارع بسبب وقوع تغیر در صیغهٔ مضارع حذف کردند فا کلمه ساکن ماند و زائد کردن حرفی بسبب اختلاط در صیغهٔ مؤنث از در صیغهٔ مذکر مستثنا نه افتاد لهذا حرکت فا کلمه را ترجیح دادند و چون ضمه قوی ست در اول کلمه مستعمل آن میتواند شد لهذا ضمه را اختیار کردند و عین کلمه را ساکن کن زیرا چه بسبب ضمه

فا کلمه ثقل پیدا شد پس بسکون عین کلمه تعادل گردید و لبعد لام الف مقصوره که علامت تانیث ست و آن الفی ست که بعد او همزه بنا شد الحق کن و چون ماقبل الف فتحه می باید لهذا لام کلمه را فتحه ده تا اسم تفضیل مؤنث گردد **بحث**

اسم تفضیل مؤنث فُعْلٰی ای بسیار کننده یک زن صیغهٔ واحد مؤنث **بحث** اسم تفضیل فُعْلَیَان ای بسیار کنندگان دو زنان صیغهٔ تثنیه مؤنث **بحث** اسم تفضیل فُعْلَیَاتٌ و فُعَلٌ ای بسیار کنندگان همه زنان صیغهٔ جمع مؤنث **بحث** اسم تفضیل اول صیغهٔ جمع

مؤنث سالم ست دوم صیغهٔ جمع مؤنث مکسر ست و نمی آید اسم تفضیل از غیر ثلاثی مجرد یعنی ثلاثی مزید و رباعی مجرد و مزید **سوال** چرا از غیر ثلاثی مجرد نمی آید **جواب** زیرا چه محافظت جمیع حروف ثلاثی مزید و رباعی در اَفْعَل ممکن نیست چه این وزن زائد از سه حرف را گنجایش ندارد و اگر بعض حروف را حذف میکردند التباس می شد میان رباعی و ثلاثی مزید فیه و مجرد معلوم نمی شد

که این حروف موجوده تمام حروف هستند یا بعض سوال از اعطاء اعطے اسم تفضیل مستعمل شده است گفته می شود اعطاکم للدینار و همچنین اخصر از اختصار بمعنے مختصر تر و افلس از افلاس بمعنی مفلس تر جواب شاذ ست و نزد سیبویه از افعال قیاسیست زیرا چه در بنائے آن از افعال تغیرے نیست مگر حذف یک همزه و آن جائز ست چنانچه در مضارع متکلم باب افعال یک همزه را حذف میکنند و اخفش و مبرد جائز داشته اند بناء افعل التفضیل از تمامی ابواب ثلاثی مزید فیه چون افتعل و استفعل قیاسا و شیخ رضی این قول را نه پسندیده و نزد جمهور طریق بناء اسم تفضیل از ابواب غیر ثلاثی مجرد آنست که اولا اسم تفضیل از ثلاثی مجرد که در ان معنی قوت یا شدت یا حسن یا قبح باشد بنا سازند بعد از ان مصدر همان باب غیر ثلاثی مجرد را تمیز آن نمایند چنانچه گفته شود زید اشد منه استخراجا و عمرو اشد منه اکراما و قس علی هذا و از ثلاثی مجرد که بمعنے لون و عیب باشد این ست مذهب بصریین و اما کوفیین پس جائز میدارند بناء اسم تفضیل از دو لفظ یعنی سواد و بیاض برائے اسود و ابیض زیرا چه این هر دو اصل الوان هستند پس جائز ست که ثابت شود برائے اینها چیزے که ثابت نشود مر غیر اینها را و از اهل لسان اسم تفضیل این دو لفظ مسموع هم شده است و بصریان آنرا شاذ گویند سوال چرا از لون و عیب نزد بصریان اسم تفضیل نمی آید جواب از لون و عیب افعل صفت مشبه می آید چون احمر و اعمی پس اگر افعل التفضیل آید التباس رود سوال چرا اولا افعل تفضیل را نه آورند جواب افعل صفت دلالت میکند بر مطلق ثبوت و افعل تفضیل دلالت دارد بر ثبوت مع زیادة و مطلق مقدم ست بر خاص سوال اجهل و ابله اسم تفضیل آمده است و حال آنکه عیب ست جواب این عیب باطنی ست و از عیب باطنی اسم تفضیل مے آید و مراد از عیب در کلام متن عیب ظاهری ست و

کسانی که عیب را مقید بظاهر سے نمی سازند جواب میدهند که این الفاظ بطریق
شذوذ آمده اند و از افعال ناقصه و این ست مذهب بعضے بگمان آنکه افعال
ناقصه بر زمان دلالت میکنند نه بر حدث و أفعَلُ دال بر حدث ست و نزد بعضے از
کان اسم تفضیل نخواهد آمد و رای شیخ رضی بدین جانب ست زیرا چه افعال ناقصه
دلالت بر حدث نمیکنند و از فعلے که قابل زیادة و نقصان نباشد پس نخواهد آمد
اسم تفضیل از مات یموت و غرب یغرب و از فعل منفی تا انقلاب لازم نیاید
چه فعل منفی دال بر نفی ست و أفعَلُ دال بر اثبات ست و از افعال غیر متصرفه
چون نعم و بئس چه هرگاه صیغهای دیگر مثل امر و اسم فاعل و اسم مفعول
وغیره باوجود شدت احتیاج به آنها ازین افعال نه آمدند پس اسم تفضیل بدرجه
اولی نخواهد آمد **تنبیه** بدانکه قواعد این فن کلیه عقلیه نیستند که منتقض نشوند و ادله و توجیهات
که ذکر آنها در تبیان و درین تتمة التبیان کرده شده است از قبیل نکات بعد الوقوع هستند
الوف الوف شکر خالق هر صغیر و کبیر ست که این رساله مختصره بماه جمادی ثانیه ۱۲۹۰ھ
در بلده دار السرور جون پور بمدرسه حنفیه امامیه جناب مستطاب قدردان فضلا
رتبه شناس علمای مورد الطاف ایزدی مهبط اعطاف سرمدی مخزن فیض و کرم
صاحب جود و همم حاج حرمین زبدهٔ کونین جناب **حاجی محمد امام بخش**
صاحب زید قدره فی النشاتین بانجام و اختتام رسید امید از ناظران
با انصاف آنست که اگر خطائے یابند باصلاح شاد فرمایند و اگر نفعے بردارند
بدعای خیر یاد فرمایند وصلی الله تعالی علیه و علی آله و اصحابه اجمعین

خاتمة الطبع

الحمد لله والمنه که کتاب مفید مبتدیان و منتهیان مسمی به **تبیان** معه تتمه از افادات جامع علوم عقلیه و نقلیه ماهر
قواعد نحویه و صرفیه مولانا ابو الحسنات محمد عبد الحی لکهنوی فرنگی محلی رحمة الله علیه به تصحیح تام باهتمام کمترین محمد قمر الدین در مطبع [illegible] طبع گردید

فہرست کتب جو احمدی مطبع قیومی کانپور میں چھاپی ہیں یا انکے صرف سے دوسرے مطبعوں میں نہایت صحت کیساتھ چھپا

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب
قرآن مجید مترجم تحت لفظی جلی قلم		مولانا فخر الحسن صاحب مرحوم گنگوہی	عہ/	مولانا علاء الدین احمد بن مولانا
تقطیع کلاں حاشیہ شدہ - قیومی	للعہ/	کلیات امدادیہ مطبوعہ قیومی	۸/	انوار الحق صاحب مرحوم لکھنوی کا مختصر
مظاہر حق ترجمہ مشکوۃ شریف نظامی	عـہ	ذخیرۂ کرامت ہر دو حصہ قیومی	عہ/۴	گلیز مطبوعہ مطبع قیومی
انوار الاتقیا - ترجمہ اردو	/	مختصر معانی محشی بحواشی جدیدہ		تاریخ الخلفاء - عربی
تذکرۃ الاولیا - عبارت سلیس ترجمہ		کاغذ گلیز مطبوعہ مطبع قیومی	۱۲	غزوۂ احد - از سیرۃ ابن ہشام قیومی
بامحاورہ عام فہم کاغذ گلیز قیومی	عہ۱۲/	شرح تہذیب طبع جدید محشی بحواشی		بدیع الزمان ہمدانی
مرآۃ الواعظین ترجمہ اردو		ملا عبد الرحیم و مرزا محمد علی بزبان عربی		مفصل
درۃ الناصحین اسمیں جابجا اشعار		و حاشیہ ملا علی رضا بزبان فارسی معہ		تاریخ فرشتہ - مقالہ دوم قیومی
مثنوی مولانا روم اور اضافہ کیے گئے ہیں		رسالہ تصور و تصدیق مولانا مولوی	/	ایضاً دوازدہم
کاغذ گلیز مطبوعہ مطبع قیومی	۱۲/	صدر الدین شیرازی کاغذ گلیز عمدہ		مقامات ابن خلدون قیومی
قصص الانبیا کلاں کاغذ گلیز چھاپا		مطبوعہ مطبع قیومی	عہ/	تذکرۃ الشعراء مطبوعہ مطبع قیومی
صفات حبیب صلعم مطبوعہ مطبع قیومی	عہ۱۲/	ایضاً کاغذ حنائی	۱۴/	منیۃ المصلی محشی کاغذ چکنا قیومی
مجالس الابرار وعظ میں مشہور		ایضاً کاغذ سفید معمولی گلیز	۱۲/	ہدیہ سعیدیہ
و مستند کتاب ہے کاغذ گلیز عمدہ	للعہ/	کافیہ مرتبہ مولوی عبد المجید صاحب		فصول اکبری قیومی تقطیع ۲۹
تنقیح البطون - اسمیں نہایت		راموی چھپیر مکمل حاشیہ سید شریف		ہدایۃ النحو - قیومی
ضروری مسائل درج ہیں قیومی	۸/	جرجانی اور نیز دیگر حواشی معتبر شروح		مجموعہ منطق - قیومی
دلائل الخیرات معہ مترجمہ مرتبہ مولانا		سے مثل غایۃ التحقیق شرح جامی		جنگ صرف کامل قیومی
حاجی شاہ محمد ابو بکر صاحب پھلپھلوی		حاشیہ عبد الغفور حاشیہ ملا جلال		شرح جامی معہ حاشیہ عصام نہایت
کاغذ گلیز عمدہ قیومی	۱۰/	حاشیہ ملا عبد الرحمن رضی وغیرہ		صحت کے ساتھ چھپی ہے کاغذ عمدہ مطبوعہ قیومی
دلائل الخیرات مترجم بدو ترجمہ		وغیرہ سے اخذ کرکے چھپائے		گلستان مصطفائی
حاشیہ شدہ قیومی	عہ۲/	گئے ہیں کاغذ گلیز قیومی	۷/	زلیخا مصطفائی
صلوۃ الرحمن - ترجمہ منیۃ المصلی		میزان الصرف قیومی	۳/	عبد الواسع مصطفائی
کاغذ گلیز عمدہ قیومی	۸/	قواعد فارسی	۲/	رقعات عالمگیری مصطفائی
سنن ابی داؤد		شرح فصول اکبری		انشای قاآنی مصطفائی

جملہ خطوط و کتابت بنام حاجی محمد عبد القیوم تاجر کتب کلکتہ ویلسلی اسکوائر نمبر ۱۶ - آنا چاہیے